



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

نصائح

سخنمان چار دود معصوم

سید محمد رضا آقاسم زادو

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نصایح معصومین علیهم السلام : 14 گفتار از سیره عملی اهل بیت علیهم السلام

نویسنده:

سید محمدرضا هاشم زاده

ناشر چاپی:

نقش نگین

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	نصایح معصومین علیهم السلام : ۱۴ گفتار از سیره عملی اهل بیت علیهم السلام
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	اشاره
۱۷	فهرست مطالب
۲۵	سخنی از ناشر
۲۷	فهرست تألیف ها
۳۰	سخن مولف
۳۴	مقدمه
۳۶	منطق شیعه
۴۰	بخش اول عبودیت
۴۰	اشاره
۴۲	بخش اول عبودیت
۴۵	مراحل و منازل عبودیت
۵۴	عبودیت و شکرگزاری
۵۵	معنی شکرگزاری
۵۵	اقسام شکر
۵۵	اشاره
۵۵	الف) شکر در برابر خدا
۵۵	اشاره
۵۸	ارزش شکرگزاری در قرآن
۵۹	شکرگزاری در زندگی اهل بیت (علیه السلام)
۵۹	نمونه ی اول
۶۰	نمونه ی دوّم

۶۱	ب) شکر در برابر مخلوق و اهمیت آن
۶۱	اشاره
۶۳	نمونه ی اول
۶۴	نمونه ی دوم
۶۵	نمونه ی سوم
۶۸	بخش دوم عزت نفس
۶۸	اشاره
۷۰	بخش دوم عزت نفس
۷۳	نمونه ی اول
۷۴	نمونه ی دوم
۷۶	نمونه ی سوم
۷۸	بخش سوم ارزش های اخلاقی
۷۸	اشاره
۸۰	بخش سوم ارزش های اخلاقی
۸۳	شیوه ی اکتساب مکارم اخلاقی
۸۶	بخش چهارم شیوه ی معاشرت اهل بیت (علیهم السلام) با مردم
۸۸	فواید و آثار اخلاق خوب
۹۰	حد اخلاق خوب
۹۱	محور شخصیت انسان
۹۲	پشتوانه ی اخلاق
۹۵	احترام شایان پیامبر (ص) به ارزش های اخلاقی
۹۷	تذکر چند نکته
۹۹	سیره ی پیشوایان
۱۰۱	نشانه های خوش اخلاقی
۱۰۲	شیوه ی معاشرت اهل بیت (علیه السلام) با مردم
۱۰۳	نمونه ی اول: احترام به شخصیت مردم

- ۱۰۶ نمونه ی دوم :کیفیت برخورد مردم
- ۱۰۹ نمونه ی سوم تواضع و فروتنی
- ۱۱۲ نمونه ی چهارم :وفای به عهد
- ۱۱۸ بخش پنجم آیین دوستی
- ۱۱۸ اشاره
- ۱۲۰ بخش پنجم:آیین دوستی
- ۱۲۲ ویژگی های دوستان شایسته
- ۱۲۵ نمونه ی اول
- ۱۲۶ نمونه ی دوم
- ۱۲۶ نمونه ی سوم
- ۱۲۷ چگونه با دوستان خود ملاقات نماییم؟
- ۱۳۰ بخش ششم مزاح و شاد کردن مؤمنان
- ۱۳۰ اشاره
- ۱۳۲ بخش ششم :مزاح و شاد کردن مؤمنان
- ۱۳۵ روش پیامبر و ائمه معصومین(علیهم السلام)
- ۱۳۶ نمونه و فرآزهایی از شوخی ها
- ۱۳۶ نمونه ی اول
- ۱۳۶ نمونه ی دوم
- ۱۳۷ نمونه ی سوم
- ۱۴۰ بخش هفتم تربیت
- ۱۴۰ اشاره
- ۱۴۲ بخش هفتم تربیت
- ۱۴۳ انتخاب همسر ایده آل
- ۱۴۸ نتیجه گیری و جمع بندی
- ۱۴۸ عوامل تربیت
- ۱۴۸ ۱-ورانت

- ۱۵۱ ۲- تلقین
- ۱۵۳ ۳- تقلید
- ۱۵۵ ۴- محیط
- ۱۶۰ چند نمونه
- ۱۶۲ نمونه ی دوم
- ۱۶۳ نمونه ی سوم
- ۱۶۶ بخش هشتم منزلت علم و دانش
- ۱۶۶ اشاره
- ۱۶۸ بخش هشتم: منزلت علم و دانش
- ۱۷۰ وجوه مختلف علم در روایات
- ۱۷۰ ۱- وجوب فراگیری علم
- ۱۷۱ ۲- وارثت انبیاء
- ۱۷۱ ۳- بر طرف کنندگی حجاب ها
- ۱۷۱ ۴- برتر از خون شهدا
- ۱۷۲ ۵- پاداش تحصیل دانش
- ۱۷۲ ۶- درجه عالم
- ۱۷۲ ۷- عالم نمی میرد
- ۱۷۳ ۸- نشانه های عالم و فقیه
- ۱۷۳ ۹- ارزش عبادت عالم
- ۱۷۴ ۱۰- علم خیر است
- ۱۷۴ ۱۱- علم موجب کمال عقل است
- ۱۷۴ ۱۲- افتخار پیامبر
- ۱۷۵ حفظ و نگهداری علم
- ۱۷۵ ۱- معنی علم
- ۱۷۶ ۲- مباحثه و نگه داری علم
- ۱۷۶ ۳- نوشتن

۱۷۶	۴-تدریس
۱۷۷	۵-عمل
۱۷۸	۶-نشر علم
۱۷۸	عوامل برکت علم
۱۷۸	۱-اخلاص
۱۷۹	۲-تهذیب نفس و پارسایی
۱۷۹	۳-زهد و پارسایی
۱۷۹	۴-عمل
۱۸۰	۵-ایمان
۱۸۰	۷-غذای حلال
۱۸۰	۸-تفکر
۱۸۱	۹-تواضع و فروتنی
۱۸۱	۱۰-تعظیم استاد
۱۸۱	۱۱-حلم
۱۸۲	۱۲-توفیق الهی
۱۸۵	عوامل تحصیل توفیق
۱۸۵	۱-نیایش برای کسب توفیق
۱۸۶	۲-دعای والدین
۱۸۸	موانع و آفات علم
۱۸۸	۱-گناه
۱۸۸	۲-پر خوری
۱۸۹	۳-دنیا پرستی
۱۸۹	۴-ریاست طلبی
۱۹۰	۵-غرور و تکبر
۱۹۰	۶-شهوت پرستی
۱۹۱	۷-شیطان

- ۱۹۱ رهنمود فیض کاشانی (ره)
- ۱۹۲ راز محبوبیت و منفوریت عالم
- ۱۹۳ علوم حقیقی و اقسام آن
- ۱۹۷ نمونه ی اول: ارزش مجلس علمی
- ۱۹۸ نمونه ی دوم: ارزش آموزش علم
- ۲۰۰ بخش نهم زهد و ساده زیستی
- ۲۰۰ اشاره
- ۲۰۲ بخش نهم: زهد و ساده زیستی
- ۲۰۵ زهد از نظر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)
- ۲۰۸ زهد در کلام سید الشهداء (علیه السلام)
- ۲۰۹ برخی از آثار نجات بخش زهد در زندگی
- ۲۰۹ اشاره
- ۲۰۹ ۱. تجلی فطرت خداجویی و تقویت پارسایی
- ۲۰۹ ۲. رشد به سیرت و حکمت
- ۲۱۰ ۳. صبر و ثبات
- ۲۱۲ ۵. سخاوت و ایثار
- ۲۱۳ ۶. استفاده از امکانات و پرهیز از اسراف
- ۲۱۴ ۷. استغنا و اعتبار
- ۲۱۵ ۸. ورع و تقوا
- ۲۱۶ ۹ و ۱۰. کم حرفی و پرهیز از تجمل گرایی
- ۲۱۶ ۱۱. کنترل خواسته های نفسانی
- ۲۱۶ ۱۲. تقویت قوه ی تعقل و اندیشه
- ۲۱۷ ۱۳. عطوفت و مهربانی
- ۲۱۷ ۱۴. تواضع و فروتنی
- ۲۱۸ عوامل پیدایش و تقویت زهدگرایی
- ۲۱۸ اشاره

- ۲۱۸ ۱. جهان بینی و اعتقاد
- ۲۲۰ ۲. علم و آگاهی
- ۲۲۱ ۳. یاد مرگ
- ۲۲۳ ۴. تزهد (روش و منش زهاد را به خود گرفتن)
- ۲۲۳ ۵. توجه به آثار حیات بخش زهد
- ۲۲۴ ۶. توجه به زندگی زهد پیشگان
- ۲۲۴ اشاره
- ۲۲۴ نمونه ای از زهد امام صادق (علیه السلام)
- ۲۲۶ ۱۷. اعتدال و میانه روی در زندگی
- ۲۳۰ نتایج شوم دوری از اعتدال
- ۲۳۱ نمونه ی اول
- ۲۳۲ نمونه ی دوم
- ۲۳۲ نمونه ی سوم
- ۲۳۳ نمونه ی چهارم
- ۲۳۴ نمونه ی پنجم
- ۲۳۶ بخش دهم سخاوت
- ۲۳۶ اشاره
- ۲۳۸ بخش دهم: سخاوت
- ۲۴۲ آثار و پیامدهای سخاوت
- ۲۴۴ نمونه ی اول
- ۲۴۵ نمونه ی دوم
- ۲۴۵ نمونه ی سوم
- ۲۴۶ نمونه ی چهارم
- ۲۴۸ بخش یازدهم توکل
- ۲۴۸ اشاره
- ۲۵۰ بخش یازدهم: توکل

۲۵۶	نمونه ی اول
۲۵۸	نمونه ی دوم
۲۶۲	بخش دوازدهم صبر و استقامت در زندگی
۲۶۲	اشاره
۲۶۴	بخش دوازدهم: صبر و استقامت در زندگی
۲۶۸	آثار و پیامدهای صبر
۲۷۲	نمونه هایی از صبر و استقامت اهل بیت (علیهم السلام)
۲۷۲	نمونه ی اول
۲۷۳	نمونه ی دوم
۲۷۴	نمونه ی سوم
۲۷۵	نمونه ی چهارم
۲۷۶	بخش سیزدهم شجاعت
۲۷۶	اشاره
۲۷۸	بخش سیزدهم شجاعت
۲۸۰	شجاعت از نظر قرآن و روایات
۲۸۳	نمونه ی اول
۲۸۴	نمونه ی دوم
۲۸۴	نمونه ی سوم
۲۸۵	نمونه ی چهارم
۲۸۸	بخش چهاردهم تغافل
۲۸۸	اشاره
۲۹۰	بخش چهاردهم تغافل
۲۹۴	نمونه ی اول
۲۹۶	نمونه ی دوم
۳۰۰	فهرست منابع
۳۰۶	درباره مرکز

نصایح معصومین علیهم السلام : 14 گفتار از سیره عملی اهل بیت علیهم السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : هاشم زاده، سید محمد رضا، 1339 -

عنوان و نام پدید آور : نصایح معصومین علیهم السلام : 14 گفتار از سیره عملی اهل بیت علیهم السلام / سید محمد رضا هاشم زاده.

مشخصات نشر : اصفهان : نقش نگین : کهن دژ، 1388.

مشخصات ظاهری : 288 ص.

شابک : 29000 ریال: 8-39-2616-964-978

وضعیت فهرست نویسی : فایا

یادداشت : عنوان روی جلد: نصایح: سخنان چهارده معصوم.

یادداشت : کتابنامه: ص. [283] - 288.

عنوان روی جلد : نصایح: سخنان چهارده معصوم.

عنوان دیگر : 14 گفتار از سیره عملی اهل بیت (ع).

موضوع : چهارده معصوم -- فضایل

اخلاق اسلامی

رده بندی کنگره : 176ه/BP36 ن6 1388

رده بندی دیویی : 297/95

شماره کتابشناسی ملی : 6901551

خیراندیش دیجیتال : انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب : خانم نرگس قمی

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

نصائح معصومين (عليهم السلام)

14 گفتار از سيره عملی اهل بيت (عليهم السلام)

سيد محمدرضا هاشم زاده

انتشارات نقش نگين

ص: 2

ناشر / مؤسسه انتشاراتی نقش نگین ناشر همکار / کهن دژ مدیر تولید / مهدی نقش حروفچین / زهرا احمدی

صفحه آرایی / مهدی نحوی ویراستار / ایمان مددی طرح جلد / ندا نقیه

شمارگان / 3000 نسخه نوبت چاپ / اول 1388 چاپخانه / حافظ صحافی / بهار

قیمت / 2900 تومان

حق چاپ محفوظ

اصفهان / خیابان حکیم / ساختمان دقیق پلاک 116

تلفن: 61 - 2236260 - نمابر : 2204933

Email: Naghshnegin@gmail.com

ص: 4

فهرست مطالب

سخنی از ناشر...9

سخن مولف...13

مقدمه...17

منطق شیعه...19

بخش: اول عبودیت...25

مراحل و منازل عبودیت...28

عبودیت و شکرگزاری...37

معنی شکرگزاری...38

اقسام شکر...38

الف) شکر در برابر خدا...38

ارزش شکرگزاری در قرآن...41

شکرگزاری در زندگی اهل بیت (علیهم السلام)...42

ب) شکر در برابر مخلوق و اهمیت آن...44

بخش دوم: عزت نفس...53

بخش سوم ارزشهای اخلاقی...63

شیوه ی اکتساب مکارم اخلاقی...66

فواید و آثار اخلاق خوب...71

حد اخلاق خوب...71

محور شخصیت انسان...74

پشتوانه ی اخلاق...75

احترام شایان پیامبر (صلی الله علیه وآله) به ارزش های اخلاقی...78

تذکر چند نکته...80

سیره ی پیشوایان...82

نشانه های خوش اخلاقی...84

شیوه ی معاشرت اهل بیت (علیهم السلام) با مردم...85

ص: 5

بخش پنجم: آیین دوستی...103

ویژگی های دوستان شایسته...105

چگونه با دوستان خود ملاقات نماییم؟...110

بخش ششم مزاح و شاد کردن مؤمنان...115

روش پیامبر و ائمه معصومین (علیهم السلام)...118

نمونه و فرازهایی از شوخی ها...119

بخش هفتم: تربیت...125

انتخاب همسر ایده آل...126

نتیجه گیری و جمع بندی...131

عوامل تربیت...131

1- وراثت...131

2- تلقین...134

3- تقلید...136

4- محیط...138

چند نمونه...143

بخش هشتم منزلت علم و دانش...151

وجوه مختلف علم در روایات...153

1- وجوب فراگیری علم...153

2- وارثت انبیاء...154

3- برطرف کنندهی حجاب ها...154

4- برتر از خون شهدا...154

5- پاداش تحصیل دانش...155

6- درجه عالم...155

7- عالم نمی میرد...155

8- نشانه های عالم و فقیه...156

9- ارزش عبادت عالم...156

10- علم خیر است...157

11- علم موجب کمال عقل است...157

12- افتخار پیامبر...157

حفظ و نگهداری علم...158

1- معنی علم...158

2- مباحثه و نگه داری علم...159

3- نوشتن...159

4- تدریس...159

ص: 6

5-عمل...160

6-نشر علم...161

عوامل برکت علم...161

1-اخلاص...161

2-تهذیب نفس و پارسایی...162

3-زهد و پارسایی...162

4-عمل...162

5-ایمان...163

66-سکوت حکیمانه...163

7-غذای حلال...163

8-تفکر...163

9-تواضع و فروتنی...164

10-تعظیم استاد...164

11-حلم...164

12-توفیق الهی...165

عوامل تحصیل توفیق...168

1-نیایش برای کسب توفیق...168

2-دعای والدین...169

موانع و آفات علم...171

1-گناه...171

2-پر خوری...171

3- دنیا پرستی... 172

4- ریاست طلبی... 172

5- غرور... 173

6- شهوت پرستی... 173

7- شیطان... 174

رهنمود فیض کاشانی (ره)... 174

راز محبوبیت و منفوریت عالم... 175

علوم حقیقی و اقسام آن... 176

بخش نهم: زهد و ساده زیستی... 185

زهد از نظر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)... 188

زهد در کلام سیدالشهداء (علیهم السلام)... 191

برخی از آثار نجات بخش زهد در زندگی... 192

1- تجلی فطرت خداجویی و تقویت پارسایی... 192

ص: 7

- 2- رشد به سیرت و حکمت...192
- 3- صبر و ثبات...193
- 4- آرامش و سکون نفس...194
- 5- سخاوت و ایثار...195
- 6- استفاده از امکانات و پرهیز از اسراف...196
- 7- استغنا و اعتبار...197
- 8- ورع و تقوا...198
- 9 و 10- کم حرفی و پرهیز از تجمل گرایی...199-
- 11- کنترل خواسته های نفسانی...199
- 12- تقویت قوه ی تعقل و اندیشه...199
- 13- عطوفت و مهربانی...200
- 14- تواضع و فروتنی...200
- عوامل پیدایش و تقویت زهدگرایی...201
- 1- جهان بینی و اعتقاد...201
- 2- علم و آگاهی...203
- 3- یاد مرگ...204
- 4- تزهد (روش و منش زهاد را به خود گرفتن)...206
- 5- توجه به آثار حیات بخش زهد...206
- 6- توجه به زندگی زهد پیشگان...207
- نمونه ای از زهد امام صادق(علیه السلام)...207
- 7- اعتدال و میانه روی در زندگی...209

نتایج شوم دوری از اعتدال...213

بخش دهم سخاوت...221

آثار و پیامدهای سخاوت...225

بخش: یازدهم توکل...233

بخش دوازدهم صبر و استقامت در زندگی...247

آثار و پیامدهای صبر...251

نمونه هایی از صبر و استقامت اهل بیت (علیهم السلام)...255

بخش سیزدهم: شجاعت...261

شجاعت از نظر قرآن و روایات...263

بخش چهاردهم: تغافل...273

فهرست منابع...283

ص: 8

حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای سید محمدرضا هاشم زاده در سال 1339 شمسی در روز عید فطر در شهر مذهبی اصفهان در یک خانواده ی روحانی چشم به جهان گشود. وی تحت سرپرستی پدر و مادر مذهبی و مهربان خود پرورش و تربیت یافت و از همان طفولیت علاقه ی وافری به مجالس مذهبی و علما و مراجع دینی و اولیاء الله داشت. همین ویژگی ها موجب شد که در سال 1355 پس از اخذ دیپلم وارد حوزه علمیه اصفهان و قم شود و دروس مقدمات و سطح را شروع کند او سرانجام پس از طی ده سال دوره ی مقدمات و سطح وارد مرحله ی دروس خارج شد و نزد آیات عظام و حجج اسلام آقایان 1- آیت الله سید محمدعلی صادقی (ره)، 2- آیت الله حاج آقا حسن صافی (ره)، 3- آیت الله حاج سید محمدعلی موحد ابطحی (ره)، 4- آیت الله ناصر مکارم شیرازی،

5- آیت الله جعفر سبحانی 6- آیت الله حاج آقا احمد امامی (ره) 7- آیت الله حاج آقا حسن امامی، 8- آیت الله حاج آقا حسین مظاهری، 9- آیت الله حاج آقا شیخ محمد ناصری، 10- آیت الله ادیب (ره) 11- حجة الاسلام والمسلمین سید حجة موحد ابطحی 12- حاج شیخ علی اکبر فقیه و اساتید بزرگوار دیگری (دامت برکاتهم) تلمذ نمود و بهره های فراوان برد. همچنین وی در کنار تحصیل مشغول تدریس در حوزه و دانشگاه و تحقیق و نگارش گردید. ثمره ی آن زحمات و فعالیت ها ده ها کتاب و صدها مقاله در روزنامه های کثیرالانتشار شد. در انتها ضمن معرفی فهرست کتاب های مؤلف گرامی، از خداوند منان توفیق روزافزون ایشان در تألیف و طبع آثار بیشتر را خواهانیم.

مهدی نقش

ص: 10

- 1- انسان نمونه در جهان بینی اسلامی (5ج)
- 2- انسان در پرتو اخلاق
- 3- مبارزه با گناه
- 4- فلسفه ی امتحانات الهی
- 5- مبانی اعتقادی اسلام
- 6- انسان از دیدگاه نهج البلاغه
- 7- نقش موعظه در زندگی انسان
- 8- نقش دین در زندگی انسان
- 9- روش نویسندگی و تحقیق
- 10- ارزش کتاب و مطالعه
- 11- شیوه ی سخنوری در اسلام
- 12- شیوه ی تدریس
- 13- روابط اجتماعی در اسلام
- 14- حقوق خانواده در اسلام
- 15- اربعین از دیدگاه قرآن و روایات
- 16- سیره ی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)
- 17- سیره ی عملی اهل بیت (علیه السلام) (موضوعی 3ج)
- 18- معاد از دیدگاه اسلام
- 19- تعلیم و تربیت در اسلام

20- عوامل هدایت و ضلالت از دیدگاه اسلام

21- شناخت و معرفت

22- ویژگی های مکتب اسلام

23- خودسازی در پرتوی اخلاق و عرفان

24- نقد و بررسی مکاتب مادی و سکولاریس

25- عوامل نهضت امام حسین (علیه السلام)

26- روش شناخت قرآن

27- فلسفه ی احکام

28- نقش دعا در زندگی انسان

29- مجادله و بحث در اسلام

30- آداب و احکام تجارت

31- پژوهش آداب شریعه

32- پیام های عاشورا حسین (علیه السلام)

33- شناخت امام زمان (عج)

34- کشکول هاشمی

35- نویسنده ی گمنام (زندگینامه ی مؤلف)

36- شرح منطق کبری

37- تقریرات درسهای خارج فقه و اصول

38- شرح حال بعضی از علما و خطبای اصفهان

39- کتاب شناسی

40- صدها مقاله در روزنامه های کثیر الانتشار ..

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (1).

ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی پیشهی خود سازید و با راستان باشید .

امروزه یکی از مباحث مهم تربیت انسان ها نقش الگوپذیری آنها می باشد و بافت شخصیت آدمی بستگی به نوع انتخابی است که در این زمینه دارا می باشد .

متأسفانه جهان استکباری عصر ما با تکنولوژی های مدرنش مانند رسانه ها سایت ها و ماهواره ها توانسته است بدترین الگوهای تربیتی را به نسل جوان ما معرفی کند و او را از فطرت توحیدی و ارزش های دینی و انسانی فرسنگ ها دور کند. تو گویی آنها جوامع

ص: 13

بشری را مانند رباطی در اختیار خود قرار داده اند که هیچ اختیار و اراده ای از خود ندارند مگر آنچه به نفع جهان استکباری غرب تمام شود. با کمال تأسف با بهره گیری از شیوه های مختلف، تحت عنوان های ورزش، انسان دوستی حقوق بشر آزادی روشن فکری صوفیگری و همچنین ترویج موسیقی های که (غنائی و پاپ...) مغایر با فرهنگ خودی می باشد و تبلیغ الگوهای هالیوود و نیز ایجاد و التقاط و شبه و تعلیم تسامح و تساهل (آسان گیری، سهل انگاری) در امور دینی و صدها نیرنگ دیگر مردم و جوانان زیادی را به انحراف و فساد غوطه ور کرده!؟

لذا اسلام عزیز برای مبارزه با این انحراف ها و فسادها و در امان ماندن و نجات از شر آنها تدابیری را پیش بینی و عرضه می کند که عبارتند از:

1. رجوع به فطرت های پاک

2. تحکیم اعتقادات

3. احکام

4. اخلاق و تربیت

5. توجه به سنت و ولایت (سیره عملی پیامبر و اهل بیت (علیه السلام))

که ما در اینجا بنا به ضرورت بیشتر به موضوع آخر یعنی «سیره عملی اهل بیت» می پردازیم امید است در این سلسله

ص: 14

مباحث توانسته باشیم روزنه ای به سوی انوار هدایت الهی باز کنیم و قسمتی از دین خود را به جامعه و نسل جوان ادا کرده باشیم.

سید محمدرضا هاشم زاده

ص: 15

در طی قرون گذشته دانشمندان شیعه و سنی درباره ی مهر و ولای آل محمد (علیه السلام) از جوانب مختلف روایات و مطالب مختلفی نقل و ضبط کرده اند ولی در طول تاریخ، کمتر در سیره ی عملی اهل بیت (علیه السلام) به صورت موضوعی یا ترتیبی، مطالب به دست ما رسیده است. لذا ما در این مختصر سعی بر آن داریم بعضی از آموزه های اخلاقی و رفتاری ائمه (علیه السلام) را به زبان ساده برای نسل جوان امروزمان به رشته تحریر درآوریم تا به این وسیله بهترین الگوها را به آنان معرفی کرده باشیم چرا که خداوند از آن خاندان در قرآن به پاکی یاد می کند .

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (1)

ص: 17

خداوند اراده کرده است که ناپاکی و پلیدی را از شما [اهل بیت پیامبر] دور، کند و شما را از هر نظر پاک سازد.

«شیخ مفید» در بحث عصمت چنین می گوید

«انَّ الْأَيْمَةَ الْقَائِمِينَ مَقَامَ الْأَنْبِيَاءِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فِي تَنْفِيذِ الْأَحْكَامِ وَإِقَامَةِ الْحُدُودِ وَحِفْظِ الشَّرَائِعِ تَأْدِيبِ الْأَنْامِ مَعْصُومُونَ كَعَصْمَةِ الْأَنْبِيَاءِ»⁽¹⁾

امامان که جانشینان پیامبران در اجرای احکام و اقامه ی حدود و حفظ شریعت و تربیت، مردمند چون معصوم بودن انبیا [از گناه و خطا] معصوم هستند.

مطابق این تعریف که با اعتقاد پیروان مکتب هماهنگ است امامت و ولایت چیزی فراتر از ریاست و حکومت بر مردم می باشد و از همه مهم تر نقش تربیتی و الگو بودن آن بزرگواران است که از وظایف تمام انبیا می باشد.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) چنین آمده است .

«انَّ الْإِمَامَةَ زِمَامَ الدِّينِ وَنِظَامَ الْمُسْلِمِينَ وَصَلَاحَ الدُّنْيَا وَعِزَّ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَشُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَفَرَعُهُ السَّامِي...»⁽²⁾

امامت زمام دین و نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنان است امامت اساس اسلام بارور و شاخه بلند آن است با وجود

ص: 18

1- مفید (شیخ)؛ اوئل المقالات؛ ص 65

2- کلینی؛ الکافی، ج 1، ص 200

، امام نماز و زکات و روزه و حج و جهاد کامل می شود و اموال بیت المال و انفاق به نیازمندان فراوان می گردد و اجرای حدود و احکام و حفظ مرزها و جوانب کشور اسلام به وسیله ی امام صورت می گیرد. امام حلال خدا را، حلال و حرام خدا را حرام می شمرد و اجرای این قوانین را تحقق می بخشد. او حدود الهی را برپا می دارد از دین خدا دفاع می کند و به وسیله ی دانش و اندرز نیکو و دلیل رسا و محکم به سوی پرودگارش دعوت می کند .

در این روایت به امامت امام بر فرد و جامعه اشاره شده است. پس حال که لزوم اطاعت از امام را می دانیم خود را شیعه و پیرو آن خاندان می دانیم چون نخستین بار این واژه را پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) درباره ی شیعیان و پیروان علی (علیه السلام) به کار بردند. از جمله ابن عباس نقل می کند هنگامی که آیه ی «انّ الذّین آمنوا و عملوا الصّالحات اولئک هم خیر البریّه» (بینه (98/7) نازل شد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: «هُوَ اَنْتَ وَ شِيعَتُكَ»... (منظور از این آیه تو و شیعیانت هستی) (1).

منطق شیعه

کسی که امام (علیه السلام) را شناسد، در حقیقت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را شناخته است چرا که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند :

ص: 19

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ» (1)

من شهر علم هستم و علی در آن، شهر پس هر آن کس که خواهان ورود در شهر، است نزد آن در آید تا وارد گردد.

آری! امامان (علیه السلام) اوصیای دوازده گانه ی پیامبر اسلام هستند. ایشان آینه ی تمام نمای سیمای معنوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) می باشند و مطابق حدیث ثقلین، در کنار قرآن، دو یادگار ارزشمند و گرانبهای پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند، پس آشنایی با شیوه ی زندگی و خط سیر آنها، همان آشنایی با روش پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مسیر زندگی آن حضرت است.

می دانیم که وجود حضرت زهرا (سلام الله)، نیز از این مجموعه ی نور جدا نیست. او پاره ی تن پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مادر امامان (علیه السلام) است و در همه ی ابعاد زندگی با آنها هم شأن و هم سواست تا جایی که امام زمان (علیه السلام) درباره ی مادر خود چنین می فرمایند:

«وَفِي إِبْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لِيَ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (2)

دختر رسول الله (صلی الله علیه و آله) برای من الگوی نیکویی است.

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده

«إِنَّا لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ بِجَمِيعِ أَمْرِنَا مُتَّبِعًا»

ص: 20

1- مستدرک حاکم، ج 3

2- مجلسی محمد باقر؛ بحار؛ ج 53، ص 108

ما انسان را «مومن» نمی‌شمردیم، مگر اینکه در همه‌ی امور ما از ما پیروی کند و ما را مراد خود قرار دهد.

از این گونه روایات به روشنی فهمیده میشود که یک فرد شیعه به طور قطع باید مجموعه‌ی فرهنگ و روشهای زندگی اهل بیت (علیهم السلام) را بشناسد و با اعتمادی صحیح و نیتی خالص به دنبال آنها حرکت کند و گرنه نام او در زمره‌ی شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امامان دیگر نخواهد بود. چنان که امام باقر (علیه السلام) در ضمن گفتاری به جابر جعفی فرمود:

«... فَوَاللَّهِ مَا شِيعَتُنَا إِلَّا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَأَطَاعَهُ»(2)

سوگند به خدا شیعه‌ی ما نیست مگر کسی که پرهیزکار بوده و از خدا اطاعت کند.

و امام سجاد (علیه السلام) فرمود

«أَلَا وَإِنْ أَبْغَضَ النَّاسُ إِلَى اللَّهِ مَنْ يَقْتَدِي بِسُنَّةِ إِمَامٍ وَ لَا يَقْتَدِي بِأَعْمَالِهِ»(3)

مبغوض ترین انسان‌ها در پیشگاه خدا کسی است که امام را مقتدای خود در سنت‌ها قرار دهد (تنها به اعتقاد زبانی اکتفا

ص: 21

1- کلینی الکافی؛ ج 2، ص 78

2- کلینی، الکافی، ج 2، ص 74

3- محدث جلیل القدر شیخ ابو محمد حرانی (رحمه الله)؛ تحف العقول، ص 280

کند) ولی از رفتار و اعمال امام پیروی نکند .

آری انام شیعه، داشتن کافی نیست باید در عمل و رفتار شیعه و پیرو امامان (علیه السلام) باشیم و به قول مولوی :

نام فروردین نیارد گل به باغ *** شب نگردد روشن از اسم چراغ

اسم گفتی رو مسمی را بجوی *** ماه در بالا است نه در آب جوی

هیچ اسمی بی مسمی دیده ای؟ ** یاز گاف و لامِ گُل، گل چیده ای؟

تا قیامت عارف آر «می می» کند *** تا ننوشد، باده مستی کی کند؟

ص: 22

بخش: اول عبودیت

«عبودیت» یعنی اطاعت و تذللی که توأم با تقدس باشد. یعنی بنده در اثر، اطاعت نهایت خضوع و ذلت را در برابر حق و خالق اظهار می‌دارد و در عین حال او را از تمام نواقص پاک دانسته و اقرار به کمال او می‌نماید.

خداوند متعال جن و انس را برای بندگی خلق کرده و عبودیت را غایت خلقت شمرده شده است:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (1)

جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه مرا بندگی و پرستش کنند.

البته درست است که کمال معنوی و روحانی حاصل نمی‌شود

ص: 25

مگر به بندگی و اطاعت ولی عبادت نیز متوقف بر معرفت است.

حضرت امام صادق (علیه السلام) می فرماید: روزی حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) بر اصحابشان وارد شدند و فرمودند:

ای مردم! خداوندی که منزّه است بندگان را خلق نفرموده مگر برای اینکه او را بشناسند و معرفت پیدا کنند پس هنگامی که او را شناختند، مشغول بندگی و عبادتش می شوند و هرگاه او را پرستش کردند از اطاعت و عبادت غیر او بی نیاز خواهند شد (1).

خداوند در حدیثی قدسی می فرماید

«كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفَ» (2)

من گنجی پنهان بودم خواستم که شناخته شوم پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم.

از این روست که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«إِنَّ أَوَّلَ عِبَادَةِ اللَّهِ الْمَعْرِفَةُ بِهِ» (3)

به درستی که گام اول عبادت خداوند معرفت و شناسایی اوست.

من نکردم خلق تا سودی کنم*** بلکه بر بندگان جودی کنم

ص: 26

1- مجلسی محمد باقر؛ بحار الانوار، ج 5، ص 312

2- همان، ج 84 ص 199

3- همان، ج 74، ص 75

من نکردم پاک از تسییحشان *** پاک هم ایشان شوند و دورفشان

ما بری از پاکی و ناپاکی همه *** از گران جایی و چالاکی همه

همچنین در اهمیت معرفت آورده اند که حضرت عیسی (علیه السلام) کوری را دید که علاوه بر کوری مبتلا به فلج و جذام بود و در عین حال حمد و شکر خداوند می کرد .

حضرت عیسی (علیه السلام) از او پرسید با این وضعیت دیگر برای چه حمد می کنی!؟

عرض کرد: زیرا خداوند مرا از بسیاری گرفتاریهایی که دیگران به آنها مبتلا ، هستند نجات داده است.

حضرت عیسی (علیه السلام) پرسیدند نعمتی که خداوند به تو داده است چیست؟

عرض کرد: خداوند متعال نعمت «معرفت خویش» را به من عطا فرموده است.

آنگاه حضرت عیسی (علیه السلام) دست بر بدن او کشید و او را از تمام امراض ظاهری (به اذن الهی) شفا داد

چنین شخصی نظر به جزئیات ظاهری زندگی ندارد ولی اگر تمام نعمت های ظاهری و مادی را داشته باشد و معرفت پرودگارش را نداشته باشد مثل این است که هیچ چیز ندارد .

ص: 27

*مراحل و منازل عبودیت(1)

عبودیت و اخلاص و پرستش واقعی خداوند مراحل و به تبع آن ثمره های عظیمی به همراه دارد اگرچه بحث پیرامون مراحل عبودیت و نتایج، آن خود کتاب مجزا و مفصلی می طلبد در اینجا به اختصار به برخی از مراحل عبودیت اشاره می نمایم .

اولین مرحله: روندهی طریق عبودیت در اولین مرحله می فهمد که بندگی الهام بخش و مایه ی تسلط انسان بر نفس خویشتن است.

به عبارت دیگر کمترین نشانه قبولی عمل انسان در نزد پروردگار این است که اوّل بيش نافذ پیدا می کند و آدمی بینای خود می گردد چنان که قرآن کریم می فرماید :

«إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»(2)

اگر تقوای الهی داشته باشید خداوند برای شما بصیرت و روشنی قرار می دهد.

و نیز میفرماید

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»(3)

آنان که در راه ما بکوشند ما راه های هدایت خویش را به آنها می نمایانیم .

ص: 28

1- نویسنده در نگارش این مراحل توجه داشته است به مطهری، مرتضی؛ ولاءها و ولایت ها؛ ص 85-102

2- انفال (8)/29

3- عنکبوت (29) /69.

مرحوم طریحی در کتاب مجمع البحرین می گوید:

تقوی، یعنی امتناع کردن از آنچه که هوای نفس به سوی آن دعوت کند.

و دوم اینکه انسان بر اثر تقوی بر نفس و قوای نفسانی خویش غالب و قادر می گردد اراده انسان در برابر خواهشهای نفسانی و حیوانی نیرومند می گردد آدمی حاکم وجود خویش می شود و مدیریت لایقی نسبت به وجود خودش کسب می کند.

در حدیثی امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«فَانُ تَقْوَى اللّٰهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ وَ ذَخِيرَةٌ مَعَادٍ، وَ عِتْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ وَ نَجَاةٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ بِهَا يَنْجَحُ الطَّالِبُ وَيَنْجُو الْهَارِبُ وَ تُنَالُ الرَّغَائِبُ» (1)

تقوی نصری الهی کلید دوستی و ذخیره ی روز قیامت است.

عامل آزادگی از هرگونه بردگی و سبب نجات از هرگونه هلاکت است. با وجود تزکیه و تقوی انسان به هدف خویش می رسد و از دشمن نجات پیدا می کند و به آرزوهای خویش نایل می گردد.

و در جایی دیگر می فرماید:

«دَوَاءٌ دَاءِ قُلُوبِكُمْ ... وَ شَفَاءٌ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ وَصَلَاحُ فَسَادِ

ص: 29

تزکیه و تقوی داروی بیماری دل های شما ... و شفای مرض بدن های شما و اصلاح خرابی سینه های شما و مایه ی پاک شدن نفوس شما است.

آری! تقوا موجب بیداری از خواب غفلت می شود و آدمی را به فکر تزکیه نفس خود می، اندازد تا چشم ملکوتی او باز شود و در پرتو رحمت الهی به سوی توحید حرکت نماید.

بیدار شو ای یار از این خواب گران *** بنگر رخ دوست را به هر ذره عیان

تا خوابی در خودی خود پنهانی *** خورشید جهان بود ز چشم تو نهران

مرحله دوم: تسلط و ولایت بر اندیشه های پراکنده؛ یعنی تسلط بر نیروی متخیله که به موجب آن ذهن ما هر لحظه از موضوعی متوجه موضوعی دیگر می شود و به اصطلاح تداعی معانی و تسلسل خاطر صورت می گیرد.

این قوه در اختیار ما نیست بلکه ما در اختیار این قوه ی عجیب هستیم و لذا هرچه بخواهیم ذهن خود را بر یک موضوع معین متمرکز کنیم برایمان میسر نمی شود. لذا می بینیم که بی اختیار

ص: 30

قوه ی متخیله ما را به این سو و آن سو می کشاند .

به طور مثال هرچه می‌خواهیم در نماز «حضور قلب» داشته باشیم، یعنی هرچه می‌خواهیم شاگرد ضمیر را بر سر کلاس نماز حاضر نگه داریم، نمی‌توانیم؛ یک وقت متوجه می‌شویم که نماز به پایان رسیده است و این شاگرد در سراسر این مدت «غایب» بوده .

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در این زمینه تشبیه لطیفی دارند پیامبر دل افرادی را که مسخر قوه متخیله است به پری تشبیه می‌کند که در صحرائی بر درختی آویخته شده باشد و هر لحظه باد او را پشت و رو می‌کند!

«أَتَمَّا مَثَلُ الْقَلْبِ مَثَلُ رِيشَةِ بِالْفَلَاةِ، تَعَلَّقَتْ فِي أَصْلِ شَجَرَةٍ يُقَلِّبُهَا الرِّيحُ ظَهْرًا لِبَطْنٍ»⁽¹⁾

گفت پیغمبر که دل همچون پری *** در بیابانی اسیر صرصری است

باد پر را هر طرف راند گزاف *** گه چپ و گه راست با صد اختلاف

البته یکی از وظایف، بشر تسلط بر هوس بازی خیال، است وگرنه این قوه ی شیطانی مجالی برای تعالی و پیمودن صراط قرب نمی‌دهد و تمام نیروها و استعدادها را در وجود انسان باطل و ضایع می‌گرداند .

ص: 31

جان همه روزه لگدکوب از خیال ***وز زیان سود و از خوف زوال

نی صفا میماندش نی لطف وفر ***نی به سوی آسمان راه سفر

مرحله سوم: سالکان راه عبودیت به این نتیجه می رسند که باید بر قوه ی متخلیه ی خویش ولایت و ربوبیت پیدا کنند و آن را برده و مطیع خویش قرار دهند و بر اثر این مطیع ساختن است که روح و ضمیر به آسمان فطری خدا خواهی میل می کند و دیگر این قوه با بازیگری های خود مانع و مزاحم او نمی شود .

لذا ما در سیره ی عملی اهل بیت (علیه السلام) می بینیم که همه ی آن بزرگواران چنین بوده اند. علی (علیه السلام) و امام زین العابدین (علیه السلام) چنان در حال نماز مجذوب می شدند که به خود بی توجه میشدند و از شدت استغراق به خود باز نمی گشتند به سبب همین تسلط ایمانی است که در حالت نماز تیری را از پای مولای متقین علی (علیه السلام) در آوردند و آن

حضرت متوجه نشد!

یا هنگامی که امام سجاد (علیه السلام) به نماز می ایستاد رنگش تغییر می کرد و حال او در نماز همچون بنده ی ذلیل در برابر پادشاه بزرگ بود اعضای بدنش می لرزید و به گونه ای نماز می خواند که گویی آخرین نماز اوست و هرگز بعد از آن زنده نمی ماند.

ص: 32

باز در خبر است: شبی حضرت مشغول نماز بود یکی از پسرانش در کنارش به زمین افتاد و دستش شکست. اهل خانه جیغ و فریاد کشیدند. همسایه ها آمدند و شکسته بند آوردند. در حالی که کودک فریاد می کشید دست او را بستند ولی امام سجاد (علیه السلام) هیچ کدام از این فریادها و صداها را نشنید تا اینکه صبح روز بعد متوجه شد، دست پسرش به گردنش آویزان است. فرمود: چه شده؟ ماجرا را به آگاهی حضرت رساندند.

در مورد دیگری آورده اند: امام در حال سجده ی نماز بود آتش سوزی سختی در خانه رخ داد حاضران فریاد می زدند: «یا بن رسول الله! النَّارُ النَّارُ» (ای پسر رسول خدا! آتش! آتش!)

آن حضرت سرش را بلند، نکرد تا اینکه آتش خاموش گردید.

پس از اتمام سجده به آن حضرت گفته شد چه چیز شما را از پس اطفای آتش سوزی باز داشت؟ در پاسخ فرمود:

«الْهَفْنَى عَنْهَا النَّارُ الْكُبْرَى» (1)

آتش عظیم، دوزخ مرا از این آتش سوزی (خانه) و غافل ساخت.

آری! برای کسب این پیروزی هیچ چیزی به اندازه ی عبادت که اساسش توجه به خدا است مؤثر نمی باشد. توجه دل به خدا و تذکر اینکه در برابر خالق و مدیر کل عالم قرار گرفته است، زمینه ی

ص: 33

تجمع خاطر و تمرکز ذهنی انسان را فراهم می کند .

زلف آشفته ی او باعث جمعیت ماست *** چون چنین است پس آشفته ترش باید کرد

مرحله چهارم: این است که روح در مراحل قوت و قدرت و عبودیت به مرحله ای می رسد که در بسیاری از موارد از بدن بی نیاز می گردد در حالی که بدن صددرصد نیازمند به روح است و حیات بدن به روح است . روح صورت و حافظ بدن ، است سلب علاقه ی روح از بدن مستلزم خرابی و فساد بدن است و از طرف دیگر روح در فعالیت های خود نیازمند به استخدام بدن است بدون به کار بردن اعضا و جوارح و ابزارهای بدنی روح قادر به انجام کاری نیست.

بی نیازی روح از بدن این است که در برخی از فعالیت ها از استخدام بدن بی نیاز می گردد. این بی نیازی گاهی در چند لحظه گاهی مکرر و گاهی به طور دائم صورت می گیرد و این همان «خلع بدن» است.

سهروردی حکیم اشراقی معروف گفته است : ما حکیم را حکیم نمی دانیم مگر آنکه خلع بدن کند. میرداماد می گوید : ما حکیم را حکیم نمی دانیم مگر آن که خلع بدن (جدایی روح از بدن) برای او ملکه شده باشد و هر وقت اراده کرد عملی گردد .

همان طور که محققان گفته اند خلع بدن دلیل بر کمال زیادی نیست ، یعنی افرادی که هنوز از عالم «مثال» عبور نکرده و قدم به

غیب معقول نگذاشته اند ممکن است به این مرحله برسند.

مرحله ی پنجم: این است که خود بدن تحت فرمان و اراده ی شخص درمی آید، به طوری که در حوزه ی بدن شخص اعمال خارق العاده سر می زند. این مطلب دامنه بحث زیادی دارد و ما تنها به ذکر یک روایت اکتفا می کنیم. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«مَا ضَعُفَ بَدَنُ عَمَّا قَوَّيْتُ عَلَيْهِ النَّبِيَّةُ» (1)

آنچه که همت و اراده ی نفس در آن نیرومند گردد و به طور جدی مورد توجه نفس واقع شود بدن از انجام آن ناتوانی نشان نمی دهد .

مرحله ششم این مرحله بالاترین مراحل است. در این مرحله حتی طبیعت خارجی نیز تحت نفوذ اراده قرار می گیرد و مطیع انسان می شود. معجزات و کرامت های انبیا و اولیای حق از این مقوله است.

در خاتمه ی این قسمت باز این نکته را یادآوری می کنیم که بر اثر عبودیت و تقرب الهی است که پیروزی در این مراحل میسر می شود و نزدیکی به حق یک حقیقت واقعی است نه یک تعبیر مجازی و اعتباری .

در حدیث معروف و مشهور قدسی که شیعه و سنی آن را روایت کرده اند به صورت بسیار زیبایی این حقیقت بیان شده است.

امام صادق (علیه السلام) از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت می کند که :

ص: 35

قال الله عز وجل: «... وَ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالتَّوَالِفَةِ حَتَّىٰ أَحِبُّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْتَاطِسُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَحْبَبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ» (1)

خداوند می فرماید ... و هیچ بنده ای با هیچ چیز به من نزدیک نشده است که از فرایض نزد من محبوب تر باشد. همانا بنده ی من به وسیله نوافل و مستحبات [که من بر او واجب نکرده ام ولی او به خاطر محبوبیت آن اعمال نزد من انجامشان می دهد] به من نزدیک می شود تا محبوب من گردد. همین که محبوب من، گشت من گوش او می شوم که با آن می شنود و چشم او می شوم که با آن می بیند و زبان او می شوم که با آن سخن می گوید و دست او می شوم که با آن حمله می کند. اگر مرا بخواند اجابت می کنم و اگر از من چیزی بخواهد به او می بخشم .

در این حدیث جان مطلب ادا شده است: عبادت موجب تقرب و تقرب موجب محبوبیت نزد خداست. یعنی با، عبادت انسان به خدا نزدیک می شود و در اثر نزدیکی قابلیت عنایت خاص می یابد و در اثر آن عنایت ها گوش و چشم و دست و زبان او ربانی می گردد. چنان بنده ای با قدرت الهی می شنود و می بیند و می گوید و اراده و عزم قوی در میدان های مختلف پیدا می کند و دعایش مستجاب می شود.

ص: 36

یکی از ویژگی‌های مهم امامان معصوم (علیه السلام) مقام بندگی و شکرگزاری آنها در برابر پروردگار می باشد .

آنها این اصل را محور همه‌ی امور و سنگ زیرین رشد و تعالی و کمال می دانستند. عبادتشان به خاطر کسب بهشت و خوف از دوزخ نبود. بلکه ذات پاک خدا را سزاوار پرستش می دانستند و به عنوان شکر در برابر نعمت هایش او را عبادت می نمودند، عبادتی پاک و خالص و همیشگی و بی وقفه .

مولی متقیان (علیه السلام) فرمودند: گروهی خدا را به میل بهشت پرستش می کنند و این عبادت سوداگران است؛ و گروهی خدا را از روی ترس از آتش دوزخ عبادت می کنند و این عبادت بردگان است؛ و گروهی خدا را به خاطر شکر نعمت ها می پرستند و این عبادت آزادگان است(1).

نظیر این مطلب از امام حسین (علیه السلام) نیز نقل شده که در ذیل این حدیث فرمود :

«وَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ»(2)

و عبادت آزادگان بهترین عبادت است.

ص: 37

1- نهج البلاغه حکمت 237

2- مجلسی محمد باقر؛ بحار ج 67 ص 236

معنی شکرگزاری

راغب در کتاب مفردات میگوید، شکر همان تصور نعمت و اظهار آن است. نقطه ی مقابل آن کفر، است که عبارت از فراموشی نعمت و پوشاندن آن می باشد .

اقسام شکر

اشاره

شکر بر دو گونه است - 1 شکر در برابر خالق 2 شکر در برابر مخلوق .

الف) شکر در برابر خدا

اشاره

آن است که انسان نهایت خضوع را در برابر او بنماید و از هرگونه مخالفت با فرمان او بپرهیزد . مطابق بعضی از روایات خداوند به موسی (علیه السلام) وحی کرد :

ای موسی !حق شکر مرا به جای آور . او عرض کرد چگونه شکر به جای آورم در حالی که هر شکری کنم به خاطر آن نعمت تازه ای به من داده ای؟

خداوند فرمود

«يَا مُوسَى الْآنَ شَكَرْتَنِي حِينَ عَلِمْتَ أَنَّ ذَلِكَ مِنِّي»(1)

ص: 38

اکنون شکر من را به جای آوردی چون می دانی که همین توفیق از من است .

در فرازی از دعای امام حسین (علیه السلام) در روز عرفه چنین آمده است :

«...أَنْ لَوْ حَاوَلْتُ وَاجْتَهَدْتُ مَدَى الْأَعْصَارِ وَالْأَحْقَابِ لَوْ عَمَّرْتُهَا أَنْ أُؤَدِّيَ شُكْرَ وَاحِدَةٍ مِنْ أَنْعَمِكَ مَا اسْتَطَعْتُ ذَلِكَ»

اگر تصمیم بگیرم و در تمام اعصار و روزگاران تلاش کنم به فرض اینکه زنده باشم و زندگی کنم و بخواهم که شکر یکی از نعمت های تو را [آن چنان که شایسته است] به جا بیاورم توان آن را نخواهم داشت (1).

از دست و زبان که برآید *** کز عهده ی شکرش به درآید؟ (2)

بنابراین همین اظهار عجز مرحله ای از شکر الهی است. وانگهی شکر در برابر خدا دارای مراحل و انواع مختلفی است .

1- شکر قلبی: که عبارت است از تصور نعمت های الهی در قلب و خشنودی باطنی از آن نعمت ها .

2- شکر زبانی: که انسان با زبان خود به حمد و سپاس الهی پردازد.

ص: 39

1- مشکینی علی مصباح المنیر؛ دعای امام حسین (علیه السلام) در روز عرفه ص 462

2- کلیات سعدی، گلستان ص 25

در حدیثی آمده است روزی امام صادق (علیه السلام) از مسجد بیرون آمد. دید مرکبش گم شده فرمود: اگر خداوند آن را به من برگرداند . حق شکر او را به جا آورم .

طولی نکشید که مرکب پیدا شد و آن را نزد امام آوردند. آن حضرت فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ». (شکر و سپاس مخصوص خداست).

یکی از حاضران عرض کرد: فدایت شوم مگر نفرمودی که اگر مرکبم پیدا شد شکر الهی را به جای آورم؟

امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمود :

«أَلَمْ تَسْمَعْ عَنِّي قُلْتُ الْحَمْدُ لِلَّهِ» (1)

آیا نشنیدی که گفتم الْحَمْدُ لِلَّهِ؟

3- شکر عملی: و آن عبارت است از ترک گناه و انجام آنچه خداوند آن را واجب کرده است که عالی ترین مظاهر شکر، عبادت خالصانه و اظهار بندگی در برابر خداست.

بندگی کن تا سلطانت کنند***تن رها کن همه جانت کنند

خوی حیوانی سزاوار تو نیست***ترک این خو کن که انسانیت کنند

ص: 40

در قرآن با تعبیرات گوناگون حدود هفتاد بار از شکرگزاری و لزوم و نتیجه‌ی آن سخن به میان آمده است :

«لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (1)

اگر شکرگزاری، کنید نعمت خود را بر شما خواهم افزود و اگر ناسپاسی کنید، مجازاتم شدید است.

«وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ، وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ» (2)

و هر کس شکر کند به نفع خود شکر میکند و هر کس کفران نماید به زیان خود نموده است که پروردگار من غنی و کریم است.

شکر نعمت نعمت افزون کند *** کفر نعمت از گفت بیرون کند

قابل ذکر است که، قرآن حضرت نوح (علیه السلام) را به عنوان بنده‌ی سپاسگزار معرفی کرده :

«إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا» (3)

نوح علیه السلام بنده‌ی شکرگزاری بود .

در مورد شکرگزاری حضرت نوح (علیه السلام) از امام باقر علیه السلام نقل است که فرمودند: حضرت نوح (علیه السلام) هر روز

ص: 41

1- ابراهیم (14)/7

2- نمل (27)/40

3- اسراء (17)/3

بامداد و عصر، این دعا را می خواند :

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ مَا أَصْبَحَ أَوْ أَمْسَى بِي مِنْ نِعْمَةٍ فِي دِينٍ أَوْ دُنْيَا فَمِنْكَ وَحَدِّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، لَكَ الْحَمْدُ وَ لَكَ الشُّكْرُ بِهَا عَلَيَّ حَتَّى تَرْضَى وَ بَعْدَ الرِّضَا» (1)

خداوند! من تو را گواه می گیرم که هر نعمتی که صبح و شام چه دینی و چه دنیایی به من می رسد همه از سوی تو است تو یکتا و بی همتایی حمد و سپاس مخصوص تو است. من آن قدر تو را در برابر نعمت هایت شکر، گویم که از من خشنود شوی و حتی بعد از خشنودی.

شکرگزاری در زندگی اهل بیت (علیه السلام)

این بزرگواران در همه ی لحظه های عمر، خود نهایت شکرگزاری را در پیشگاه خداوند در عالی ترین مراتبش انجام دادند. آنها آسوه های شکر و بندگی و اطاعت بودند و شکر خود را به صورت عبادت و در نهایت خضوع در برابر خدا آشکار می ساختند.

در اینجا نمونه هایی از مقام عبودیت و شکرگزاری آنها را ذکر می کنیم .

نمونه ی اول

روزی عمر بن خطاب به محضر رسول خدا(صلی الله علیه و آله)آمد در حالی که حضرت به بیماری تب مبتلا بودند عمرگفت :ای رسول خدا تب شما چقدر شدید است !

ص: 42

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: در عین حال همین کسالت دیشب مرا از تلاوت سی سوره، قرآن که هفت سوره ی طولانی قرآن در آن بود باز نداشت.

عمر گفت: ای رسول خدا! خداوند گناه گذشته و آینده ی شما را بخشیده (در صورتی که شما معصوم هستید و گناهی ندارید) در عین حال چرا این قدر خود را به زحمت می افکنی؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا» (1)

آیا بنده ی شاکر خدا نباشم؟

نمونه ی دوّم

ابن ابی یعفور می گوید امام صادق (علیه السلام) را دیدم که دست هایش را به سوی آسمان دراز کرده بود و می فرمود:

«رَبِّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا، لَا أَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ»

پروردگارا! هرگز مرا به اندازه یک چشم به هم زدن به خودم، وامگذار نه به اندازه ی کمتر از آن و نه به اندازه ی زیادتر از آن.

همان وقت دیدم قطرات اشک از دو سوی محاسنش سرازیر شد سپس به من رو کرد و فرمود:

ای ابن ابی یعفور! خداوند به اندازه کمتر از یک چشم به هم

ص: 43

زدن یونس پیامبر (علیه السلام) را به نفس خودش واگذار کرد، و آن ماجرا [ترک اولی و قرار گرفتن در شکم نهنگ] برایش پیش آمد.

ابن ابی یعفور: گفت آیا کار یونس (علیه السلام) به کفر رسید؟

امام صادق (علیه السلام) فرمود: نه! ولی اگر کسی در این حال بمیرد به هلاکت رسیده است. (1)

و باز از امام صادق (علیه السلام) است:

«أَلَا وَإِنَّكَ لَوْ وَجَدْتَ حَلَاوَةَ عِبَادَةِ اللَّهِ، وَرَأَيْتَ بَرَكَاتِهَا وَاسْتَضَاتَ بِنُورِهَا لَمْ تَصْبِرْ عَنْهَا سَاعَةً وَاحِدَةً، وَ لَوْ قُطِعَتْ إِرْبَابًا إِرْبَابًا فَمَا أَعْرَضَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْهَا إِلَّا بِحِرْمَانِ فَوَائِدِ السَّبْقِ مِنَ الْعِصْمَةِ وَالتَّوْفِيقِ» (2)

آگاه باش! اگر شیرینی عبادت خدا را می یافتی و برکات آن را می دیدی و از پرتو نور آن بهره مند می شدی یک لحظه از آن دور نمی شدی هر چند قطعه قطعه می گشتی. آن که از عبادت خدا روی گردان است علت آن جز این نیست که از آثار و بهره های پیشتاز عصمت و توفیق محروم است.

ب) شکر در برابر مخلوق و اهمیت آن

اشاره

یکی از ویژگی های اخلاقی که در استحکام روابط اجتماعی نقش به سزایی دارد و موجب راستی و صمیمیت می شود و به پیوندها صفا می بخشد خصلت قدردانی و سپاس گزاری از خدمات همدیگر است.

ص: 44

1- کلینی؛ الکافی، ج 2، ص 581

2- امام صادق مصباح الشریعه ص 55 و نیز، مجلسی محمد باقر؛ بحار ج 67 ص 69

روحیه‌ی قدرشناسی و سپاسگزاری از نیکان و خدمت‌گزاران آنها را به خدمت و نیکی تشویق نموده و پشتوانه‌ی محکمی برای گسترش ارزش‌ها و نیکی‌هاست.

و به عکس روحیه‌ی ناسپاسی و بی‌اعتنایی نسبت به خدمت‌گزاران و حقداران موجب ترک خدمت و دل‌سردی و کدورت خواهد شد.

قرآن در موارد متعدد از خداوند به عنوان شکور و شاکر یاد کرده :

«وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ» (1)

کسی که فرمان خدا را در تمام کارهای نیک اطاعت کند خداوند [در برابر عمل او] شکرگزار و داناست .

«إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ» (2)

همانا خداوند آمرزنده و بسیار سپاس‌گزار است .

یعنی انسانی‌هایی که کارهای نیک انجام می‌دهند . خداوند از آنها تشکر می‌کند و با نیکی و پاداش‌رسانی به آنها تشکر خود را اظهار می‌کند .

در روایتی از پیامبر گرامی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآله‌وسلم) آمده :

«وَمَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ» (3)

ص: 45

1- بقره (2)/158

2- شوری (42)/23

3- احسانبخش صادق؛ آثار الصادقین؛ ج ص 465

کسی که از انسان ها تشکر نکند از خدا تشکر نکرده است .

امام سجاد (علیه السلام) فرمود: خداوند در روز قیامت به بنده اش می فرماید :

«أَشْكُرْتَ فَلَانًا فَيَقُولُ، بَلْ شَكَرْتُكَ يَا رَبِّ فَيَقُولُ لَمْ تَشْكُرْنِي اذْلَمَ تَشْكُرُهُ... أَشْكُرْكُمْ لِلَّهِ أَشْكُرْكُمْ لِلنَّاسِ» (1)

آیا از فلانی تشکر نمودی؟ او عرض می کند: پروردگارا! بلکه تو را تشکر نمودم . خداوند می فرماید: چون از او سپاس گزاری نمودی از من هم سپاس گزاری ننموده ای . شکرگزارترین شما نسبت به خدا شکرگزارترین شماست به مردم .

در زندگی پیامبر و اهل بیت (علیه السلام) موارد زیادی از این دست مشاهده می شود .

نمونه ی اوّل

حضرت خدیجه (السلام علیها) نخستین همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بسیار محبت و خدمت کرد و تمام اموال خود را در اختیار حضرت گذاشت و ایشان همه ی آن اموال را در راه گسترش اسلام مصرف نمود .

پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از فوت خدیجه (سلام السلام) به پاس خدمات او همواره از او یاد میکرد و از خدمت های فراوان وی

ص: 46

قدردانی و تشکر می نمود و بر او درود می فرستاد و از درگاه خدا برای او طلب آمرزش می نمود. پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرمود خدیجه (سلام الله) وقتی به من پیوست که همه از من دور می شدند. او در راه اسلام هرگز مرا تنها نگذاشت و همواره از من حمایت می نمود. خدا او را رحمت، کند که بانوی پربرکتی بود و من از او دارای شش فرزند شدم. (1)

نمونه ی دوم

پیرمردی نابینا و مسیحی به محضر امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد و تقاضای کمک کرد حاضران چنین وانمود کردند که نباید به او کمک کرد.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پس از تحقیق دریافت که او هنگام توانمندی برای مسلمانان کار کرده و به آنها خدمت نموده است فرمود:

شگفتا! تا وقتی که او توان داشت از او کار کشیدید اکنون که پیر و ناتوان شده او را به حال خود واگذارده اید؟!

آنگاه دستور داد از بیت المال به او کمک کردند و برای او حقوق ماهیانه مقرر فرمودند. (2)

ص: 47

1- مجلسی محمد باقر؛ بحار ج 16، ص 12

2- الطوسی ابی جعفر محمد بن الحسن؛ تهذیب الاحکام فی شرح المقنعة للشیخ المفید ج 6 صص 292-293، حدیث 811

به این ترتیب علی (علیه السلام) از کار او در ایام جوانی قدردانی، کرد گرچه او مسیحی بود.

نمونه ی سوم

یونس بن یعقوب یکی از شاگردان و ارادتمندان امام صادق (علیه السلام) و پدر بزرگوارشان بود و عمرش تا زمان امامت حضرت رضا (علیه السلام) ادامه یافت.

او از اهالی عراق بود و در سفری که به مدینه داشت، در همان جا از دنیا رفت در آن، عصر افراد عراقی را در قبرستان بقیع دفن نمی کردند و قبرستان را برای افراد مخصوص اهل حجاز قرار داده بودند و دیگران را در جاهای دیگر به خاک می سپردند .

حضرت رضا (علیه السلام) وقتی که از فوت یونس بن یعقوب اطلاع یافت . به پاس سابقه ی درخشان او و خدماتش برای سرپرستان قبرستان بقیع چنین پیغام داد:

یونس از غلامان آزاد شده ی امام صادق (علیه السلام) می باشد.

جنازه ی او را در بقیع به خاک بسپارید. اگر از دفن او در بقیع جلوگیری نمایید ما نیز نمی گذاریم غلامان آزاد شده شما را در بقیع دفن کنند .

این پیغام باعث شد که جنازه ی یونس را در بقیع به خاک بسپارند.

امام رضا (علیه السلام) حنوط و کفن او را فرستاد و به شاگردان پدرش اعلام کرد ریالکه در تشییع جنازه ی او حاضر شوند و برای دوست او

محمدبن حباب پیام فرستاد که نماز میت را بر او بخواند .

شخصی به نام علی بن الحسین میگوید روزی در قبرستان بقیع کنار قبر یونس رفتهم محافظ قبرستان به من :گفت صاحب این قبر کیست؟ و در توضیح سؤال خود گفت :

«إِنَّ أَبَالَحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى (عليه السلام) أَوْصَانِي بِهِ وَأَمَرَنِي أَنْ أُرْشَ قَبْرَهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا»⁽¹⁾

همانا حضرت رضا (علیه السلام) در مورد قبر، یونس به من سفارش کرده و به من دستور داده تا چهل روز آب بر روی قبرش بپاشم .

به این ترتیب ائمه معصومین (علیه السلام) از دوستان خود این گونه قدردانی و سپاس گزاری می کردند .

ص: 49

1- العليارى التبريزى، ملاعلى؛ بهجة الأمال فى شرح زبدة المقال؛ ج 7، ص 373

بخش دوم عزت نفس

اشاره

ص: 51

«عزت» در لغت به معنی شکست ناپذیری است، «عزیز» یکی از صفات خداوند است که در قرآن ذات پاک خدا 92 بار با این صفت یاد شده است.

عزت در مورد انسان نیز از همین ریشه سرچشمه می‌گیرد و به معنی حفظ آبرو و شخصیت و عدم گرنش در برابر صاحبان زر و زور و تزویر است که این یک نوع شکست ناپذیری است. چنین عزتی را به طور قطع در پرتو ارتباط محکم با صاحب عزت مطلق خدای عزیز می‌توان به دست آورد اتکا به قدرتی که با داشتن آن هرگز انسان اسیر و ذلیل هوا و هوس نمیشود و در برابر طاغوت درون و برون سر خم نمی‌کند به قول اقبال لاهوری:

آدم از بی بصری بندگی آدم کرد *** گرچه خود داشت ولی نذر قباد و جم کرد

یعنی از خوی غلامی ز سگان خوارتر است *** من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد(1)

بنابراین حقیقت عزت در درجه نخست در دل و جان انسان ظاهر می شود و او را از خضوع و سازش و خودباختگی در برابر طاغیان و یاغیان باز میدارد و چنین خصلتی از خصال جوان مردان غیور است .

لذا در زندگی همهی امامان (علیه السلام) عزت نفس به طور مشترک و آشکار به چشم میخورد ائمه علیه السلام دارای درجه ی عالی عزت نفس، بودند و از اموری که موجب، ذلت یا نشان دهنده ی آن بود، دوری می جستند آنها عزت واقعی را در پرتو اطاعت و عبودیت پروردگار می دانستند .

قرآن مجید در چند مورد همه ی عزت را از آن خدا دانسته و می فرماید :

«فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»(2)

همانا هم هی عزت از آن خدا است.

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ»(3)

عزت، مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است.

این آیات بیانگر آن است که خصلت عزت از صفات الهی

ص: 54

1- لاهوری، اقبال اشعار فارسی؛ صص 292-293

2- نساء (4)/139

3- منافقون (63)/8

است و تجلی بارز آن در سیره اهل بیت (علیه السلام) مشاهده می شود بنابراین آنان که دارای این خصلت بزرگ هستند، در حقیقت مظهر یکی از صفات الهی می باشند .

عزت بر اساس روایات اسلامی در پرتو تقوا و بندگی خالص خدا و در پیوستگی به او به دست می آید .

علی (علیه السلام) فرمودند :

«لَا عَزَّ أَعَزُّ مِنَ التَّقْوَى» (1)

عزتی عزیزتر از تقوا و پرهزکاری نیست .

از این رو آن بزرگوار در مناجات با خدا عرض می کرد:

«إِلَهِي كَفِّي بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا» (2)

خدایا! برای من همین عزت کافی است که بنده ی تو هستم .

در حدیثی از امام حسن (علیه السلام) آمده :

«إِذَا أَرَدْتَ عِزًّا بِلا عَشِيرَةٍ، وَ هَيْبَةً بِلا سُلْطَانٍ، فَأَخْرِجْ مِنْ ذُلِّ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَةِ اللَّهِ» (3)

هرگاه خواستی عزت بدون داشتن فامیل و شکوه بدون سلطنت را بیابی، از ذلت نافرمانی خدا به سوی عزت اطاعت او حرکت کن !

ص: 55

1- نهج البلاغه حکمت 371

2- مجلسی محمد باقر؛ بحار ج 74، ص 402

3- همان؛ ج 44، ص 139

در اسلام از هر چیزی که زمینه ساز ذلت انسان می شود و یا کمترین رابطه ای با ذلت او دارد نهی شده است. از جمله تقاضا و درخواست از اشخاص (بدون ضرورت و نیاز) نهی شده تا آنجا که روزی گروهی از انصار به پیامبر عرض کردند در پیشگاه پروردگارت بهشت را برای ما ضمانت کن؟ پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به اصحاب خود فرمود به یک شرط چنین ضمانتی را برای شما می کنم:

«أَلَا تُبَايِعُونِي؟»

آیا با من بیعت نمی کنید؟

اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا با تو بیعت می کنیم.

«تُبَايِعُونِي عَلَى أَنْ لَا تَسْأَلُوا النَّاسَ شَيْئاً»

با من چنین بیعت، کنید که هیچ چیز را از مردم تقاضا نکنید.

پس از این ماجرا به بعد اصحاب به قدری مراقب بودند از کسی سؤال و تقاضا نکنند که حتی اگر سوار بر مرکب بودند، و تازیانه از دستشان بر زمین می افتاد به کسی نمی گفتند آن را به ما بده، بلکه خودشان پیاده شده و آن را بر می داشتند یا اگر یکی از آنان کنار سفره دستش به آب نمی رسید به کسی نمی گفت آب را به من بده بلکه خودش بر می خاست و ظرف آب را بر می داشت.

سپس آن حضرت فرمود اگر یکی از شما ریسمانی بردارد و برای جمع کردن هیزم به بیابان برود و کوله باری از هیزم بر دوش گیرد و

آن را بیاورد و بفروشد و از مزد آن معاش زندگی خود را تأمین کرده و آبرویش را حفظ کند برای او بهتر از سؤال کردن است. (1)

امام صادق (علیه السلام) درباره همین موضوع می فرماید :

«شِيعَتُنَا مَنْ لَا يَسْأَلُ النَّاسَ شَيْئاً وَ لَوْ مَاتَ جُوعاً» (2)

شیعه‌ی ما از مردم چیزی را تقاضا نمی کند، گرچه از گرسنگی بمیرد.

در روایتی دیگر امام سجاد (علیه السلام) فرمودند :

«مَا أَحِبُّ أَنْ لِي بِذُلِّ نَفْسِي حُمْرَ النَّعَمِ» (3)

دوست ندارم دارای شتران سرخ مو (و ثروت کلان)، باشم اگر قرار باشد در برابر تحصیل آن لحظه ای تن به ذلت دهم.

نمونه ی دوم

یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) به نام مفضل بن قیس به محضر آن حضرت رسید و به بیان گرفتاری ها و رنج های زندگی خود پرداخت امام صادق (علیه السلام) به کنیز خود دستور داد کیسه ای که محتوای آن چهارصد در هم بود به او بدهد و آنگاه به او فرمود: با این پول زندگی را بهبود بخش.

مفضل عرض کرد: منظورم از شرح حال خود این بود که در حق من دعا کنید.

ص: 57

1- همان؛ ج 93، ص 158

2- همان؛ ج 93، ص 158

3- محدث نوری؛ مستدرک الوسائل، ج 9، ص 464 بحارالانوار، ج 47، ص 44

امام صادق (علیه السلام) فرمود بسیار خوب دعا هم می کنم و در پایان به مفضل فرمود :

«إِيَّاكَ أَنْ تُخْبِرَ النَّاسَ بِكُلِّ حَالِكَ فَتَهُونَهُ عَلَيْهِمْ» (1)

از باز کردن شرح حال خود برای مردم پرهیز کن تا خوار نشوی! [بنابراین برای دوری از، ذلت درد دلت را برای مردم بیان نکن].

امام باقر (علیه السلام) نیز فرموده اند :

«طَلَبُ الْحَوَانِجِ إِلَى النَّاسِ اسْتِلابٌ لِلْعِزِّ... وَالْيَأْسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ عِزٌّ لِلْمُؤْمِنِ فِي دِينِهِ» (2)

حاجت خواستن از مردم موجب سلب عزت خواهد شد و قطع امید از آنچه در دست مردم است مایه عزت مؤمن در دینش می باشد .

علی (علیه السلام) فرمودند

«مَنْ اعْتَزَّ بِغَيْرِ اللَّهِ أَهْلَكَهُ الْعِزُّ» (3)

هر کس از راهی غیر از راه خدا عزتی به دست آورد آن عزت او را به هلاکت کشاند .

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده :

ص: 58

1- کلینی؛ الکافی، ج 4، ص 21

2- مجلسی محمد باقر؛ بحار؛ ج 72، ص 110

3- تمیمی، آمدی عبدالواحد بن محمد؛ غرر الحکم و دررالکلم؛ صص 10985/476

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَلَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يَذُلَّ نَفْسَهُ» (1)

همانا خداوند متعال همه کارهای مؤمن را به خود او واگذار، نموده جز اینکه به مؤمن اجازه نداده خود را ذلیل و بی ارزش کند.

نمونه ی سوم

ابراهیم خلیل (علیه السلام) برای پیدا کردن مهمان از خانه بیرون رفته بود هنگامی که به خانه بازگشت مردی را در خانه دید. پرسید: کیستی و با اجازه ی چه کسی وارد خانه شده ای؟ او سه بار جواب داد: با اجازه ی پروردگار خانه وارد شده ام ابراهیم (علیه السلام) چون دریافت که او جبرئیل، است خدا را شکر نمود جبرئیل: گفت خداوند مرا به سوی بنده ای که او را به عنوان خلیل (دوست خالص) خود برگزیده فرستاده است تا به او مژده بدهم.

ابراهیم: گفت او کیست تا خدمت گزارش کردم؟ جبرئیل گفت او تو هستی. حضرت ابراهیم: گفت برای چه من خلیل خدا شده ام؟ جبرئیل: گفت

«لَأَنَّكَ لَمْ تَسْأَلْ أَحَدًا شَيْئًا قَطُّ، وَلَمْ تُسْأَلْ قَطُّ فَقُلْتَ: لَا» (2)

زیرا تو هرگز از کسی تقاضایی نکردی، و هرگز کسی از تو تقاضایی نکرد مگر این که به او پاسخ مثبت دادی.

ص: 59

1- کلینی؛ الکافی، ج 5، ص 63

2- مجلسی، محمدباقر؛ بحار؛ ج 12، ص 13.

واژه ی «اخلاق» جمع خُلق و در اصل به معنی نهاد و باطن و سیرت است. بنابراین می توان گفت: اخلاق مجموعه ی صفات باطنی انسان است. چرا که انسان موقعی که دارای حسن اخلاق باشد به معنای آن است که دارای نهاد و باطنی پاکیزه و ارزشمند است.

در مکتب اسلام حسن خلق و، فضیلت عبارت است از کرامت نفس و بدخلقی ناشی از دنائت نفس است.

افرادی که روحشان با خصلت بزرگواری شکل گرفته و پاک سیرت بار آمده اند، دارای فضایل اخلاقی و ملکات انسانی هستند. این گونه افراد با طبع عالی خود پیرامون رذایل اخلاقی نمی گردند و زیر بار کارهای پست و ذلت بار نمی روند، بنده ی دنیا و برده ی شهوت خود نمی شوند و خویشان را به پلیدیهای گناه آلوده نمی کنند.

علی (علیه السلام) فرمودند:

ص: 63

«مَنْ شَرَفَتْ نَفْسُهُ نَزَّهَهَا عَنْ دَنَائَةِ الْمَطَالِبِ» (1)

کسی که دارای شرافت نفسانی، است ضمیر خودش را از خواسته های پست و ذلت آور منزّه می دارد .

برعکس افرادی که طبعشان از فرومایگی شکل گرفته و با پستی و خواری نفس بار آمده اند همواره در معرض گناه و رذایل اخلاقی قرار دارند و مردم جامعه از بد رفتاری آنان احساس ناامنی و نگرانی می کنند .

امام هادی (علیه السلام) فرمودند

«مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرَّهُ» (2)

از شر کسی که نزد خودش پست و موهون، است و در باطن خویشتن را حقیر و خوار می داند ایمن مباش .

توضیح اینکه انسان دو چهره دارد -1 چهره ی ظاهر -2 چهره ی باطن . به عبارت دیگر صورت و سیرت جسم و روح .

انسان تربیت شده مکتب، وحی انسانی است که هر دو چهره ی او پاکیزه، سالم و زیبا باشد .

حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمودند :

«أَنْتَ امْرَأَةٌ قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ خَلْقَكَ فَأَحْسِنِ خُلُقَكَ» (3)

ص: 64

1- تمیمی، آمدی عبدالواحد بن محمد غرر الحکم و دررالکلم؛ ص 4621/232

2- مجلسی محمد باقر؛ بحار ج 72 ص 300

3- همان؛ ج 68 ص 394.

خداوند تو را نیکو آفریده تو نیز با اخلاق خوب صورت باطن خویش را نیکو و پسندیده کن .

شاید بتوان گفت نود درصد از شخصیت و کمال آدمی به سیرت او بستگی دارد و آنچه که کار ساز است و نقش به سزایی در سعادت و ارتقا و تکامل انسان دارد ارزش های معنوی و کمالات نفسانی است.

صورت زیبا نمی آید به کار *** حرفی از معنی اگر داری بیار

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست *** ای برادر سیرت زیبا بیار

در شایستگی علم اخلاق پسندیده همین قدر بس که حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرمایند:

«لَوْ كُنَّا لَا نَرْجُوا جَنَّةَ وَلَا نُحْشَى نَارًا وَلَا ثَوَابًا وَلَا عِقَابًا لَكَانَ يَتَّبِعُنَا لَنَا أَنْ نَطْلُبَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّهَا مِمَّا تَدُلُّ عَلَى سَبِيلِ النَّجَاحِ» (1)

اگر به بهشت و ثواب امیدوار نباشیم و اگر از جهنم هم نترسیم شایسته است که باز هم در جست و جوی مکارم اخلاق باشیم زیرا مکارم اخلاقی ما را به پیروزی و رستگاری راهنمایی

می نماید .

این حدیث به خوبی نشان می دهد که فضایل نه تنها سبب نجات در قیامت است، بلکه زندگی دنیا نیز بدون آن سامان نمی یابد .

در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده است

ص: 65

که فرمود: خداوند همان فضایل اخلاقی را وسیله‌ی ارتباط میان خودش و بندگانش قرار داده بنابراین کافی است که هر یک از شما به اخلاق چنگ زند تا او را به خدا مربوط سازد(1).

بنابراین هر فضیلت اخلاقی رابطه‌ی میان انسان و خدا ایجاد می‌کند و او را گام به گام به ذات او نزدیکتر می‌سازد. زندگی پیشوایان دینی نیز سراسر بیانگر همین موضوع است که، آنها در همه جا به فضایل اخلاقی دعوت می‌کردند و خود الگوی زنده و اسوه‌ی حسنه‌ی در این راه بوده‌اند. در تأیید این مطلب همین بس که خداوند در قرآن به هنگام بیان مقام والای پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید:

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»(2)

تو اخلاق بزرگ و برجسته‌ای داری!

شیوه‌ی اکتساب مکارم اخلاقی

اخلاق خوب و بد در اکثر موارد جنبه‌ی اکتسابی دارد و همان عادت‌های خوب و بدی است که در انسان پدید آمده و رفته رفته صورت خُلق و خوی را به خود گرفته. البته انسان با کمی توجه و مراقبت می‌تواند رفتارهای خود را تغییر دهد و در اخلاق، خویش تحول و دگرگونی به وجود آورد.

ص: 66

1- تنبیه الخواطر ، 362؛ «اخلاق در قرآن» ج 1 آیت الله مکارم شیرازی ص 23.

2- قلم (68)/4

دلیل اینکه عقل و شرع، دارنده ی اخلاق خوب را ستایش و دارنده ی خصلت های ناپسند را نکوهش می کنند، آن است که دارنده ی هر یک از آنها قادر به تغییر آن هست و اگر اراده ی او اثر نداشت و قدرت تحول در او، نبود تمجید و انتقاد هم موردی نداشت .

از راه هایی که ما را در اصلاح اخلاق کمک می کند، توجه به ارزش خارق العاده اخلاق خوب میباشد و همچنین توجه به پستی و زشتی اخلاق بد .

لذا سخنان اهل بیت (علیه السلام) بهترین راهنمایی هستند که می تواند در این مسائل ما را هدایت و رهبری کند و پیامدهای اخلاق خوب یا بد را که در زندگی دنیا و آخرت دارد برای ما بازگو نمایند .

رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند :

«لَوْ يَعْلَمُ الْعَبْدُ مَا لَهُ فِي حُسْنِ الْخُلُقِ لَعَلِمَ أَنَّهُ يَحْتَاجُ أَنْ يَكُونَ لَهُ حُسْنُ الْخُلُقِ»⁽¹⁾

اگر مردم می دانستند که حسن خلق چه اهمیتی در زندگی آنها و چه اثری در سعادت آنها دارد خود را به داشتن اخلاق خوب نیازمند و محتاج می دانستند .

اکثر مردم از نتایج اخلاق خوب غافلند و خود را از آن بی نیاز می دانند. از میان مردم به خصوص افرادی که از نظر ثروت یا علم یا مقام و یا نظایر آنها خود را برتر از دیگران می پندارند اخلاق خوب

ص: 67

را یک امر زاید و بی ثمر تلقی می کنند در حالی که هیچ یک از این مزایا نمی توانند جای خالی اخلاق را پر کند و کسی که از اخلاق خوب بی بهره باشد از انسانیت بی بهره است.

به بیان دیگر کسی که فاقد مال و مقام و علم است ولی اخلاق خوب دارد از کسانی که اخلاق ندارند و همه چیز دارند به مراتب بهتر است زیرا همان اخلاق، خوب او را در رسیدن به سایر مزایا راهنمایی و کمک می کند.

نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

«إِنْ حُسْنُ الْخُلُقِ ذَهَبٌ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (1)

همانا دارنده ی اخلاق، خوب برنده ی سعادت دنیا و آخرت است.

آری! آسایش در زندگی از بزرگترین موهبت های الهی است که در پرتو حُسن خُلُق به دست می آید و اشخاص بد اخلاق، به دست خود خویشتن را از این نعمت بزرگ محروم می سازند.

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که :

«لَا عَيْشَ أَهْنَا مِنْ حُسَيْنِ الْخُلُقِ» (2)

هیچ، زندگی گواراتر و لذت بخش تر از حُسن خلق نیست.

اقوام روزگار به اخلاق زنده اند *** قومی که گشت فاقد اخلاق مُردنی است

ص: 68

1- محمدی ری شهری محمد؛ میزان الحکمه ج 4، ص 4991/1518

2- صدوق، علل الشرائع؛ ج 2، ص 559

فواید و آثار اخلاق خوب

«اخلاق خوب» در دنیا جمال و شخصیت انسان است، موجب تقرب به حق و پیامبر و ولی او می شود به وسیله ی آن دین صاحبش کامل می گردد همچنین موجب گشایش در زندگی مادی

و معنوی وی خواهد شد و سرانجام اخلاق نیک میزان اعمالش را سنگین می کند . پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود :

«حاتم» زمان ما کسی است که خوش اخلاق ، باشد و سوء ، اخلاق صاحبش را به فشار قبر و جهنم مبتلا می کند و در دنیا هم دوست داران کمی خواهد داشت .

فهرست وار فواید اخلاق عبارتند از:

1. تقرب به پروردگار

2. تقرب به پیامبر و اهل بیت (علیه السلام)

3. افزایش ایمان

4. تحکیم ولایت

ص: 71

5. توسعه ی رزق
6. دوستان فراوان
7. محبوبیت در خانواده
8. کمال عقل
9. آرامش روان
10. تقویت حافظه
11. مقبولیت عبادت
12. طولانی شدن عمر
13. دوری شیطان
14. تسلط بر نفس
15. اجابت دعا
16. عزت و آبرو
17. موفقیت در تربیت
18. معرفت دینی
19. ذوب شدن گناهان
20. کسب ثواب زنده داری در شب و روزه داری در روز
21. به دست آوردن پاداش مجاهدین در راه خدا
22. گوارایی زندگی
23. صفای دل
24. دوری از گناهان

25. افزونی توفیق ها

26. از بین بردن دشمنی ها

27. کمال علم و معرفت

28. زینت انسان

29. آسانی مرگ

30. ورود به بهشت

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند بیشترین چیزی که امت من به سبب آن وارد بهشت میشوند تقوا و حسن خلق است (1).

باید دانست که میزان شناخت افراد، فقط علم یا پول یا ریاست نیست بلکه میزان اصلی صفات پسندیده ای است که دارنده ی آن نزد حق مقبول و نزد خلق ممدوح و ممتاز می باشد (2)

به خلق و لطف توان کرد صید اهل نظر *** به بند و دام نگیرند مرغ دانا را (3)

حد اخلاق خوب

امام صادق (علیه السلام) به ابن جنبد در زمینه ی حدود اخلاق نیک فرمودند :

ص: 73

1- کلینی الکافی ج 2، ص 100

2- تذکره الحقایق، ص 57

3- حافظ، شیرازی شمس الدین محمد؛ دیوان ص 5

1. اتصال و پیوند به کسی که با تو قطع رابطه کرده؛

2. بذل و عطا و بخشش به آنکه محرومت کرده؛

3. احسان و نیکی درباره ی کسی که به تو بدی نموده؛

4. سلام و ادب و احترام درباره ی کسی که دشنامت داده؛

5. رعایت انصاف در حق دشمن؛

6. عفو کسی که در حق تو ظلم کرده. (1)

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان (علیه السلام) می خوانیم: چهار چیز به هر که داده شود خیر دنیا و آخرت به او داده شده است.

1- راستی در سخن گفتن .

2- ادای امانت .

3- عفت شکم (پرهیز از حرام)

4- حسن خلق (2)

محور شخصیت انسان

همان گونه که در مباحث قبل اشاره کردیم شرافت و شخصیت انسان مربوط به قلب و روانش می باشد نه به ظاهر و صورت او. سعدی با الهام از آیات و روایات اسلامی می گوید:

ص: 74

1- حرانی ابو محمد حسن بن علی بن الحسین؛ تحف العقول، ص 305 .

2- تمیمی، آمدی عبدالواحد بن محمد غرر الحکم و دررالکلم؛ ص 4284/217

تن آدمی شریف است به جان آدمیت *** نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی *** چه میان نقش دیوار و میان آدمیت (1)

بنابراین محور شخصیت انسان روح و روان اوست که از آن گاهی به قلب و نفس و سیرت تعبیر می شود .

خداوند در قرآن به روح و نفس انسانی که خوب و بد را می فهمد و زمینه ساز پاکی ها و ارزش ها است سوگند یاد کرده می فرماید :

«وَنَفْسٍ وَّ مَا سَوَّاهَا» (2)

و سوگند به نفس آدمی و آن کس که آن را آفریده و منظم ساخته است .

پشتوانه ی اخلاق

قرآن مجید به روشنی اعمال اخلاقی را زاینده ی ایمان به خدا و روز قیامت می شمرد و در بسیاری از آیات «عمل صالح» پس از ایمان و به عنوان ثمره ی درخت ایمان آمده است ،قرآن ایمان را به درخت پر بار و پاکیزه ای تشبیه میکند که ریشه های بسیار محکم آن در اعماق جان انسان فرو رفته و شاخ و برگش به آسمان کشیده

ص: 75

1- سعدی مصلح بن عبدالله کلیات ص 847

2- شمس (91) / 7.

و همواره پر از میوه های شاداب است .

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» (1)

آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیبه را به درخت پاکیزه ای تشبیه کرده که ریشه ی آن ثابت و شاخه ی آن در آسمان است؟

و در هر زمان بدیهی است درختی که ریشه های آن در اعماق قلوب باشد و شاخه هایش از تمام اعضای انسان سربرآورده و در آسمان زندگی او پر کشیده [درختی است پر بار که هرگز خزانی ندارد و طوفان ها نمی تواند آن را از ریشه برکنند. چنان که در آیه ی بعد می خوانیم:

«تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا»

در ضمن در اینجا اهمیت فوق العاده ی حسن خلق را در زندگی مادی و معنوی انسان میتوان به دست آورد به گونه ای که می توان اخلاق خوب را یکی از اساسی ترین تعلیم های اسلام شمرد .

این روح و نفس انسانی به قدری عظیم و ارجمند است که خداوند وقتی روح را در کالبد حضرت آدم دمید، به همه فرشتگان دستور داد به آدم سجده کنند. یعنی خدا را به شکرانه ی اینکه چنین روح عظیمی را به انسان عنایت فرموده سجده نمایند.

ص: 76

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (1)

هنگامی که کار [آفرینش کالبد آدم] را به پایان رساندم و از روح [شایسته] خود در او دمیدم، همگی بر او سجده کنید.

به گفته ی، فلاسفه انسان دارای سه نوع روح است:

1- روح نباتی - 2 روح حیوانی - روح نورانی

روح نباتی (عامل رشد جسم) و روح حیوانی (رهبری غرایز) بین انسان و حیوان ها مشترک می باشند ولی روح نورانی مخصوص انسان است و همین روح موجب شد که خداوند فرمان سجده ی فرشتگان را در برابر آدم (علیه السلام) صادر فرماید.

آری! محور شخصیت و امتیاز آدمی روح نورانی اوست روحی که خداوند به آن سوگند خورده است و انسان را از آلودگی های گناه باز می دارد و او را به ارزش های اخلاقی و کمالات هدایت و ارشاد می نماید.

باید توجه داشت که این روح همواره به تعالیم و آموزش های عالی که از قرآن و مکتب اهل بیت (علیه السلام) سرچشمه می گیرد نیاز دارد و اگر لحظه ای از این جوئیاریهای معنوی جدا گردد به روح حیوانی بدل می شود یا بدتر از آن مسخ خواهد شد چنان که در قرآن آمده :

«مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ

ص: 77

بُنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ»(1)

[منافقان تیره دل] همانند کسی هستند که آتشی افروخته [تا در بیابان تاریک راه خود را پیدا کنند] ولی هنگامی که آتش اطراف او را روشن ساخت خداوند [طوفانی می فرستد و] آن را خاموش کند و در تاریکی های وحشتناکی که چشم کار نمی کند رهایشان می سازد.

احترام شایان پیامبر(ص) به ارزش های اخلاقی

رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) به ارزش های اخلاقی توجه خاصی داشت و اگر در شخصی بعضی از این صفات یافت می شد به دیده احترام و تکریم به او نگاه می کرد .

در تاریخ نقل است که در سال نهم هجری یعنی زمانی که هنوز قبیله ی طی تسلیم اسلام نشده بود از طرف پیامبر (صلی الله علیه و آله) سپاهی به سرداری امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) به این دودمان سرکش حمله کرده آنها را شکست دادند. عدی بن حاتم رئیس قبیله ی طی به شام گریخت ولی خواهرش همراه عده ای به اسارت اسلام درآمد. (2)

هنگامی که خواهر عدی نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله) آمد گفت:

ص: 78

1- بقره (2)/17

2- ابن هشام محمد عبدالملک؛ سیره ابن هشام ج 4، ص 225

ای محمد (صلی الله علیه و آله)! پدرم (حاتم) از دنیا رفت و نگهبانم (عدی)، ناپدید شده اگر صلاح می دانی مرا آزاد کن و از شتماتت و سرزنش قبیله های عرب من را دور ساز که همانا بردگان را آزاد می ساخت، از همسایگان نگهبانی می نمود و به مردم غذا می رسانید و آشکارا سلام میکرد و در حوادث تلخ روزگار به مردم کمک می کرد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که به ارزش های ارجمند اخلاقی احترام بسیاری می گذاشت به دختر حاتم فرمود:

«يَا جَارِيَةُ هَذِهِ صِفَةُ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا، لَوْ كَانَ أَبُوكَ مُسْلِمًا لَتَرَحَّمْنَا عَلَيْهِ»

ای کنیز! این صفات از صفات مؤمنان راستین است اگر پدرت مسلمان بود ما به او رحمت می فرستادیم.

آن گاه به یاران خویش فرمود

«خَلُّوا عَنْهَا فَإِنَّ أَبَاهَا كَانَ يُحِبُّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»⁽¹⁾

این دختر را آزاد کنید چون پدرش مکارم اخلاق را دوست می داشت.

این نمونه بیانگر نهایت احترام پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خصال و اصول اخلاقی است، که حتی بودن آن در زندگی کافری مانند حاتم موجب شد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) دختر او را آزاد فرماید.

ص: 79

برای بیان اهمیت این موضوع همین بس که حتی رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) در بعضی از دعاهای خویش تعالی محاسن و مکارم اخلاقی را از پروردگار خویش طلب می کردند.

«كَانَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) كَثِيرَ الصُّرَاعَةِ وَالْإِبْتِهَالِ دَائِمُ السُّؤَالِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يُزَيِّنَهُ بِمَحَاسِنِ الْأَدَابِ وَ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ. فَكَانَ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ اللَّهُمَّ حَسِّنْ خُلُقِي وَ خُلُقِي وَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ جَنِّبْنِي مُنْكَرَاتِ الْأَخْلَاقِ»⁽¹⁾

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) زیاد تضرع و زاری می کرد و پیوسته از خداوند متعال می خواست که او را به محاسن و مکارم اخلاق زینت بدهد و همیشه در دعای خود می گفت: خدایا! خلقت و خویم را نیکو قرار بده و نیز می فرمود: پروردگارا! مرا از زشتی های اخلاق دور بدار .

تذکر چند نکته

مسائل اخلاقی در هر زمان از اهمیت فوق العاده ای برخوردار بوده اند ولی در زمان ما از اهمیت ویژه ای برخوردار هستند زیرا :

از طرفی انگیزه های فساد و انحراف در عصر ما از هر زمانی بیشتر است زیرا در گذشته برای تهیه مقدمات بسیاری از مفاصد اخلاقی هزینه ها و زحمت های زیادی لازم بوده است اما در زمان ما با گسترش فیلم های مبتدلی که از ماهواره در سراسر دنیا منتشر

ص: 80

1- قمی، شیخ عباس؛ کحل البصر فی سیره سیدالبشر، ص 58

می شود (و اخیراً به برکت «اینترنت») هرگونه اطلاعات مضر در اختیار تمام مردم جهان قرار می گیرد. لذا می بینم که مفسد اخلاقی بسیار گسترش پیدا کرده و مرزها را در هم شکسته و تا اقصا نقاط دنیا پیش رفته، تا آنجا که حتی صدای بنیان گذاران مفسد اخلاقی نیز درآمده است!

از سوی دیگر یکی از علل عقب افتادگی مسلمین فقر اخلاقی و آلوده شدن آنان به صفات رذیله و خصلت های ناپسند است.

در چنین شرایطی توجه به مسائل اخلاقی و سیره ی عملی اهل بیت (علیه السلام) که بارزترین الگوها در این زمینه می باشند از هر زمانی ضروری تر به نظر می رسد نباید فراموش کنیم که هرگاه نسبت به شناخت این الگوها کوتاهی، شود فاجعه و ناگواری های مهلکی در انتظار جامعه خواهد بود.

اینک وظیفه هر انسان مسلمان و خردمند است که به اخلاق اسلامی و سیره بزرگواران، دین توجه بیشتری داشته باشد و از شیوه های خوب آنها برای تهذیب نفس خود و هم نوعانش به خصوص نسل جوان استفاده نماید چرا که اخلاق روح اسلام می باشد.

«الاسلامُ حُسْنُ الْخُلُقِ»⁽¹⁾

اسلام همان خوشرویی است.

ص: 81

1- هندی، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین؛ کنز العمال في سنن الاقوال و الافعال؛ ج 3، ص 5225/71.

کوتاه سخن، اینکه آنها که دارای حُسن خلق هستند هم در پیشگاه خدا محبوبند و هم نزد خلق خدا هم در زندگی شخصی موفقند و هم در زندگی اجتماعی .

سیره ی پیشوایان

یکی از بهترین راه ها برای کسب فضیلت حسن خلق و ملاحظه ی آثار شگفت انگیز آن بررسی حالت های گوناگون پیشوایان بزرگ دینی است.

نمونه ی اول: در احوال علی (علیه السلام) می خوانیم که امام عازم کوفه بودند. از اتفاق یک یهودی با آن حضرت همسفر شد. هنگامی که بر سر دو راهی رسیدند (راهی به سوی کوفه می رفت و راه دیگر به سوی مقصد یهودی)، مرد یهودی با کمال تعجب دید علی (علیه السلام) راه کوفه را رها کرده و با یهودی همراه شد.

خدمت امام عرض کرد: مگر شما نفرمودید قصد کوفه دارید چرا راه کوفه را رها کردید؟ فرمود: می دانم ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده: همسفر باید احترام هم سفرش را نگه دارد و برای تکمیل آن باید هنگام جدایی مقداری او را بدرقه کند. یهودی گفت: لابد کسانی که از او پیروی کردند به علت این کارهای بزرگوارانه و اعمال انسانی او بوده است من هم گواهی می دهم که آیین شما حق است.

ص: 82

نمونه ی دوم: در حدیثی از امام حسین (علیه السلام) آمده که فرمود: از پدرم علی (علیه السلام) از روش پیامبر در برخورد با مردم سؤال کردم. فرمود: پیامبر (صلی الله علیه و آله) همیشه چهره ای خندان داشت بر مردم آسان میگرفت و با نرمش رفتار می کرد خشن و سنگدل نبود و فریاد نمیکشید هرگز به کسی ناسزا نمی گفت عیب جویی نمی کرد. متملق و ستایشگر نبود. هرگاه چیزی برخلاف میل او انجام می شد برای این که افراد ناراحت نشوند، خود را به تغافل می زد. امیدواران را ناامید نمی کرد. سه چیز را همیشه رها می نمود: مذمت، عیب جویی و جست و جو در اسرار مردم سخن نمی گفت مگر در جایی که امید پاداش الهی داشت و هنگامی که سخن می گفت چنان جاذبه داشت که همه ی اهل مجلس سکوت کرده و چشم به زمین می دوختند، گویی پرنده ای بالای سر آنها نشسته است. هنگامی که ساکت می شد آنها سخن می گفتند و ابهت پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنان بود که کسی جرأت نمی کرد در برابر آن حضرت با دیگری نزاع و پرخاشگری کند. (2)

نمونه سوم: یکی از یاران حضرت جواد (علیه السلام) در حالات ایشان می گوید: خدمت حضرت بودم. گوسفندی از یکی از کنیزان آن

ص: 83

1- قمی شیخ عباس؛ سفینه البحار، ج 2، ص 692

2- مکارم شیرازی، ناصر؛ اخلاق در قرآن؛ ج 3، ص 152

حضرت گم شده بود. یکی از همسایه ها را گرفته بودند و کشان کشان خدمتش آوردند و می گفتند او گوسفند ما را سرقت کرده! امام فرمود: دست از همسایگان ما بردارید او گوسفند شما را سرقت نکرده است. گوسفند شما در خانه ی فلان کس، است بروید و آن را از خانه ی او بیاورید. آنها رفتند و گوسفند را در خانه ی او دیدند و صاحب خانه را گرفتند و زدند و لباسش را پاره کردند، در حالی که او سوگند یاد می کرد که گوسفند را سرقت نکرده است. سرانجام او را نزد حضرت آوردند .

امام فرمود: وای بر شما! به این مرد ستم کرده اید. گوسفند، بدون اطلاع او وارد خانه اش شده است. سپس دستور داد دو برابر پاره کردن لباس او و کتک زدن چیزی به او بدهند (و او را راضی کنند و با محبت بازگردانند و آنها چنین کردند) (1)

نشانه های خوش اخلاقی

1. با مردم در کار نیک مخالفت نکردن
2. با نفس خود انصاف دادن
3. عیب جویی مردمان نکردن .
4. چون از کسی قباحتی سر زد آن را به نیکویی به او تذکر دادن .
5. عذر گناهکاران را پذیرفتن

ص: 84

6. حاجت محتاجان را برآورده کردن

7. برای انجام مهمات، مردم رنج و سعی بر خود نهادن

8. عیب های نفس خود را پاک کردن

9. خندان و شاد بودن

10. با مردم با نرمی و لطافت سخن گفتن (1)

خداوند به همه ی ما و افراد جامعه ما توفیق دهد که آن رذایل اخلاقی که جامعه بشری را به جهنمی سوزان تبدیل می کند از اعماق جان ریشه کن کنیم و به فضایی که به جامعه ی ما روح صفا و آرامش و پیشرفت می بخشد و بزرگترین سعادت و کمال (قرب الی الله) را برای ما فراهم می کند آراسته شویم.

شیوه ی معاشرت اهل بیت (علیه السلام) با مردم

اسلام که یک آیین آسمانی است به معاشرت و روابط اجتماعی اهمیت فراوان داده و برای تحکیم رشته های برادری و پیوستگی افراد با یکدیگر دستورهای کامل و جامعی داده است تا جایی که در قرآن آمده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (2)

ص: 85

1- نورانی، سید روح الله؛ کشکول نوین؛ ص 214؛ به نقل از کشکول منتظری، ج 1، ص 186.

2- آل عمران (3)/ 200.

ای کسانی که ایمان آورده اید! شکیبایی پیشه سازید و در مشکلات با هم صبر کنید و با یکدیگر رابطه داشته باشید تا رستگار شوید.

همچنین یکی از اصول اخلاقی امامان معصوم (علیه السلام) شیوه‌ی معاشرت و برخورد خوب آنها با مردم میباشد ما باید با الگو قرار دادن رفتار آن بزرگان روابط اجتماعی و برخورد اسلامی را بیاموزیم و در زندگی عملی خود به اجرا درآوریم.

خداوند در قرآن مجید از شیوه‌ی معاشرت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) با مردم تمجید می‌کند و می‌فرماید:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» (1)

ای پیامبر! به برکت رحمت الهی در برابر مردم نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها آموزش بطلب و در کارها با آنان مشورت کن.

نمونه‌ی اول: احترام به شخصیت مردم

یکی از نکات مهم در آیین، معاشرت احترام به شخصیت مردم است که مورد توجه اسلام و اهل بیت (علیه السلام) قرار گرفته است.

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در احترام به مردم به جزئی ترین

ص: 86

امور توجه داشت و از کوچکترین وظیفه خودداری نمی کرد .

«كَانَ (ص) يُكْرِمُ مَنْ يَدْخُلُ عَلَيْهِ حَتَّى رُبَّمَا بَسَطَ ثَوْبَهُ يُؤَيِّرُ الدَّاحِلَ بِالْوَسَادَةِ الَّتِي تَحْتَهُ...» (1)

هرکس بر رسول گرامی اسلام وارد می شد، آن حضرت به او احترام می گذاشت و چه بسا عبای خود را به جای، فرش زیر پای او می گسترانید و بالشی که خود به آن تکیه داشت به وی می داد .

روزی پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) تنها در مسجد نشسته بود، شخصی وارد شد و به جانب آن حضرت آمد ایشان از جای برخاست و قدری عقب رفت و جای خود را به او داد .

عرض کرد: یا رسول الله! مسجد خالی و جا وسیع است چرا قدمی به عقب رفتید؟ فرمود: از حقوق مسلمان بر مسلمان آن است که وقتی خواست نزد او بنشیند قدمی به عقب برود و برای او حریم قائل شود. اگر چند نفر در حضور پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می نشستند آن حضرت برای حفظ احترام همگان نگاه های مودت آمیز خود را به طور مساوی متوجه تمام حضار می فرمود.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) هنگامی که به مجلسی وارد می شد، در هر نقطه ای از مجلس که جای خالی وجود داشت می نشست و به صدر و ذیل مجلس اعتنایی نداشت آری! احترامی که

ص: 87

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در معاشرت هایش به شخصیت دیگران می گذاشت، همه را مجذوب و فریفته ی خود ساخته بود. احترام به شخصیت دیگران در آیین معاشرت به قدری حایز اهمیت است که قرآن کریم به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) توصیه می کند:

«وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (1)

ای پیامبر! به بندگان من بگو در مقام سخن گفتن و مکالمه با مردم از هر طبقه ای که باشند به نیکی سخن بگویند و از گفتارهای نامناسب و زشت بپرهیزند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند :

«لَا تُحَقِّرَنَّ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّ صَغِيرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ كَبِيرٌ» (2)

هیچ یک از افراد مسلمین را تحقیر نکنید و کوچک نشمارید زیرا مسلمان هر قدر هم کوچک باشد نزد خداوند بزرگ است .

برخی از افراد با دوستان خود به اصطلاح دوستانه رفتار می کنند و به بهانه ، دوستی وظیفه ی ادب و احترام نسبت به یکدیگر را زیر پا می گذارند در حالی که همین روش غلط اساس دوستی ها را متزلزل و دوستان را از یکدیگر دلسرد می سازد .

علی (علیه السلام) فرمودند :

ص: 88

1- اسراء (17)/ 53

2- ابن ابی فراس؛ ورام؛ مجموعه ورام؛ ج 1، ص 31

«لَا تُضَيِّعَنَّ حَقَّ أَخِيكَ اتِّكَالاً عَلَى مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ بِأَخٍ مَنْ أَضَعْتَ حَقَّهُ» (1)

هیچ گاه حق دوست را به خاطر مراتب دوستی که بین شما حکم فرماست ضایع مکن زیرا کسی که حقش را ضایع کنی دیگر دوست تو نخواهد بود .

نمونه ی دوم : کیفیت برخورد مردم

مردی به نام زهری با چهره ای غم آلود و قیافه ای گرفته به حضور امام چهارم وارد شد.

امام از او علت افسردگیش را پرسید ،گفت: یابن رسول الله !غم و اندوه است که از هر طرف بر من وارد می شود.

از یک طرف حسودانی که نمی توانند رفاه و آسایش مرا ببینند با کارهای خودشان مرا غمگین می کنند؛ از طرفی دشمنان و بدخواهان موجبات ناراحتی مرا فراهم می سازند؛ از جانب دیگر کسانی که به آنها خدمت کرده ام و از آنها انتظار دوستی داشته ام اینک مزاحم من می شوند. امام فرمود: ای زهری! زبان را حفظ کن و هر سخنی را بر زبان جاری نکن تا دوستانت را از دست ندهی و آنان را با خود دشمن نکنی .

گفت: یابن رسول الله! من با سخنانی که می گویم به آنها خدمت و احسان می کنم.

ص: 89

فرمود: چنین نیست بپرهیز از این که سخنی بگویی که اذهان مردم آماده پذیرش آن نیست.

سپس فرمود: ای زهری! هر کس عقل و خردش کامل، نباشد به کوچک ترین چیزی به هلاکت می رسد. آن گاه امام یک دستور اساسی به زهری داد که با عمل به آن رفتار مردم او را افسرده و غمگین نسازد.

فرمود: ای زهری! چه عیبی دارد اگر تو تمام مسلمانان را به منزله ی خانواده و بستگان خودت بدانی؟ سال خوردگان را پدر خود خردسالان را فرزند خود و همسالانت را برادر خود بشماری؟ وقتی چنین حسابی نزد خودت کردی، به کدام یک حاضری ظلم کنی؟ به کدام یک حاضری نفرین کنی؟ حاضری آبروی کدام یک از آنها بریزد؟

ای زهری! اگر فکر کردی که من از فلانی بهترم این طور به خودت تلقین کن: اگر او از تو سال خورده تر است به خودت بگو او در اسلام و ایمان بر من سبقت دارد و کارهای نیک او بیشتر از اعمال نیک من است و اگر از تو خردسال تر است به خودت بگو که او از من کم تر گناه کرده است و اگر هم سال تو است به خودت بگو من به گناهان خود یقین دارم و درباره گناهان او اطلاعی ندارم.

اگر مردم احترام و تعظیم کردند، بگو: این از بزرگواری خود آنها است. و اگر بی مهري و جفا دیدی، بگو این به واسطه ی لغزشی است که من مرتکب شده ام.

اگر این روش را در پیشگیری زندگی بر تولدت بخش می شود و دوستان فراوان به دست خواهی آورد و از شمار دشمنانت کاسته خواهد شد. این نکته را نیز فراموش نکن که مردم آن کس را بیشتر احترام می کنند که خیرش بیشتر به مردم برسد و از مردم چیزی نخواهد. (1)

بنابر آنچه ذکر شد یکی از مهم ترین رموز موفقیت در زندگی اجتماعی از نظر اسلام، احترام به شخصیت مردم و ادای مراتب ادب نسبت به همگان است. از آنها در این باره روایات بسیار دیگری نیز وارد شده که ما برای نمونه چند مورد از آنها را نقل می کنیم.

شخصی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد اندازه ی حُسن خلق چیست؟ حضرت فرمود:

«تَلِيْنُ جَنَاحِكَ، وَ تَطْيِيبُ كَلَامِكَ، وَ تَلْقَى أَخَاكَ بِبِشْرٍ حَسَنِ» (2)

فروتنی کنی، خوش سخن باشی و با برادرت با خوش رویی برخورد نمایی.

همچنین فرمودند:

«ثَلَاثٌ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ الْإِنْفَاقَ مِنْ إِفْتَارِ وَ الْبِشْرُ لِجَمِيعِ الْعَالَمِ وَالْإِنْصَافُ مِنْ نَفْسِهِ» (3)

سه چیز است که هر کس یکی از آنها را نزد خدا، برد خداوند بهشت را بر

ص: 91

1- مجلسی محمد باقر؛ بحار، ج 68 صص 229-230

2- کلینی، الکافی، ج 2، ص 103

3- محمدی ری، شهری محمد؛ میزان الحکمه؛ ج 13، ص 20662/6452

او واجب کند: اتفاق در تنگدستی خوش رویی برای همه ی مردم دادن از خود [یعنی حق را بگوید اگرچه بر زیان او باشد].

نمونه ی سوم تواضع و فروتنی

یکی دیگر از مسائلی که در آیین معاشرت، آثار نیکو داشته و ایجاد محبوبیت اجتماعی می کند تواضع و فروتنی است.

فروتنی نه تنها به موقعیت افراد لطمه نمی زند بلکه سبب تثبیت و تحکیم موقعیت ها می گردد. آنچه شخصی را در نظر مردم منفور می سازد تکبر و خود بزرگ بینی، است زیرا این صفت انسان را از احترام و تجلیل دیگران محروم کرده و تخم دشمنی در دل ها می کارد.

قرآن کریم در مقام ستایش و تمجید از مردم متواضع می فرماید:

«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (1)

بندگان شریف و بزرگوار، خدا کسانی هستند که بر روی زمین با وقار و تواضع و بدون خودخواهی و تکلف راه می روند و وقتی از اشخاص نادان سخنان ناروا می شنوند سخن ناروا نمی گویند و مانند نادانان رفتار نمی کنند.

روش پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و خاندان گرامیش بر همین اصل استوار بود ایشان با طبقات ضعیف و تهیدست معاشرت

ص: 92

می کردند. با آنها بر سر یک سفره می نشستند. برادرانه با آنها رفتار می نمودند. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) با خودپسندی های مردم به شدت مبارزه می کرد و درس فروتنی و تواضع را در هر موقع که مقتضی می دید به آنان می آموخت.

یکی از روزها که آن حضرت در مجلس خود نشسته و یارانش تادور مجلس نشسته بودند. مردی مسلمان که تهیدست بود و لباس کهنه ای بر تن داشت وارد شد و طبق سنت اسلامی (که هر کس در هر مقامی هست وقتی وارد مجلس می شود باید ببیند هر جا جای خالی هست بنشیند و محل مخصوصی را به عنوان اینکه شأن من چنین ایجاب می کند در نظر نگیرد)، نگاهی به اطراف مجلس کرد و در نقطه ای جایی خالی یافت. رفت و آن جا نشست به طور اتفاق در آن، مکان کنار مرد ثروتمندی قرار گرفت. مرد ثروتمند لباس های خود را جمع کرد و خودش را به کناری کشید و از آن فقیر فاصله گرفت.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) که مراقب رفتار او بود رو به او کرد و فرمود: ترسیدی که از او چیزی به تو بچسبد؟ نه یا رسول الله!

ترسیدی از ثروت تو چیزی به او منتقل شود؟ نه یا رسول الله.

ترسیدی لباسهایت در اثر تماس با او آلوده شود؟ نه یا رسول الله.

پس چرا خودت را جمع و جور کردی و از او فاصله گرفتی؟

یا رسول الله! اعتراف می کنم که مرتکب خطایی شده ام و اکنون

برای جبران این خطا و کفاره‌ی این گناه حاضرم نصف ثروتم را به این برادر مسلمان ببخشم.

مرد فقیر وقتی سخنان او را شنید گفت: یا رسول الله! من حاضر نیستم بپذیرم حضار با تعجب پرسیدند چرا؟ گفت می ترسم من هم گرفتار غرور و خودخواهی شوم و روزی با یکی از برادران مسلمان خود چنان رفتار کنم که امروز این مرد با من رفتار کرد(1).

حال دقت بفرمایید اگر کسی رفتارش چنین باشد آیا می تواند در اجتماع دوستانی برای خود پیدا کند؟ و آیا به طور اساسی مردم به چنین کسی اعتنا می کنند؟

بدین جهت است که اسلام عزیز با خودخواهی و تکبر به مبارزه برخاسته و قرآن کریم به صراحت می فرماید:

«أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ»(2)

آیا در جهنم محلی مخصوص متکبران نیست؟

قرآن کریم سخنان حکمت آمیز لقمان حکیم را که به فرزندش اندرزهایی سودمند داده نقل، و در ضمن آنها می فرماید:

«وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»(3)

ص: 94

1- قائمی، علی؛ اخلاق و معاشرت در اسلام؛ ص 242.

2- زمر (39)/60

3- لقمان (31)/18

هرگز از روی تکبر و ناز از مردم رخ متاب و با غرور و تکبر در روی زمین راه مروزیرا خداوند مردم متکبر و خودستا را دوست نمی دارد.

امام صادق (علیه السلام) منشأ روانی تکبر و خودپسندی را عقده حقارت می داند و می فرماید :

«ما مِنْ أَحَدٍ يَتَّبِعُهُ إِلَّا مِنْ ذِلَّةٍ يَجِدُهَا فِي نَفْسِهِ»⁽¹⁾

هیچ کس گرفتار بیماری تکبر نمی شود مگر به واسطه ی پستی و ذلتی که در درون خویش احساس می کند .

نمونه ی چهارم : وفای به عهد

یکی دیگر از عواملی که در حُسن معاشرت های اجتماعی تأثیر به سزایی دارد وفای به عهد می باشد چرا که زیبایی وفای به عهد را انسان در نهاد خویش درک می کند و پیمان شکنی و تخلف از تعهدات را زشت و ناپسند می شمارد .

در زندگی اجتماعی مقید بودن به انجام تعهدات اثر بسیار نیکویی، دارد زیرا اعتقاد مردم را نسبت به انسان جلب می نماید بلکه باید گفت ایستادگی بر تعهدات یکی از ارکان سعادت اجتماع است که در تمام شئون زندگانی مردم مؤثر بوده و خود مقدمه ی پیشرفت ها و موفقیت ها است.

هر قراردادی که بین دو نفر بسته شود از نظر اخلاقی قابل احترام و دارای ارزش است اگرچه هیچ گونه تضمین قانونی و رسمی

ص: 95

نداشته باشد و موضوع تعهد نیز کوچک و بی اهمیت باشد .

قرآن کریم وفای به عهد را جزو شرایط ایمان و صفات مؤمنان دانسته و می فرماید:

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ* ... وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ» (1)

همانا مردم با، ایمان رستگار و نجات یافته و سعادت‌مند هستند آنان که در نماز خود با تمام وجودشان خاضع و خاشعند و آنان که از رفتار و گفتار لغو و بیهوده روگردانند... آنان که به امانت‌ها و عهد و پیمان‌های خود وفادارند .

در آیه دیگری میفرماید:

«وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا» (2)

نیکوکاران کسانی هستند که وقتی با کسی عهد و پیمان بستند به آن وفا می کنند .

پیامبر بزرگوار اسلام در یکی از سخنانش فرمود:

«مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمْهُمْ وَحَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ وَعَدَّهُمْ فَلَمْ يُخْلَفْهُمْ فَهُوَ مِمَّنْ حَمَلَتْ مَرْؤَتُهُ وَظَهَرَتْ عَدَالَتُهُ وَوَجِبَتْ أُخُوَّتُهُ» (3)

کسی که در معاشرت و داد و ستد با مردم ظلم نکند و در

ص: 96

1- مؤمنون آیه های 1 الی 8

2- بقره (2)/ 177

3- مجلسی، محمد باقر؛ بحار، ج 74، ص 162

سخن خود دروغ نگوید و به وعده ها و تعهدات خود وفادار باشد چنین کسی در کمال جوان مردی و عدالت است و لازم است انسان با او طرح دوستی و برادری بریزد و روابط مودت آمیز برقرار سازد.

امام پنجم حضرت باقر (علیه السلام) نیز فرمود :

«ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ فِيهِنَّ رُحَصَةٌ آدَاءَ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَالْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَبِرِ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرِينَ» (1)

سه چیز است که [از وظایف حتمی و قطعی هر مسلمانی است و] خداوند اجازه ی تخلف از آنها را به هیچ کس نداده اول ادای، امانت خواه صاحب آن نیک کردار باشد یا گنهکار؛ دوم وفای به عهد چه با شخص درستکار باشد یا نادرست؛ سوم نیکی در حق پدر و مادر خواه نیکوکار باشد یا بدکار .

همان طور که وفای به عهد حسن اعتماد را در جامعه افزایش می دهد و نظم را در شئون مختلف زندگی برقرار می سازد بی اعتنایی به وعده ها و پیمان ها سبب بدبینی و بی نظمی و گاهی سبب از هم گسیختگی کارها می گردد .

متأسفانه در میان مردم افرادی یافت می شوند که نه تنها به وعده های خود عمل نمی کنند بلکه عهدشکنی و فریب کاری را

ص: 97

زرنگی و وسیله ی پیشرفت دانسته و آن را هنر می پندارد در صورتی که عمل آنان با هیچ یک از اصول اخلاقی و انسانی سازگار نیست و آنان بدون تردید جزو خائنان به اجتماع اند.

اینک در پایان این بحث توجه شما خوانندگان عزیز و ارجمند را به روش معاشرت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) با مردم جلب میکنیم تا به فضل الهی با تاسی به آن بزرگوار، بتوانیم پیرو واقعی آن پیشوای بزرگ انسانها و انسانیت باشیم:

1. پیامبر اسلام دعوت همه کس را می پذیرفت خواه دعوت کننده آزاد باشد یا برده ثروتمند باشد یا فقیر .

2. هر حاجتمندی نزد او می آمد حضرت برمی خواست و برای انجام تقاضایش می کوشید .

3. عذر پوزش خواهان را می پذیرفت .

4. کارهای زشت دیگران را با بدی تلافی نمی کرد بلکه از لغزش هایشان چشم می پوشید .

5. به هر کس برمی خورد ابتدا سلام می کرد .

6. بر ناملایمتی که از دشمنان خود می دید صبر می کرد .

7. بدون تکبر روی زمین می نشست .

8. به هنگام ، احتیاج کفش و لباس خود را خودش اصلاح می کرد .

9. در صورت کسی خیره نمی شد .

10. بیماران را عیادت می کرد اگرچه راه منزلشان دور بود.

11. با فقیران در یک مجلس و بر سر یک سفره غذا می خورد و آنان را مورد تقدیر قرار می داد .

12. در خوراک و لباس امتیازی برای خود قایل نمی شد.

13. با مسلمانان مصافحه می کرد و با گرمی دست آنان را می فشرد .

14. محبوب ترین مردم نزد آن حضرت کسی بود که بیشتر به مردم کمک کند و با مردم بجوشد. 15. مجلسی که پیغمبر در آن نشسته بود، انجمن حلم حیا، صبر و امانت بود .

16. در حضور آن حضرت سال خوردگان محترم بودند و خردسالان مورد نوازش قرار می گرفتند .

17. همیشه خوشرو و خوش اخلاق بود

18. سخت گیر نبود

19. کینه ی کسی را به دل نمی گرفت .

20. فریاد نمی کشید .

21. هیچگاه سخن زشت و ناروا حتی نسبت به کفار و بت پرستان بر زبان نمی آورد .

22. از کسی عیب جوئی نمی کرد.

23. سخن کسی را قطع نمی نمود .

ص: 99

24. از حال اصحاب، خود اگر غایب می شدند جویا می شد .

25. هیچ گاه در حضور کسی پاهای خود را دراز نمی کرد .

26. نسبت به تمام بندگان خدا مهربان بود.

27. صله ی رحم می کرد .

28. به خویشان خود محبت می نمود و در وفای به عهد از همه ی مردم مقیدتر بود .

29. اگر کسی با او سخن میگفت با نهایت دقت گوش می داد و تنها به گوش دادن قناعت نمی کرد بلکه با تمام بدن متوجه او بود.

این ها نمونه ای از اخلاق و رفتار خاتم الانبیا(صلی الله علیه و آله) بود که محدثین و مورخین اسلام نقل کرده اند به امید، آنکه عموم پیروان آن حضرت توفیق پیروی و عمل به سیره ی عملی آن بزرگوار را پیدا کنند .

ص: 100

همه ی انسان ها در تمام مراحل، زندگی از آغاز کودکی و جوانی تا روزگار پیری نیازمند «دوستی» و رفاقت دیگران می باشند.

افراد بشر به واسطه ی خلق و خوی اجتماعی خویش ناگزیر هستند در اجتماع و با هم زندگی کنند و برای رسیدن به مقاصد و هدف های خود از همکاری و یاری دوستان بهره بگیرند.

کسانی که دوستان شایسته دارند هیچ گاه در دنیا تنها و بی یار و یاور نخواهند بود زیرا دوستان شفیق در روزگار خوشی و ناخوشی همدم و یاور آنها هستند .

لذا یکی از اصول زندگی امامان (علیه السلام) که همه ی آن بزرگواران به طور مشترک اهمیت بسیاری به آن می دادند، دقت انتخاب دوست است آن بزرگان دوستان واقعی را از ذخایر دنیا

آخرت می دانستند .

علی (علیه السلام) فرمودند :

«عَلَيْكُمْ بِالْإِحْوَانِ، فَإِنَّهُمْ عِدَّةٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (1)

برای خودتان دوستانی از میان برادران دینی به دست آورید زیرا آنان ذخایر این جهان و سرای آخرت می باشند .

بدون تردید هر ، دوستی در امور مادی و معنوی رفیق خود اثر می گذارد و هر یک آگاهانه یا ناآگاهانه در عقاید و افکار و اخلاق دیگری نفوذ می کند .

تجربه نشان داده که بسیاری از دوستی ها سبب تغییر سرنوشت افراد شده و سیر زندگی آنان را عوض کرده است. دوستان در روش و مسلک و دین یکدیگر اثر می گذارند پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید :

«الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ» (2)

انسان بر دین دوست و همنشین خود است.

حضرت سلیمان (علیه السلام) فرموده است: درباره ی خوبی و بدی هیچ کس قضاوت نکنید تا رفقاییش را ببینید زیرا هرکس به وسیله ی هم نشینانش شناخته می شود و به یاران و دوستانش منسوب می گردد (3).

امام سجاد (علیه السلام) به فرزندش فرمود :

«جَالِسُوا أَهْلَ الدِّينِ وَ الْمَعْرِفَةِ، فَإِنْ لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَالْوَحْدَةُ

ص: 104

1- محدث نوری؛ مستدرک وسائل؛ ج 8، ص 323

2- مجلسی محمد باقر؛ بحار ج 71، ص 201

3- محدث نوری مستدرک الوسائل، ج 8، ص 327

با صاحبان دین و معرفت هم نشین شوید پس اگر چنین افرادی را نتوانستند بیابید انس گرفتن به تنهایی بهتر بوده و برای سلامتی دین انسان شایسته تر است.

هم نشین توبه ز تو باید *** تا تو را عقل و دین بیفزاید

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود:

«صُحْبَةُ الْأَشْرَارِ تَكْسِبُ الشَّرَّ كَالرِّيحِ إِذَا مَرَّتْ بِالْتِّينِ حَمَلَتْ تَيْتَانًا»(2)

هم نشینی با بدان موجب کسب بدی می شود مانند بادی که هرگاه به چیز گندیده بوزد بوی بد آن را با خود حمل خواهد کرد.

تا توانی میگریز از یار بد *** یار بد بدتر بود از مار بد

مار بد تنها تو را بر جان زند *** یار بد بر جان و بر ایمان زند

ویژگی های دوستان شایسته

ویژگی های اخلاقی، دوستان فوق العاده در سازندگی یا ویرانی شخص مؤثرند. به علاوه گاهی اثر محیط و دوستان آن قدر زیاد است که اثر «وراثت» و تربیت خانوادگی را به کلی دگرگون می سازد.

ص: 105

1- مجلسی محمد باقر؛ بحار؛ ج 74، ص 196

2- تمیمی آمدی عبدالواحد بن محمد غرر الحکم و دررالکلم؛ ص 9826/431

در بسیاری از مواقع چنانچه فرزندان خانواده های پاک و با شخصیت با افراد ناشایست مصاحبت و هم نشینی نمایند دچار آلودگی و انحراف می شوند بر، عکس چنانچه دوستان انسان هایی آگاه و متعهد و متدین و مسئول باشند کمبودهای فرهنگی تربیتی و خانوادگی در اثر مصاحبت با چنین افرادی جبران گردیده و فرد کمالات فطری و ارزش های انسانی نایل می آید.

امیرالمؤمنین در یکی از سفارش های خود به امام حسن (علیه السلام) فرمود :

ای پسرم! از دوستی با احمق، پرهیز که می خواهد به تو منفعت برساند ولی زیان می رساند؛ و از دوستی با بخیل برحذر باش زیرا او هنگام شدیدترین، حاجت تو را رها می کند؛ و از دوستی با انسان فاسق دوری کن زیرا او تو را به چیز اندکی می فروشد؛ و از همنشینی با دروغ گو پرهیز زیرا او مثل سراب است، دور را در نظر تو نزدیک و نزدیک را دور جلوه می دهد.

ناگفته نماند که از بررسی روایات در زمینه ی انتخاب دوستان صالح و دوری از دوستی با افراد ناباب چنین به دست می آید که باید دوستانی با این ویژگی ها انتخاب نمود:

1. عاقل و دوراندیش 2. با ایمان و با تقوا 3. راستگو 4. اهل ادب و معرفت 5. امین و ترسان از خدا 6. سودمند در امور

معنوی 7. وفادار 8. آینه ی دوست بودن 9. دارای اخلاق خوب 10. ایثارگر به مال و جان 11. هم درد 12. خیرخواه 13. یکرنگ و ثابت در دوستی 14. مدافع حقوق دوست 15. تحمل کننده ی لغزش های دوست 16. معتدل در دوستی 17. کم توقع 18. عذرخواه از لغزش ها و اشتباه ها 19. اظهار کننده ی دوستی و محبت 20. اهل دیدار و معاشرت 21. رازدار 22. پذیرنده ی انتقادها .

در این جا نظر شما را به دو روایت جلب می کنیم امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود:

«عَلَيْكَ يَا خَوَانَ الصِّدْقِ، فَأَكْثَرُ مِنْ اِكْتِسَابِهِمْ، فَإِنَّهُمْ عُدَّةٌ عِنْدَ الرَّخَاءِ، وَ جُنَّةٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ»⁽¹⁾

بر تو باد به هم نشینی با برادران راستین! پس در تحصیل این گونه دوستان بسیار، بکوش چه آنها هنگام آسودگی، نیرو و حامی هستند و هنگام بلا هنگام، بلا سپر می باشند .

شخصی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله سلم) پرسید: هم نشینان نیک کیانند؟ پیامبر (صلی الله علیه وآله) در پاسخ فرمود:

«مَنْ ذَكَرَكُمْ بِاللَّهِ رُؤْيَتْهُ، وَزَادَكُمْ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقَهُ، وَذَكَرَكُمْ بِالْآخِرَةِ عَمَلُهُ»⁽²⁾

ص: 107

1- مجلسی محمد باقر؛ بحار؛ ج 71، ص 187

2- همان؛ ج 71، ص 186

آن کس که دیدارش شما را به یاد خدا بیندازد و منطق و گفتارش بر علم شما بیفزاید و عملش آخرت را به یاد شما بیاورد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان (علیه السلام) در مورد همنشین و دوست بسیار محتاط و حساس بودند و در این راستا با قاطعیت برخورد می کردند. در این مورد به نمونه هایی از زندگی ایشان توجه کنید .

نمونه ی اول

پیامبر (صلی الله علیه و آله) با افراد پاک و با ایمان مانند سلمان بلال حبشی، عمار خَبَّاب و صَدِّ هَيْب همنشینی می کرد و آنان همواره به عنوان دوست در محضر آن حضرت بودند.

گروهی از سران مشرکین قریش نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده و گفتند: ای محمد! آیا با مصاحبت با این گونه افراد خشنود شده ای و توقع داری ما از آنان پیروی کنیم و در کنار آنان بیاییم؟ اگر آنان را از خود دور سازی شاید نزد تو آییم و از تو پیروی کنیم و به عنوان دوستان تو در کنارت باشیم .

در این هنگام آیه نازل شد و سخن آنان را محکوم نمود و روش پیامبر (صلی الله علیه و آله) را تأیید و تثبیت کرد .

«وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» (1)

ص: 108

و کسانی را که صبح و شام خدا را می خوانند و جز ذات پاک او نظری ندارند از خود دور مکن.

نمونه ی دوم

ابوهاشم، جعفری یکی از شیعیان برجسته بود امام هادی (علیه السلام) روزی از روی اعتراض به او فرمود: چرا با عبدالرحمن بن یعقوب همنشین می شوی؟ ابوهاشم عرض کرد او دایی من است .

امام فرمود: عقیده ی او دربارهی صفات خدا باطل است و در این باره سخن نادرست می گوید و در ادامه فرمود :

«فَأَمَّا جَلَسْتَ مَعَهُ وَ تَرَكَتْنَا وَ أَمَّا جَلَسْتَ مَعَنَا وَ تَرَكَتَهُ»

یا با او بنشین و ما را ترک کن، کن و یا با ما بنشین و او را ترک کن .

ابوهاشم عرض کرد: او هر عقیده ای دارد برای خودش است من که عقیده ی درستی دارم، عقیده ی باطل او چه زبانی به من می رساند؟!

امام (علیه السلام) فرمود: آیا از این نمی ترسی که عذابی به سویش بیاید و تو را نیز به خاطر نزدیک شدن به او فراگیرد...؟! [\(1\)](#)

نمونه ی سوم

نجاشی، شاعر، یکی از طرفداران و دوستان، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بود و با اشعارش سپاه علی (علیه السلام) را بر ضد معاویه تحریک می کرد. او مکرر در سپاه علی (علیه السلام) با دشمن

ص: 109

می جنگید. همین شخص یک بار در ماه رمضان شراب خورد و شراب خواریش ثابت شد. علی (علیه السلام) با دست خودش هشتاد تازیانه به او زد، سپس او را یک شب زندانی کرد روز بعد دستور او را آوردند و حضرت بیست تازیانه ی دیگر هم به او زد.

نجاشی عرض کرد ای امیرمؤمنان! هشتاد تازیانه در مورد شراب خواری به من زدی، پس این بیست تازیانه دیگر برای چیست؟

امام در پاسخ فرمود:

«هَذَا لِتَجْرِيكَ عَلَيَّ شُرْبِ الْخَمْرِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ»

این بیست تازیانه به خاطر جرأت و گستاخی تو به شراب خواری در ماه رمضان است.

نجاشی به شام گریخت و به معاویه پیوست. بعضی به امام علی (علیه السلام) گفتند: با دادن پول و مماشات با این گونه افراد آنان را برای خود نگهدار و نگذار به دشمن بپیوندند در پاسخ فرمود:

«مَا كُنْتُ مُتَّخِذُ الْمُصَلِّينَ عَصْدًا»⁽¹⁾

من گمراهان را بازوی خود قرار نمی دهم⁽²⁾

چگونه با دوستان خود ملاقات نماییم؟

در معاشرت های اجتماعی و خانوادگی به ویژه در ملاقات با

ص: 110

1- کهف(18)/51

2- کلینی الکافی؛ ج 7، ص 216

دوستان باید با توجه به سیره عملی اهل بیت (علیه السلام) نکاتی را مدنظر داشت تا نه تنها بر دوستیها خدشه ای وارد نگردد بلکه صفا و صمیمیت افزایش یابد مهم ترین این نکات عبارتند از:

1. با سلام و مصافحه (دست دادن) و خوش رویی با دوستان برخورد نماییم .
2. در صورت امکان با هدیه و یا سوغاتی علاقه و محبت خویش را به او اظهار کنیم .
3. به افکار شخصیت و نظرات او احترام گذاشته هرگز به وی توهین نکنیم .
4. از جدل و مباحثه های خسته کننده و نیز افراط در شوخی و خنده با او بپرهیزیم .
5. از طریق مشورت و نظرخواهی او را محترم شمرده و از افکار او بهره مند شویم .
6. او را از صمیم قلب دوست داشته برخلاف مصالح و منافع او قدم برنداریم .
7. خوبی های او را بازگو نماییم و عیب هایش را به صورت دوستانه و مخفیانه به او تذکر دهیم .
8. در غیاب او چنان باشیم که در حضورش هستیم .
9. به او خیانت نکرده و در مقابل دیگران از وی دفاع کنیم (در صورت عدم خیانت او)

10. با احترام او را صدا بزنیم

11. از خدمات و محبت های او تشکر و قدردانی کنیم

12. در شادی و غم مونس او باشیم

13. از عیب ها و تقصیرهایش چشم پوشی کنیم و از خطاها و لغزش های خویش نسبت به او عذرخواهی کنیم .

برای او بسیار دعا کنیم .

ص: 112

بخش ششم: مزاح و شاد کردن مؤمنان

در اسلام به «شاد کردن مؤمن» اهمیت بسیاری داده شده و آن را یکی از ارزش های والای اخلاقی معرفی نموده اند. تا جایی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید :

«مَنْ سَرَّ مُؤْمِنًا فَقَدْ سَرَّنِي، وَ مَنْ سَرَّنِي فَقَدْ سَرَّ اللَّهَ»⁽¹⁾

کسی که مؤمنی را شاد کند، مرا شاد نموده و کسی که مرا شاد کند خدا را شاد کرده است.

علاوه بر اینکه از عوامل ایجاد شادی و حُسن سلوک «مزاح و شوخی مشروط» است مزاح نشانه تواضع و صمیمیت نیز می باشد .

مزاح و خوشرویی و لبخند به عنوان یک اصل اخلاقی در زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان (علیه السلام) مطرح بوده است.

با توجه به اینکه مزاح و شوخی همواره با خوش رویی و خندان

ص: 115

بودن همراه است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«حَسَنُ الْبَشْرِ يَذْهَبُ بِالسَّخِيمَةِ»⁽¹⁾.

خوش رویی کینه ی دل را برطرف می سازد.

به طور کلی اهل بیت (علیه السلام) خوش برخورد خنده رو و در برخورد با مؤمنان (جز در موارد استثنایی و ضروری) چهره ی شادی داشته اند. آنها موجب شادی اصحابشان می شدند و از خشونت و تلخی و آخم دوری می کردند. از مجموعه ی آثار رسیده از ائمه ی معصومین (علیه السلام) استفاده می شود، که مزاح و شوخی تا حد اعتدال مطلوب است زیرا پیشوایان دینی ما به طور مطلق از مزاح نهی نکرده اند.

حتی خود آن بزرگواران گاهی مزاح می کردند، چنان که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«إِنِّي أَمْرَحُ وَلَا أَقُولُ إِلَّا الْحَقَّ»⁽²⁾

من شوخی می کنم ولی در گفتارم جز حق چیزی نمی گویم.

شخصی به نام معمر بن خلاد می گوید: از امام هشتم علی بن موسی الرضا (علیه السلام) پرسیدم: قربانت، شوم اگر کسی میان جمعیتی باشد که هنگام سخن گفتن با یکدیگر شوخی می کنند و

ص: 116

1- همان، ج 2، ص 104

2- کاشانی مولی محسن محجه البيضاء، ج 5، ص 232؛ جامع السعادات ج 2، ص 301

می خندند وظیفه ی او چیست؟

فرمود: باکی، نیست تا زمانی که گناهی نباشد. معمر می گوید: من گمان دارم که مقصود حضرت فحش بود. یعنی در صورتی که مزاح و شوخی توأم با فحش و ناسزاگویی و تهمت و غیبت نباشد، اشکالی ندارد. سپس فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این گونه بود و در زمان او مردی اعرابی خدمت آن حضرت می رسید و برای ایشان هدیه ای می آورد. سپس می گفت: بهای هدیه ام را پردازید. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خندید. و لذا حضرت هرگاه اندوهگین می شد می فرمود: آن عرب بیابانی کجاست؟ ای کاش نزد ما می آمد.

شخصی دیگر میگوید که امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِيهِ دُعَابَةٌ، قُلْتُ: وَمَا الدُّعَابَةُ؟ قَالَ الْمَرَاخُ» (1)

هیچ مؤمنی نیست مگر این که در او دعابه هست عرض کردم: دُعابه چیست؟ فرمود: مزاح.

امام باقر (علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ الْمُدَاعِبَ فِي الْجَمَاعَةِ بِلا رَفْثٍ» (2)

همانا خداوند متعال انسان شوخ طبع را دوست دارد به شرط آنکه شوخی او آمیخته با فحش نباشد.

ص: 117

1- کلینی؛ الکافی، ج 2، ص 663

2- همان جا، همان؛ ج 2، ص 665

امام کاظم (علیه السلام) فرمود: شیوه ی حضرت یحیی این بود که گریه می کرد و شیوه حضرت عیسی (علیه السلام) هم گریه و هم خنده بود:

«وَ كَانَ الَّذِي يَصْنَعُ عِيسَى (علیه السلام) أَفْضَلَ مِنَ الَّذِي كَانَ يَصْنَعُ يَحْيَى (علیه السلام)»

و آنچه عیسی (علیه السلام) انجام می داد از آنچه یحیی (علیه السلام) می کرد بهتر بود.

روش پیامبر و ائمه معصومین (علیهم السلام)

رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) و ائمه ی معصومین (علیه السلام) نیز مزاح می کردند و مردم را نیز به آن ترغیب می نمودند چنان که امام صادق (علیه السلام) به شخصی فرمود:

آیا با یکدیگر مزاح می کنید؟ آن مرد گفت: کم مزاح می کنیم.

امام فرمود: این طور نباشید زیرا شوخی نشانه ی خوش خلقی است و به وسیله ی شوخی برادر دینی خود را خوشحال می کنی. سپس فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای اینکه کسی را خوشحال کند با او مزاح می کرد.

حضرت علی (علیه السلام) فرمود:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله): لَيْسُ الرَّجُلَ مِنْ أَصْحَابِهِ إِذَا رَأَهُ مَعْمُومًا بِالْمُدَاعَبَةِ» (1)

ص: 118

هرگاه یکی از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اندوهگین بود؛ حضرت با شوخی کردن او را شادمان می نمود .

و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است :

«كَانَ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): يُدَاعِبُ وَلَا يَقُولُ إِلَّا حَقًّا» (1)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مزاح می کرد ولی جز حق سخنی نمی گفت .

نمونه و فرازهایی از شوخی ها

نمونه ی اول

روزی پیرزنی به پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرض کرد: دعا کنید خداوند مرا اهل بهشت کند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: پیرزن وارد بهشت نشود.

آن پیرزن گریه کرد پیامبر (صلی الله علیه و آله) خندید و به او فرمود؛ آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید:

«إِنَّا أَنشَأْنَا هُنَّ أَشْيَاءَ * فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا» (2)

ما آنها را آفرینش نوینی بخشیدیم . و همه را دوشیزه قرار دادیم»

نمونه ی دوم

پیرزنی بر اثر پیری دندان هایش افتاده بود. پیامبر (صلی الله علیه و

ص: 119

1- همان جا

2- واقعه (56) / 35-36

آله) او را دید و فرمود: پیرزن بیدندان به بهشت نمی رود .

پیرزن گریه کرد پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: چرا گریه می کنی؟ او عرض کرد: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) من بی دندان هستم . پیامبر خندید و فرمود :

«لَا تَدْخُلِينَ الْجَنَّةَ عَلَيَّ حَالِكٌ» (1)

تو با این حال وارد بهشت نمی شوی. (به درستی که به صورتی زیبا با دندان های سپید وارد بهشت می شوی)

نمونه ی سوم

روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) خرما می خوردند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) از روی مزاح هسته های خرماهایی را که می خورد پیش روی علی (علیه السلام) می نهاد.

وقتی که از خوردن خرما فارغ شدند همه ی هسته ها نزد علی (علیه السلام) جمع شده بود پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود :

«يَا عَلِيُّ إِنَّكَ لَأَكُولٌ»

ای علی تو پرخور هستی .

علی (علیه السلام) در پاسخ (از روی مزاح) عرض کرد پرخور

ص: 120

کسی است که خرما را با هسته می خورد .

آری امامان (علیه السلام) نیز به پیروی از پیامبر اسلام این گونه شوخی داشتند ولی هرگز از حق و حقیقت خارج نمیشدند لذا نتیجه می گیریم، شوخی با حفظ شرایط آن ممدوح است و روایاتی که هم مذمت از مزاح کرده است بدان علت است که گاهی آلوده به گناه و معصیت می شود. [\(1\)](#)

ص: 121

1- بحار الانوار ج 16، ص 295

«تربیت» یعنی پرورش دادن و نیروهای بالقوه را به فعلیت رساندن. در دین مبین اسلام از وظایف قطعی هر فرد است که خود و هرکسی را که در حوزه ی تسلط اوست، تربیت کند و خویشتن را مسئول پرورش آنان بداند .

در شیوه زندگی اهل بیت (علیه السلام) دیده می شود که یکی از ویژگی های آن بزرگان این بوده که عنایت خاصی به داشتن فرزند و تربیت فرزند براساس روشی صحیح داشته اند. آن بزرگواران از همان آغاز، بدین مهم توجه می نمودند و می کوشیدند که شکل گیری تفکر فرزند براساس توحید و ایمان باشد و در مراحل بعدی چون باغبانی آگاه و دلسوز که در پرورش نهال کوشا است در پرورش معنوی فرزند می کوشیدند .

امامان (علیه السلام) تمام اصول تربیت صحیح را نسبت به

فرزندان خود با دقت رعایت می کردند. ما در این مبحث اشاراتی از نظر اسلام و آن بزرگواران در این باره خواهیم داشت .

انتخاب همسر ایده آل

اسلام دوره ی شروع تربیت را از زمان ازدواج و پیوند زناشویی مرد و زن دانسته و پدر و مادر آینده را به پیشبینی و شناخت این امر مهم و حیاطی موظف ساخته است. چرا که همسر صالح و شایسته یکی از بزرگترین نعمت های الهی می باشد و این نعمت بزرگ عامل سعادت خانواده ها مایه ی پیشرفت در امور مختلف موجب آرامش دل ها و سبب پرورش صحیح فرزندان و پاکى نسل می گردد. از سوی دیگر مشاهده می کنیم، بسیاری از انحراف های فردی و اجتماعی از بی توجهی در تربیت فرزندان نشأت می گیرد .

تربیت خوب و دینی می تواند بسیاری از گناهان و انحراف های اجتماعی را مهار و انسان را به سوی ارزشهای واقعی راهنمایی کند. لذا پایه و شروع این تربیت با معیارهای فرد در ازدواج و انتخاب همسر مطلوب پیوستگی دارد.

پیشوایان اسلام در انتخاب همسر دقت بسیار داشتند و یاران و دوستان خود را سفارش می کردند که انتخاب همسر مطلوب را براساس دین و اخلاق و ارزش های دینی قرار دهند تا در پرتو آن بتوانند زیربنای یک زندگی ایده آل همراه با فرزند تربیت شده را

برای خود و اجتماع به وجود آورند.

در اینجا توجه شما عزیزان را به برخی از احادیث اسلامی که در این موضوع انتخاب همسر ایده آل آمده جلب می کنیم .

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«إِذَا هُمْ أَحَدُكُمْ بِالتَّزْوِيجِ فَلْيُصَلِّ رُكْعَتَيْنِ وَيَحْمَدُ اللَّهَ..» (1)

هرگاه یکی از شما قصد ازدواج کرد سزاوار است دور رکعت نماز بخواند و از خدا بخواهد که همسری عقیف و ،امین با دیانت و متواضع و حافظ ناموس و اسرار... نصیب وی نماید.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرمایند:

«إِذَا جَانِكُمْ مَنْ تَرْضَوْنَ خُلُقَهُ وَ دِينَهُ فَرَوْجُوهُ، إِلَّا تَعْلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ» (2)

هرگاه خواستگاری به سراغ شما آمد که دارای دیانت و اخلاق باشد، او را رد نکنید و الا فتنه و فساد روی زمین را فرا می گیرد.

و علت این ،فرمایش چنین بیان شده است :

«لِأَنَّ الْمَرْأَةَ تَأْخُذُ مِنْ أَدَبِ زَوْجِهَا وَ يَقْهَرُهَا عَلَى دِينِهِ» (3)

زیرا زن تحت تاثیر اخلاق شوهرش قرار می گیرد و شوهر او را

ص: 127

1- جواهر الکلام، ج 29، ص 39

2- وسائل الشیعه، ج 14، ص 52

3- فروع کافی، ج 5، صص 349

پیرو دیش می سازد.

و از سوی دیگر فرمود:

«يَاكُمْ وَخَضِرَاءَ الدِّمَنِ»

پرهیزید از سبزیهایی که از جاهای کثیف می روید.

شخصی پرسید منظور از این جمله چیست؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«الْمَرْأَةُ الْحَسَنَاءُ فِي مَثَبِ السُّوءِ»⁽¹⁾

زن زیبایی که در خانواده ی ناشایسته به وجود می آید.

بر همین اساس اکثر ازدواج های امامان و فرزندان آن ها فامیلی بوده زیرا افراد شایسته در میان بنی هاشم فراوان بودند به طور مثال امام سجاد (علیه السلام) با، فاطمه دختر عمویش (امام حسن) علیه السلام ازدواج کرد و فرزندش امام باقر (علیه السلام) از همین مادر زاده شد امام علی (علیه السلام) نیز بیشتر دختران خود را به عقد و ازدواج برادرزاده هایش مانند فرزندان عقیل یعنی مسلم (علیه السلام) عبدالله محمد و عبدالرحمن در آورد و همچنین دخترش حضرت زینب (سلام الله) را همسر برادرزاده اش عبدالله بن جعفر نمود. حضرت ابوالفضل العباس با «لُبَابَه»، دختر عبدالله بن

ص: 128

1- عاملی، حر؛ وسائل الشیعه، ج 20، ص 35

عباس ازدواج نمود. و گاهی که خواستگاران نابابی می آمدند آنها را ردشان می کردند. به طور مثال معاویه توسط مروان خواست أم کلثوم، دختر عبدالله بن جعفر را به ازدواج یزید درآورد اما عبدالله بن جعفر گفت: اختیار این دختر با دایی اش امام حسین (علیه السلام) می باشد و به این ترتیب امام مانع چنین ازدواجی شد.

تا اینجا نتیجه می گیریم هرچه معیارهای ازدواج مطابقت بیشتری با اصول اسلامی داشته باشد، در تربیت فرزند تأثیر زیادتری خواهد داشت. البته موضوع ازدواج بحث مفصلی را طلب می کند که ما در فرصتی دیگر به این مهم می پردازیم و در اینجا فقط به صورت اجمال به بعضی دیگر از ویژگیهای همسر ایده آل اشاره می کنیم و سپس بحث تربیت فرزند را ادامه می دهیم.

اسلام عزیز اهمیت خاصی به معیارهای ازدواج داده است حتی در احادیث زیادی ویژگی ها و صفات ظاهری و باطنی همسر ایده آل را بیان کرده و همسر خوب را بعد از اسلام بزرگترین نعمت الهی توصیف کرده است.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«مَا اسْتَفَادَ امْرَأٌ مُسْلِمٌ فَاَنْدَةَ بَعْدَ الْإِسْلَامِ أَفْضَلَ مِنْ زَوْجَةٍ مُسْلِمَةٍ تُسْرَهُ إِذَا نَظَرَ إِلَيْهَا»⁽¹⁾

ص: 129

بعد از اسلام و ایمان به خدا هیچ فایده و نعمتی به پای همسر مسلمانی نمی رسد که شوهرش از دیدن وی خوشحال شود.

در این قسمت مناسب دیدیم به طور خلاصه نظر بعضی از فقها و بزرگان دین را در مورد صفات مطلوب همسر مطلوب ذکر کنیم.

صفاتى که مرحوم صاحب جواهر و مرحوم سید محمد کاظم یزدی می آورند عبارتند از:

1. دارای اصالت خانواده و دیانت و تقوا و فرهنگ بودن

2. دوشیزه و بکر بودن

3. زایا بودن

4. عقیف بودن و شرم و حیا داشتن

5. دارای مودت و محبت بودن

البته ناگفته نماند اسلام به صفات زیبا و مطلوب ظاهری هم توجه دارد. ولی آنها را زمانی دارای ارزش و امتیاز می داند که همگام و همراه با دیانت و تقوا و آگاهی های لازم و کمالات معنوی بوده باشد و از صفات و اخلاق رذیله به دور باشد در غیر این صورت زیبایی ها و تناسب اندام و... جز گرفتاری برای شوهر، چیز دیگری به دنبال نخواهد داشت.

امام حسین (علیه السلام) فرمودند :

«مَنْ تَزَوَّجَ امْرَأَةً لَجَمَالَهَا جَعَلَ اللَّهُ جَمَالَهَا وَبِالْأَعْلِيَّةِ»⁽¹⁾

ص: 130

هر کس با زن یا دختری فقط به خاطر زیبایی اش ازدواج کند خداوند آن جمال و زیبایی را برای چنین کسی مایه ی زحمت و گرفتاری قرار می دهد .

نتیجه گیری و جمع بندی

از مجموع روایات چنین استفاده میشود که ویژگیهای

شانزده گانه ی، زیر نشانه ی همسر شایسته است

1- عقل 2- دین داری 3- اخلاق نیک 4- زیبایی 5- کم بودن مهریه ی زوجه 6- آمادگی برای بچه دار شدن 7- بکارت 8- محبت و مهربانی 9- عفت و پاکدامنی 10- دانستن و به کار بستن اصول همسر داری 11- اطاعت از شوهر 12- خودآرایی و آرایش برای همسر 13- برخورداری از خانواده ی اصیل و پاک 14- امانت داری و صداقت 15- خوش بویی و پاکیزگی 16- تهیه ی غذای مطبوع(1).

عوامل تربیت

1- وراثت

قانون و وراثت یکی از موضوع های مهم اسلام و همچنین روانشناسی امروز می باشد لذا اگر اسلام به انتخاب همسر توجه خاصی

ص: 131

1- البته بعضی از این ویژگی ها به صورت مشترک در زن و مرد باید موجود باشد مانند موارد 1 و 2 و 3 و 1 و 9 و 14 و 15...

مبذول داشته یکی از علت هایش به خاطر این است که، فرزندان از هر نوع ضایعه و بیماری های ژنتیکی مصون و محفوظ بمانند.

امروزه بحث وراثت یکی از مهم ترین بحث های اجتماعی است که باید تمام خانواده ها با آن آشنا باشند و بدانند که دانش و فرهنگ بشری ثابت کرده که تمام صفات پدر و مادر از نظر خلقت و اخلاق به فرزندانشان به ارث میرسد و از اخبار و روایتهای اهل بیت (علیه السلام) هم این مطلب استفاده می شود .

امام علی (علیه السلام) فرمودند :

«حُسْنُ الْأَخْلَاقِ بُرْهَانُ كَرَمِ الْأَعْرَاقِ» (1)

سجایای اخلاقی دلیل پاکی وراثت است .

بنابراین معلوم میشود نه تنها صفات پدر و مادر بلکه صفات و روحیات آبا و اجداد و نیاکان هم در نسلهای بعدی اثر دارد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«أَنْظُرُ فِي أَيِّ سَبِيٍّ تَصَعُّ وَلَدِكَ فَإِنَّ الْعِرْقَ دَسَّاسٌ» (2)

بین نطفه ی خود را در چه محلی مستقر می کنی زیرا اخلاق اجداد و پدران به فرزندان به ارث میرسد و خون (ژن) تأثیر خود را می گذارد .

ص: 132

1- تمیمی، آمدی عبدالواحد بن محمد تمیمی؛ غرر الحکم و درر الکلم؛ ص 5358/254

2- المستطرف، ج 2، ص 218 به نقل از فلسفی؛ کتاب کودک؛ ج 1، ص 64

در روایتی از امام باقر (علیه السلام) آمده: در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مردی از انصار شکایت کرد و گفت: یا رسول الله! همسرم دختر عموی من است زنی پاک و با عفت می باشد ولی برای من فرزندی آورده است که چهره اش سیاه است و به نژاد سیاهان حبشی شباهت دارد در صورتی که من و همسر و پدران و مادران ما همه سفید پوست هستیم.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مقداری صبر کردند، سپس از زن صحابی توضیح خواست. زن به پاکی و طهارت خود سوگند خورد. آن گاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: بین هر انسانی تا حضرت آدم (99) عرق (ژن) وجود دارد که در ساختمان فرزند فعالیت می کنند و فرزند شبیه یکی از آن عرق ها می گردد این بیجه ی سیاه پوست شما از همان عرق های دور دست است که در اجداد و اجداد اجداد سابقه ندارد. کودک را بگیر او فرزند تو می باشد زن عرض کرد یا رسول الله! عقده ی مرا گشودی و از غصه خلاصم کردی (1).

آری! از وراثت نه تنها صورت ظاهر و شکل و قیافه ی ظاهر و گروه خونی و رنگ چشم و مو و غیره به نسل آینده منتقل می شود بلکه صفات باطن و حساسیت ها و خُلق های آدمی نیز ممکن است انتقال یابد به خصوص از مادر!

نقل است محمد حنفیه فرزند امیرالمؤمنین (علیه السلام) در

ص: 133

جنگ جمل فرمان دهی لشکر را به عهده داشت حضرت به او فرمان حمله داد. از حمله به دشمن و وارد شدن ضرباتی بر بدنش دوباره به پیشروی ادامه داد ولی متوقف شد. در این هنگام علی (علیه السلام) از این موضوع ناراحت شد و با قبضه ی شمشیر به دوش او کوبید و فرمود:

«أَذْرَكَ عِرْقُ مِنْ أَمَكِ»

این صفت و ترس را از مادرت به ارث برده ای. (1)

2- تلقین

یعنی نوع رفتار و کرداری که والدین در گفتار و معاشرتشان و برخورد با فرزندان به کار می گیرند بر فرزند اثر می گذارد و رفتار او را شکل می دهد حتی نام گذاری های آنها نوعی از تلقین می باشد. به همین دلیل انتخاب نام نیکو و مناسب برای فرزندان یک تکلیف دینی و از جمله حقوق اولاد است و سهم به سزایی در تلقین های اولیه ی او دارد در حدیثی از امام علی (علیه السلام) آمده :

«أَوَّلُ مَا يَبْرُ الرَّجُلُ وَلَدَهُ، أَنْ يُسَمِّيَهُ بِاسْمِ حَسَنِ» (2)

اولین عطیه و بخشش پدر بر فرزندش آن است که نام نیکو برایش انتخاب کند .

ص: 134

1- قمی، عباس؛ تتمه المنتهی فی وقایع ایام الخلفاء، ص 12

2- عاملی حر وسائل الشیعه، ج 21، ص 388

در تاریخ آورده اند معاویه شهر شام و اطراف آن را تحت سیطره و نفوذ خود قرار داده بود و چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) را سد محکمی در مقابل سیاست های شوم خود می دانست با استفاده از شیوه ی تلقین دشمنان زیادی برای حضرت فراهم می کرد. به طور مثال به مأمورین خود دستور داده بود برای بعضی از فرزندان خانواده ها از طرف معاویه بره ای هدیه می فرستادند و کودکان بر اثر بازی با بره مأنوس می شدند. پس از مدتی عمّال معاویه شبانه

گوسفند را می بردند و فردای آن روز وقتی بچه ها از خواب بیدار می شدند و سراغ بره را از مادر می گرفتند، بر اثر شایعه های موجود در جواب آنها می گفتند: علی بره ی شما را برده است!

بنابراین از راه، تلقین دشمنی با علی (علیه السلام) را در دل بچه ها می نهادند بر اثر همین جوسازی ها بود که وقتی امام به شهادت رسیدند باور نمی کردند که علی (علیه السلام) در مسجد کشته شده و هرگز باور نمی کردند که علی (علیه السلام) با نماز و مسجد سر و کار داشته باشد! آن مردم از راه تلقین امام را سب (دشنام) می کردند و این عمل ادامه داشت تا اینکه در زمان یکی از خلفای اموی (عمر بن عبدالعزیز) با یک نقشه ی عاقلانه ناسزا گفتن به مولای متقیان ممنوع شد.

در روایتی از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) آمده است:

به انسانهای دروغ گوراه و شیوه ی دروغ را تلقین نکنید و به آنها نیاموزید چرا که بچه های یعقوب نمی دانستند گرگ انسان را می درد!

خلاصه کلام اینکه باید بدانیم تلقین خوب و بد روی فرزندان اثر خواهد داشت و در بزرگی آثارش را نمایان خواهد کرد.

3- تقلید

یکی دیگر از عواملی که در تربیت، فرزندان بسیار مؤثر می باشد موضوع تقلید، است چرا که فرزندان اولین الگوی تربیتی خود را والدین میدانند و اگر آنها بتوانند الگوهای خوبی برای بچه های خویش باشند توانسته اند قدم های مثبتی در شیوه های تربیت بردارند. ولی اگر در این امر کوتاهی کنند زمینه های انحراف آنها را ناخودآگاه فراهم نموده اند.

بنابراین دوران کودکی از نظر پی ریزی اساس زندگی اهمیت فوق العاده ای دارد و فرزند آنچه را در شکل گیری شخصیتش نیاز دارد از همان دوران طفولیت الهام می گیرد.

رفتار والدین نسبت به کودکان در تعلیم و تربیت مهم است، اما مهم تر از آن طرز رفتار و اخلاق شخصی خود والدین

ص: 136

نسبت به یکدیگر می باشد .

به طور مثال پدر و مادری که به هم دروغ می گویند، در مقابل فرزند مرتب نزاع و دعوا می کنند و در گفتارشان کلمه های رکیک و زشت به کار می برند نباید انتظار داشته باشند فرزند آنها اخلاق و کردار خوب داشته باشد. بنابراین والدین بیشترین نقش را در تربیت فرزند دارند و از اول باید با مراقبت های صحیح او را درست تربیت کنند .

چنانچه امیرالمؤمنین (علیه السلام) خطاب به فرزند عزیزش امام حسن مجتبی (علیه السلام) فرمودند:

«وَإِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ فَبَادَرَتْكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَسْئُوكَ لُبُّكَ وَ يَسْتَغْلَ لُبُّكَ» (1)

قلب بچه ی نارس مانند زمین خالی از بذر و گیاه است هر تخمی که در آن افشانده شود به خوبی می پذیرد و در خود می پرورد. ای فرزند عزیز! از دوران کودکی تو استفاده نمودم و بسیار زود در پرورش تو قیام کردم پیش از آنکه دل تربیت پذیرت سخت شود و مطالب گوناگون عقلت را اشغال نماید .

در حدیث دیگری آمده است :

«كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ السِّنِّكُمْ» (2)

مربی و هدایت کننده مردم ، باشید اما نه با زبان بلکه با اعمال

ص: 137

1- نهج البلاغه نامه ی 31

2- کلینی، الکافی، ج 2، ص 78

و رفتار و کردارتان .

پس والدین کودک گمان نکنند با یک تغذیه و بهداشت و چند جمله نصیحت و امر و نهی فرزند ، خویش مسئولیت آنها در قبال تربیت فرزندان تمام است .

بلکه باید به طور دقیق اعمال و کردار خود را با معیارهای دینی مورد سنجش قرار دهند و اگر نقایصی در تربیت خود دیدند نخست خود را اصلاح کنند تا الگوهای خوبی در تربیت برای فرزندان خود باشند.

امام علی (علیه السلام) فرمودند:

«ان سَمَّتْ هِمَّتُكَ لِاصْلَاحِ النَّاسِ فَاَبْدَأْ بِنَفْسِكَ فَإِنْ تَعَاطَيْكَ صِلَاحَ غَيْرِكَ وَأَنْتَ فَاسِدٌ أَكْبَرُ الْعَيْبِ» (1)

اگر در صدد اصلاح دیگران هستی ، ابتدا خودت را اصلاح کن . این عیب بزرگی است که به اصلاح و تربیت دیگران پردازد و خودت فاسد باشی .

4- محیط

یکی دیگر از عوامل مهم و مؤثر در تربیت محیط است و کودک بدون آنکه خود متوجه شود از محیط پیرامون خود تقلید می نماید.

محیط به سادگی و آسانی غرایز و عادت هایی در کودک،

ص: 138

1- تمیمی ، آمدی عبدالواحد بن محمد غرر الحکم و دررالکلم، ص 4765/237

می پروراند. حال اگر محیط نیکو باشد آثار نیکو خواهد داشت و اگر غیر از آن، باشد زمینه های گناه و انحراف فراهم می شود.

به عبارت دیگر انسان در رفتار و کردار خود فقط در برابر انگیزه های درونی و طبیعی خویش گرنش ندارد، بلکه از عوامل خارجی که با او در ارتباط هستند نیز تأثیر می پذیرد به همین سبب، محیط تأثیر خود را در وجود افراد می گذارد و عادت ها و اخلاق گوناگون را به او می دهد.

اسلام عزیز مسأله ی محیط را بسیار مهم تلقی کرده است زیرا محیط در زندگی فرد از مهم ترین عناصر آفریننده ی زمینه های اجتماعی و تربیتی او محسوب می شود. لذا امیرالمؤمنین

(علیه السلام) می فرمایند:

«إِذَا خَبِثَ الزَّمَانُ كَسَدَتِ الْفَضَائِلُ وَصَرَّتْ وَنَفَقَتِ الرَّذَائِلُ وَنَفَعَتْ»⁽¹⁾

وقتی محیط اجتماع آلوده و ناپاک باشد، سجایای انسانی و فضایل اخلاقی بیرونق و زیان آور می شود و بر عکس رذایل و ناپاکی ها در جامعه رایج و سودبخش می گردد.

آداب و رسوم و عادت های معمولی در هر جامعه ای درست یا نادرست بر روی افراد مؤثر خواهد بود و تنها کسانی می توانند از

ص: 139

1- ابن ابی الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج 20، ص 270

فساد و گمراهی مصون، بمانند که در راه اجرای سنن اسلام و سیره اهل بیت (علیه السلام) و وظایف خود مجاهده کنند و بر شهوات و تمایلات غیر مشروع خود حاکم، باشند شخصیت خویش را نبازند و عنان نفس سرکش را هرگز از دست ندهند. که البته این کار بسی دشوار و مشکل است.

در قرآن آمده است که وقتی به انسانهای گناهکار گفته می شود چرا فساد کردید و چرا به خدا ایمان نیاوردید؟ می گویند: ما در جامعه و محیطی بودیم که امکانات لازم در اختیار نداشتیم و نتوانستیم راه راست را طی کنیم .

قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (1)

ما در روی زمین ضعیف و ناتوان بودیم. [فرشتگان می گویند] آیا زمین خدا پهناور، نبود که در آن سفر و هجرت کنید؟ [و از محیط جهل و کفر به سرزمین علم و ایمان بشتابید؟ پس عذر آنان پذیرفته نمی شود] و جایگاه ایشان جهنم است که بد جایگاهی است.

دریغا! که امروز اجتماع و محیط اسلامی ما گرفتار بسیاری از افراد منحرف و کژاندیش شده است که نه احساس دینی دارند و نه احساس ملی و وطنی! آنها هیچ هدفی برای ملت خود نمی شناسند

ص: 140

و با تمام توان برای به نابودی کشاندن مقدسات امت اسلامی و نابودی ارزش های مذهبی و روحی آن در تلاشند! جوان های مسلمان باید مراقب چنین شیطان صفتانی باشند و هیچ گاه با آنان پیوند نداشته باشند. مبدا محیط و دوستان آلوده آنها را منحرف کنند!

امام علی (علیه السلام) فرمودند:

«لَا تُصَحِّبِ الشَّرِيرَ؛ فَإِنَّ طَبْعَكَ يَسْرِقُ مِنْ طَبْعِهِ شَرًّا وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ»⁽¹⁾

از مصاحبت با افراد فاسد بپرهیز زیرا طبیعت (تو) به طور ناآگاه بدی و ناپاکی را از طبع منحرف آن ها می دزدد در حالی که تو از آن خبر نداری.

معاشرت با اشخاص پست و خودخواه، ضررهای عمده، دارد زیرا اثرات اخلاقی، آنها فکر را تاریک و محدود می کند و روح مردانگی و اخلاق عالی را در انسان می کشد و اگر مجالست با آنها ادامه یابد قلب سخت و سنگین میشود و قوای اخلاقی ضعیف می گردد و قوه ی عزم و اراده و حس پیشرفت و تفوق بر طبیعت در شخص معدوم می شود.

برعکس محیط سالم و معاشرت و دوستی با اشخاصی که عاقل و متدین و فاضل، باشند دارای ارزش بسیار است. صحبت آنها روحی تازه در انسان می دمدمد و راه و رسم زندگانی را می آموزد عقاید و

ص: 141

1- مرتضی، قریشی، الحدیث از کتاب های «گفتار فلسفی»؛ ج 2، ص 92.

نظریهای ما را نسبت به دیگران اصلاح مینماید و مثل آن است که ما شریک عقل و دانش و تجربیات دیگران می شویم .

بنابراین برای ساختمان اخلاقی انسان هیچ چیز مؤثرتر و مفیدتر از محیط سالم و مصاحبت و دوستی با انسان های فعال در دین و باتجربه و آگاه نیست. معاشرت آنها قوای معنوی ما را زیاد می کند و بر نیروی اراده می افزاید و مقصد ما را در دنیا بلندتر و عالی تر کرده و ما را برای انجام امور زندگی خویش و کمک به دیگران آماده می سازد .

سعدی درباره ی اثر هم نشینی و مصاحبت دوستان خوب چنین سروده است:

گلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست محبوبی به دستم بدو گفتم که مشکى يا عبیری که از بوی دلاویز تو مستم بگفتا من گلی ناچیز بودم ولیکن مدتی با گل نشستم کمال همنشین در من اثر کرد وگرنه من همان خاکم که هستم (1) امام صادق (علیه السلام) می فرماید پدرم در ضمن مواعظ خود به من فرمود:

«يَا بُنَيَّ مَنْ يَصْحَبْ صَاحِبَ السُّوءِ لَا يَسْلَمْ وَمَنْ يَدْخُلْ مَدَاخِلَ السُّوءِ يَتَّهَمُ وَمَنْ لَا يَمْلِكْ لِسَانَهُ يَنْدَمُ» (2)

ص: 142

1- سعدی مصلح بن عبدالله کلیات، گلستان، ص 27

2- بابویه قمی ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین؛ کلیات الخصال

پسرم! هرکس با بدان، بنشیند از گزند آنان محفوظ نمی ماند و هرکس در اماکن نامناسب قدم بگذارد بدنام می شود و کسی که اختیار زبانش را نداشته باشد به پشیمانی گرفتار می گردد.

بنابراین ضرورت دارد خانواده ها به خصوص در زمان حاضر بیشتر به امر تربیت و محیط فرزندان و دوستان آنها توجه داشته باشند.

در این جا مناسب دیدیم داستان ها و نمونه هایی درباره ی نقش محیط و رفیق در زندگی انسان ذکر، کنیم تا ان شاء الله والدین بیشتر در این امر مهم با فرزندان خویش همکاری داشته باشند.

چند نمونه

چنان که از قبل اشاره کردیم قرآن مجید و پیشوایان معصوم (علیه السلام) درباره ی نقش محیط و دوستان نزدیک در انسان ها هشدار می دهند و به پیروان اسلام دستور داده اند که از آثار سوء آنها احتراز نمایند و از مصاحبت با اشخاص ناصالح دوری گزینند.

اینک توجه شما را به پاره ای از آیات و احادیث جلب می نمایم.

«وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا * إِنَّكَ إِن تَذَرْنَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَجْرًا كَفَّارًا» (1)

حضرت نوح (علیه السلام) گفت: خداوندا! هیچ یک از کافرین را در روی زمین باقی، مگذار و الا بندگان تو را گمراه می کنند و از

ص: 143

خود نیز جز افراد فاسد و تبه‌کار و ناسپاس به جای نمی‌گذارند .

این آیه هم نقش محیط را تذکر می‌دهد و هم اثر وراثت را زیرا گمراه کردن دیگران اثر محیط، است و به وجود آوردن افراد ناسپاس و مفسد اثر وراثت در آیه ی دیگر چنین آمده :

«يَا وَيْلَتَى لَيْتَى لَمَّ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ...» (1)

در این آیه نیز خداوند متعال به اثر عجیب محیط زندگی و دوستان منحرف اشاره فرموده میگوید در قیامت اشخاصی که بر اثر مصاحبت با اشخاص فاسد منحرف گشته اند تأسف می‌خورند و می‌گویند: ای کاش با این مفسدان رفیق نمی‌شدیم که ما را به فساد کشیدند و از یاد خدا گمراه ساختند!

در ذیل همین آیه آمده است که :

شخصی به نام عقبه بن ابی معیط در اثر تحریک رفیقش به پیامبر خدا جسارت کرد و آب دهانش را بر صورت پیامبر (صلی الله علیه و آله انداخت و احشای گوسفند مرده را روی آن حضرت انداخت و ایشان را مورد آزار قرار داد.

علاوه بر این، آیه آیات زیاد دیگری نیز نقش محیط و اثر دوستان را در انسان‌ها بازگو نموده اند. از آن جمله هنگام جان‌کندن آثار محیط و دوستان ناصالح به وسیله ی مأمورین قبض روح مورد

ص: 144

گفت وگو قرار خواهد گرفت(1).

پیامبر خدا از مکه معظمه به علت همان محیط فاسد و ساکنان فاسد آن به مدینه هجرت کرد و مسلمانان صدر اسلام نیز از ترس محیط فاسد به حبشه و جاهای دیگر مهاجرت نمودند .

علی (علیه السلام) فرمودند:

«إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْفُسْتَاقِ فَإِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ مُلْحَقٌ»(2)

مبادا با افراد ناصالح دوستی نزدیک داشته باشید که فساد آنان در شما اثر سوء خواهد گذاشت!

و نیز فرمودند:

«فَمَنْ اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ أَمْرَةً وَ لَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ فَانظُرُوا إِلَى خُلَاطَائِهِ...»(3).

اگر کسی را از بُعد معنوی خوب نشناختید و مذهب و اعتقادات او برای شما معلوم نشد رفقای نزدیک وی را ملاحظه نمایید . چنانچه آنان اهل تقوا باشند او هم باتقوا است و اگر دوستانش

فاسد بودند بدانید که او نیز بهره ای از دین ندارد.

نمونه ی دوم

حضرت نوح (علیه السلام) فردی شایسته و لایق بود تا به جایی

ص: 145

1- نساء (4)/ 97

2- نهج البلاغه نامه ی 69

3- مجلسی محمد باقر؛ بحار الانوار ج 71 ص 197

که خداوند او را به مقام نبوت برگزید. با توجه به مسأله‌ی وراثت و لیاقت پدر، باید فرزند او نیز لایق و شایسته، باشد ولی فرزندش در اثر معاشرت با افراد نالایق و محیط، آلوده دچار ناپاکی شد و پاکی‌های وراثت تحت تأثیر محیط قرار گرفت، در نتیجه از دایره‌ی خاندان نبوت بیرون، رفت به گونه‌ای که چون طوفان خواست زمین را فراگیرد حضرت نوح (علیه السلام) درباره‌ی نجات فرزندش با پروردگارش سخن گفت!

اما در خطاب آمد:

«إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» (1)

او از خاندان تو نیست.

پسر نوح با بدان بنشست*** خاندان نبوتش گم شد

نمونه‌ی سوم

پدر پلید و فرزند لایق:

متوکل عباسی یکی از خلفا و از دشمنان سرسخت اهل بیت (علیه السلام) بود. وی غاصب حق خاندان امامت و رسالت به شمار می‌آید و در هتاک‌ی و استهزا و ایدای آنان کوشش فراوانی

داشت. به طور اتفاقی شبی پسرش به مجلس عیش او وارد شد. مشاهده کرد پدرش به حضرت فاطمه (سلام الله) دشنام می‌دهد و

ص: 146

دلقکی نیز در مجلس او شرکت دارد که متکابی به شکم بسته و حضرت ولی الموحدین علی (علیه السلام) را مورد استهزا قرار داده مانند او می گوید: «سئلونی قَبْلَ أَنْ تَقُودونی» (بپرسید از من قبل از اینکه مرا در میان خود نیابید).

پسر متوکل که پدرش را غاصب حق امامت میدانست و علاقه ی قلبی به اهل بیت (علیه السلام) داشت از دیدن این منظره بسیار ناراحت شد. فردای صبح آن روز به خدمت حضرت هادی (علیه السلام) رسید و عرض کرد: یا بن رسول الله! اگر مشاهده کنیم کسی جده ات حضرت زهرا (سلام الله) را سب و ناسزا کند حضرت علی (علیه السلام) را از راه تمسخر و استهزا تقلید می کند درباره ی او چه وظیفه ای خواهیم داشت؟ حضرت فرمود: چنین آدمی واجب القتل است و باید او را کشت. گفت: من چنین صحنه ای را دیشب در مجلس پدرم دیدم سپس گفت: بنابراین پدرم متوکل را می کشم. حضرت فرمود قاتل پدر عمرش کوتاه می شود. عرض کرد: من چنین عمر ننگینی را که در سایه ی پدری چون متوکل باشد نمی خواهیم. او شبانه به مجلس پدر رفت و او را با وزیرش فتح بن خاقان کشت. این فرزند بیش از شش ماه پس از آن واقعه عمر نکرد.

از جمله مسائلی که از دیدگاه اسلام و اهل بیت (علیه السلام) مورد توجه قرار گرفته و درباره ی آن توصیه و تأکید فراوان شده است «علم و دانش» است .

اسلام علم را باور دارد و نقش کارساز آن را در تحول و رشد و شکوفایی اجتماع انسانی ارج می نهد از طرف دیگر این واقعیت را گوشزد می فرماید که اگر اجتماع از علم روی گرداند، اجتماعی عقب مانده و ناتوان خواهد بود که روابط فکری و پیوندهای عقلی در آن به گمراهی خواهد گرایید از رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) روایت شده که فرمود :

«هَلَاذَ رِجَالٍ أُمَّتِي فِي تَرْكِ الْعِلْمِ»⁽¹⁾

نابودی امت من هنگامی است که دانش را رها کند .

ص: 151

1- دیلمی حسن بن ابی الحسن ارشاد القلوب؛ ج 1، ص 183.

اسلام از آغاز طلوع نور خود در برابر نادانی و بی‌خردی ایستادگی کرده و با جمود فکری به مبارزه پرداخته است و برای مقابله با آن با تشویق و جدیت کم نظیر پیروانش را به فراگیری دانش فراخوانده و انسان‌ها را به آزاد اندیشی دعوت کرده است. از دیدگاه این دین آسمانی اندیشه و دانش دو عنصر اساسی زندگانی فرد و اجتماع را تشکیل می‌دهند و از مهم‌ترین عوامل رشد و پیشرفت فرهنگی و اجتماعی امت‌ها می‌باشند.

براساس همین دیدگاه است که اسلام دانش آموزی را از فرایض قرار داده و آن را پایه‌ی انکار ناپذیر شکل‌گیری اجتماع و رشد و پویایی تمدن دانسته است.

این واقعیت در قرآن کریم و سخنان گوهر بار اهل بیت (علیه السلام) آشکارا بیان شده همچنین بسیاری از چهره‌های برجسته‌ی اسلامی نیز در فضیلت علم سخن‌ها گفته‌اند که در این جا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

در کتاب آسمانی ما قرآن پیرامون منزلت و ارزش علم و جایگاه رفیع دانشمندان آیاتی چند به چشم می‌خورد از آن جمله است:

«يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»⁽¹⁾

خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که از دانش بهره‌گرفته‌اند به درجه‌های برتر می‌رساند.

ص: 152

«فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (1)

اگر شما نمی دانید از کسانی که اهل ذکر و آگاهی هستند پرسید.

«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (2)

همانا در میان بندگان فقط دانشمندان از خداوند می ترسند .

در کنار این آیه های زیبا آیات بشمار دیگری هم می بینیم که سخن از اهمیت علم و مقام والای عالمان به میان آورده اند به گونه ای که انساهای حقیقت جو و تلاشگر پایگاه اندیشه و مرکز نور

در زمین خوانده شده اند .

اکنون به پاره ای از روایات اشاره میکنیم که پیرامون منزلت و ارزش علم بحث می کنند :

وجوه مختلف علم در روایات

1- وجوب فراگیری علم

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند :

«طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، أَلَا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ بُغَاةَ الْعِلْمِ» (3)

فراگیری دانش بر هر انسان مسلمانی واجب است آگاه باشید که خداوند دانشجویان را دوست دارد .

ص: 153

1- نحل (16)/43

2- فاطر (38)/28

3- مجلسی، محمد باقر؛ بحار، ج 1، ص 172

2- وارث انبياء

امام صادق (عليه السلام) فرمودند :

«قَالَ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ...» (1)

علما وارثان انبيا و پیامبران هستند.

3- بر طرف کنندهی حجاب ها

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«ثَلَاثٌ تُخْرِقُ الْحُجُبَ وَتَنْتَهِي إِلَى مَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ صَرِيرُ أَقْلَامِ الْعُلَمَاءِ وَوَطْئُ أَقْدَامِ الْمُجَاهِدِينَ وَصَوْتُ مَعَازِلِ الْمُحْصَنَاتِ» (2)

سه چیزاست که همه ی موانع و حجاب ها را برطرف می سازد و تا پیشگاه خداوند متعال بالا می رود: 1- صدای قلم علما 2- صدای قدم مجاهدین 3- و صدای نخ ریزی زنان با شرافت .

4- برتر از خون شهدا

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وُزِنَ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ بِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ فَيَرْجَحُ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ عَلَى دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ» (3)

آن گاه که قیامت برپا شود مرکب و دوات علما را با خون شهیدان

ص: 154

1- عاملی حر وسائل الشیعه، ج 27، ص 78

2- شفیعی، محمد؛ پرورش روح؛ ج 2، ص 158 بنقل الشهاب فی الحکم و الأدب، ص 22

3- مجلسی، محمدباقر؛ بحار الانوار ج 2، ص 16

می‌سنجند پس [معلوم می‌شود که] قلم علما بر خون مقدس شهدا برتری دارد.

5- پاداش تحصیل دانش

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند :

«مَنْ كَانَ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ كَأَنَّ الْجَنَّةَ فِي طَلْبِهِ» (1)

کسی که در طلب علم می‌کوشد بهشت نیز در طلب اوست.

6- درجه عالم

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که ایشان فرمودند:

علمای شیعه مرزداران عقیده و ایمان هستند که ابلیس و مزدورانش بدان هجوم می‌برند و علما مستضعفان شیعه‌ی ما را از یورش آنان حفاظت آنان حفاظت می‌کنند تا آنکه شیاطین نتوانند بر شیعیان ما تسلط یابند آگاه باشید که کسی که خود را برای این امر مهم آماده سازد، مقام او از مرتبه‌ی مجاهدانی که با دشمنان مرزهای خاکی می‌جنگند هزاران بار برتر و بالاتر است! زیرا مجاهدان از جان شیعیان ما حفاظت به عمل می‌آورند، ولی علما از دین و عقاید آنان نگهبانی می‌نمایند (2)

7- عالم نمی‌میرد

امام علی (علیه السلام) فرمودند:

ص: 155

1- محمدی ری، شهری محمد؛ میزان الحکمه؛ ج8، ص 13784/3952.

2- کاشانی مولی محسن (محمدبن مرتضی)، محجة البیضا فی تهذیب الاخلاق؛ ج 1، ص 31

«الْعَالِمُ حَيٌّ وَإِنْ كَانَ مَيِّتاً»⁽¹⁾

دانشمند زنده است اگرچه مرده باشد .

و نیز فرموده اند :

«الْجَاهِلُ مَيِّتٌ وَإِنْ كَانَ حَيًّا»⁽²⁾

نادان مرده است اگر چه زنده باشد .

8- نشانه های عالم و فقیه

از امام رضا (علیه السلام) روایت شده است که :

«مِنْ عِلَامَاتِ الْفَقِيهِ، الْجِلْمُ وَالْعِلْمُ وَالصَّمْتُ»⁽³⁾

از نشانه های فقیه بردباری و دانایی و خاموشی است.

9- ارزش عبادت عالم

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«رُكْعَةٌ يُصَلِّيْهَا الْفَقِيْهَ اَفْضَلُ مِنْ سَبْعِيْنَ اَلْفَ رُكْعَةٍ يُصَلِّيْهَا اَلْعَابِدُ»⁽⁴⁾

یک رکعت نماز دانشمند بهتر است از هفتاد هزار رکعت نماز عابد.

ص: 156

1- تمیمی، آمدی عبدالواحد بن محمد غرر الحکم و دررالکلم؛ ص 206/47

2- همان؛ 1163/75

3- محدث نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج 9، ص 16

4- مجلسی محمدباقر؛ بحار، ج 2، ص 19

10- علم خیر است

مولای متقیان (علیه السلام) فرمودند :

«لَيْسَ الْخَيْرُ أَنْ يَكْثُرَ مَالُكَ وَوَلَدُكَ وَلَكِنَّ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثُرَ عِلْمُكَ» (1)

خیر آن نیست که مال و اولاد تو، زیاد باشد خیر آن است که علم تو بسیار گردد .

11- علم موجب کمال عقل است

امام علی (علیه السلام) فرمودند:

«وَمَوْئِدُ الْعَقْلِ الْعِلْمُ» (2)

تحصیل علم و دانش مایه ی تقویت و تأیید عقل انسان است.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«كَثْرَةُ النَّظْرِ فِي الْعِلْمِ يَفْتَحُ الْعُقْلَ» (3)

مطالعه ی بسیار و پیگیر در مسائل، علمی باعث شگفتگی عقل و تقویت نیروی فکر و فهم است.

12- افتخار پیامبر

نبی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«أَفْتَحِرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِعُلَمَاءِ أُمَّتِي فَأَقُولُ عُلَمَاءَ أُمَّتِي كَسَائِرِ

ص: 157

1- نهج البلاغه حکمت 94

2- محدث نوری مستدرک الوسائل؛ ج 11، ص 211

3- مجلسی محمد باقر؛ بحار ج 1، ص 159

من به علمای امت خود در قیامت افتخار می کنم و به نظر من علمای امت من بسان انبیای قبل از من هستند .

ز دانش زنده مانی جاودانی *** ز نادانی نیایی زندگانی

بود پیدا بر اهل اسرار *** ولی پوشیده گشت چشم اغیار

نه بهر خورد و خروبی همچو حیوان *** برای حکمت و علمی چوانسان

حفظ و نگهداری علم

1-معنی علم

در عصر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) مردی نزد ایشان آمد و پرسید: علم و دانش یعنی چه؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود یعنی سکوت کردن او پرسید: سپس چه معنی دارد؟

پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود گوش فرادادن. او پرسید سپس چه معنی دارد؟ حضرت فرمود به خاطر سپردن او پرسید سپس چه معنی

دارد؟ فرمود: عمل کردن به آن او پرسید سپس چه معنی، دارد ای رسول

ص: 158

خدا؟! پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود منتشر نمودن آن (1).

2- مباحثه و نگره داری علم

شخصی روایت کرده است که امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

«رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا الْعِلْمَ قَالَ قُلْتُ وَ مَا إِحْيَاؤُهُ؟ قَالَ أَنْ يُذَاكِرَ بِهِ أَهْلَ الدِّينِ وَ أَهْلَ الْوَرَعِ» (2)

خدا رحمت کند کسی را که علم را نگه دارد [راوی میگوید به امام] گفتم: زنده نگاه داری علم چیست؟ امام پاسخ فرمود: مراد آن است که با اهل دین و پرهیزکاری مباحثه و مذاکره شود.

3- نوشتن

رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«قَيِّدُوا الْعِلْمَ، قِيلَ وَ مَا تَقْيِيدُهُ قَالَ كِتَابَتُهُ» (3)

علم را در بند و زنجیر بگیرد تا فرار نکند گفته شد چگونه؟ فرمود: آن را بنویسید.

4- تدریس

امام حسن مجتبی (علیه السلام) فرمودند

«عَلَّمَ النَّاسَ عِلْمُكَ وَ تَعَلَّمَ عِلْمَ غَيْرِكَ فَتَكُونَ قَدْ أَتَقَنَّتْ عِلْمَكَ وَ

ص: 159

1- کلینی الکافی، ج 1، ص 49

2- همان؛ ج 1، ص 41

3- مجلسی، بحار الانوار؛ ج 2، ص 151.

عَلِمْتَ مَا لَمْ تَعْلَمْ»(1)

علم خود را به دیگران بیاموز و دانش دیگران را فراگیر تا علم خود را استحکام بخشی و آنچه را که نمیدانی فرا بگیری .

5- عمل

امام علی (علیه السلام) فرمودند :

«مِلَاكُ الْعِلْمِ الْعَمَلُ بِهِ»(2)

ملاک، دانش عمل به آن است.

مردی به حضور امام سجاد (علیه السلام) آمده با اشتیاق و شور خاصی از امام چند سؤال، کرد و آن حضرت پاسخ سؤال های او را، داد او اندکی توقف کرد و (حرکت کرد و رفت) بار دیگر بازگشت و سؤال دیگری را مطرح نمود و تصمیم داشت همچنان به سؤالات خود ادامه دهد. امام سجاد (علیه السلام) برای آنکه به او بفهماند علم برای عمل، است نه انباشتن بدون، عمل به او رو کرد و فرمود: در کتاب مقدس «انجیل» نوشته شده است:

طلب نکنید عملی را که نمی دانید در حالی که به آنچه می دانید عمل نکرده اید. زیرا اگر به اندوخته های علم عمل نگردد، موجب افزایش ناسپاسی و دوری داننده علم از خدا می گردد.(3) به گفته سعدی :

ص: 160

1- همان؛ ج 75، ص 111

2- تمیمی آمدی عبدالواحد بن محمد غرر الحکم و دررالکلم؛ ص 2831/153

3- کلینی الکافی ج 1، صص 44-45

از من بگوی عالم تفسیر گوی را *** گر در عمل نکوشی نادان مفسری
بار درخت علم ندانم مگر عمل *** با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری
علم آدمیت است و جوانمردی و ادب *** ورنی ددی به صورت انسان مصوری

6- نشر علم

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمودند:

«مَلَكَ الْعِلْمِ نَشْرُهُ» (1)

ملاک، دانش نشر آن است .

عوامل برکت علم

1- اخلاص

امام صادق (علیه السلام) فرمودند :

«إِنْ حَيَاةَ الْأَرْضِ بِحَيَاةِ الْإِنْسَانِ وَإِنْ حَيَاةَ الْإِنْسَانِ بِحَيَاةِ الْعِلْمِ وَإِنْ حَيَاةِ الْعِلْمِ بِحَيَاةِ الْعَمَلِ وَإِنْ حَيَاةِ الْعَمَلِ بِحَيَاةِ النِّيَّةِ وَإِنْ حَيَاةِ النِّيَّةِ بِحَيَاةِ الْإِخْلَاصِ» (2)

ص: 161

1- تمیمی آمدی عبدالواحد بن محمد؛ غرر الحکم و دررالکلم؛ ص 139/45

2- شفیعی مجید؛ پرورش روح؛ ج 2، ص 167

حیات زمین به حیات انسان است و البته حیات انسان به حیات علم و دانش بستگی دارد و بدون تردید حیات علم به حیات عمل و حیات عمل به حیات نیت و حیات نیت به اخلاص مربوط می شود .

2- تهذیب نفس و پارسایی

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند :

«مَنْ لَمْ يُهَذِّبْ نَفْسَهُ لَمْ يَنْتَفِعْ بِالْعَقْلِ» (1)

کسی که به تهذیب نفس خود نپردازد از عقل و [دانش و حکمت] خویش بهره مند نمی شود .

3- زهد و پارسایی

علی (علیه السلام) فرمودند :

«مَعَ الزُّهْدِ تُثْمَرُ الْحِكْمَةُ» (2)

حکمت با کمک زهد نتیجه می دهد .

4- عمل

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ كُفِيَ مَا لَا يَعْلَمُ» (3)

کسی که بدانچه آموخته است عمل کند از آنچه نمی داند کفایت شده است.

ص: 162

1- حکیمی، محمدرضا الحیاة، ج 1، ص 153.

2- تمیمی، آمدی عبدالواحد بن محمد غرر الحکم و دررالکلم؛ ص 6103/277

3- طبرسی، ابوالفضل علی بن حسن؛ مشکاه الانوار باب علم و عالم، ص 139

5-ایمان

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند

«وَبِالْإِيمَانِ يُعَمَّرُ الْعِلْمُ»⁽¹⁾

به وسیله ی ایمان به خدا علم و دانش پیشرفت و تکامل پیدا می کند.

6- سکوت حکیمانه

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند

«الزُّمُّ الصُّمَّةَ يَسْتَتِرُ فِكْرُكَ»⁽²⁾

با سکوت همراه باش تا فکر تو جلا و نورانیت یابد.

7-غذای حلال

نبی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«ضِيَاءُ الْقَلْبِ مِنْ أَكْلِ الْحَلَالِ»⁽³⁾

نورانیت دل به خوردن غذای حلال بستگی دارد .

8-تفکر

مولای موحدان (علیه السلام) فرمودند:

«لَا عِلْمَ كَالْتَّفَكُّرِ»⁽⁴⁾

ص: 163

1- نهج البلاغه خطبه ی 156

2- تمیمی، آمدی عبدالواحد بن محمد؛ غرر الحکم و دررالکلم؛ ص 4248/216

3- حسینی، عاملی محمد اثنی عشریه فی المواعظ العددیه ص 21

4- نهج البلاغه خطبه ی 156

دانشی همچون تفکر و اندیشیدن نیست.

9- تواضع و فروتنی

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«يا هُشَامُ إِنَّ الرِّزْعَ يُنْبِتُ فِي السَّهْلِ وَلَا يُنْبِتُ فِي الصَّفَا فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تُعْمَرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَلَا تُعْمَرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ» (1)

ای هشام! گیاه در زمین نرم می روید نه در زمین سخت و چنین است «حکمت» که در دل شخص متواضع رشد و نمو خویش را به دست می آورد نه در دل متکبر.

10- تعظیم استاد

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«بِرَكَّةِ الْعِلْمِ فِي تَعْظِيمِ الْأَسْتَادِ» (2)

برکت و پیشرفت علم در بزرگداشت و احترام استاد است.

11- حلم

امام علی (علیه السلام) فرمودند:

«لَنْ يُثْمَرَ الْعِلْمُ حَتَّى يُقَارِنَهُ الْحِلْمُ» (3)

ص: 164

1- محمدی ری، شهری محمد؛ میزان الحکمه؛ ج 10، ص 16207/4708

2- مجلسی محمد باقر؛ بحار ج 1، ص 153

3- مشکینی، علی؛ المواعظ العددیه؛ ص 120

دانش نتیجه‌ی مطلوبی، ندارد جز آنکه با «حلم» همراه باشد.

12- توفیق الهی

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّعَلُّمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يُقَدِّفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ» (1)

حصول علم به فراوانی تعلیم چندان بستگی ندارد بلکه دانش نوری است که خداوند به دل هر کس که بخواهد می افکند.

در این جا لازم است به علت اهمیت توفیق الهی توضیح مختصری در این باره داده شود.

باید بدانیم ارزش علم به علت غایی آن می باشد و آن هم میسر نمی شود مگر اینکه توفیق الهی همراهش باشد تا آن حقیقت نور علم در وجود انسان روشن شود و طالب علم حقایق را به گونه ای که هست مشاهده کند و به طور کلی انسان در انجام هر کار خیری نیاز به عنایت و «توفیق» از جانب خداوند بزرگ دارد و تا توفیق خدایی شامل او نشود به انجام کارهای خداپسندانه موفق نخواهد شد.

بر این اساس به خاطر موفقیت در علم و یا هر کار خیری لازم

1. محمدی ری، شهری محمد؛ میزان الحکمه ج 3، ص 4358/1292

ص: 165

1- کاشانی مولی محسن محجة البيضاء في تهذيب الاحياء؛ ج 5، ص 45.

است از خداوند درخواست کنیم به ما توفیق عنایت کند تا رسیدن به اهداف عالی و مهم و ارزنده برای ما امکان پذیر و آسان شود.

جواد الائمه (علیه السلام) فرمودند :

«الْمُؤْمِنُ يَحْتَاجُ إِلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ تَوْفِيقَ مِنَ اللَّهِ وَاعِظُ مِنْ نَفْسِهِ وَقَبُولَ مِمَّنْ يَنْصَحُهُ» (1)

انسان مؤمن محتاج است به سه صفت: 1- توفیقی که از جانب خداوند به دست آورد -2 از طریق نفس خود موعظه گر خود باشد 3- نسبت به کسی که او را نصیحت می کند حالت قبول و پذیرش داشته باشد .

بنابراین، فرمایش «توفیق الهی» یکی از نیازهای هر فرد مؤمن و دانش جویی است تا با کمک آن تصمیم و اراده ی خود را جامه ی عمل بپوشاند.

در دعایی که هنگام زیارت مشاهد مشرفه مستحب است قرائت شود می گوئیم :

«اللَّهُمَّ صَلِّ ... نِيَّتِي بِالتَّوْفِيقِ» (2)

خداوندا! ... تصمیم و نیت مرا به «توفیق» پیوند زن .

زیرا نیت و تصمیم برای هر کار خداپسندانه در صورتی که

ص: 166

1- محدث جلیل القدر ابو محمد حرانی؛ تحف العقول، ص 457

2- مجلسی محمد باقر؛ بحار ج 99، ص 162

مقرون به «توفیق الهی» نباشد اثر عملی، ندارد گرچه انسان از ثوابی که وعده داده شده داده شده بهره مند می شود .

پس توفیق الهی یکی از نیازهای هر فرد مؤمن و عالمی است زیرا اراده و قدرت بر انجام امور خیر علت تامه برای تحقق آنها نیست. برای تحقق کارهای پسندیده گذشته از تصمیم و توانایی

احتیاج به «توفیق الهی» نیز داریم و در صورتی که توفیق الهی ما را یاری نکند امکان انجام کارهای خوب وجود ندارد خداوند می فرماید که حضرت شعیب (علیه السلام) به قوم خویش چنین فرمود :

«إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ»(1)

من اراده ای، ندارم مگر، اصلاح به قدری که استطاعت دارم و «توفیق» ندارم مگر به کمک خداوند.

این فرمایش دلیل بر آن است که استطاعت و قدرت در انجام کارها کافی نیست بلکه توفیق خداوند نیز مورد نیاز است. آری! مردان خدا و اولیاء الله چون به این حقیقت توجه دارند که همه ی کارهای نیک آنان با توفیق خداوند است آنان را غرور و کبر فرا نمی گیرد و داشتن این روحیه و اعتقاد بر اخلاص آنان می افزاید و آنها را از خودبینی و منیت باز می دارد .

ص: 167

1- نیایش برای کسب توفیق

همان گونه که برای کسب علم یا هر مورد خیری در زندگانی خواسته هایمان را در دعا از خداوند بزرگ مسألت می کنیم باید برای کسب علم هم از خداوند بزرگ در خواست «توفیق» بنماییم .

در دعای پس از نماز جناب جعفر طیار می خوانیم :

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ تَوْفِيقَ أَهْلِ الْهُدَىٰ وَ أَعْمَالَ أَهْلِ التَّقْوَىٰ...»(1)

خدایا! از تو «توفیق» اهل هدایت و رفتار اهل تقوی را خواستارم.

از این جمله استفاده می شود که علاوه بر توفیق در انجام کارهای نیک باید رفتار اهل تقوی را نیز از خداوند طلب کنیم تا عمل ما رنگ اخلاص به خود بگیرد.

از امام حسن عسکری (علیه السلام) در تفسیر قول خداوند: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» نقل شده که فرمود :

«قُولُوا إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ بِالتَّوْفِيقِ لَدِينِكَ وَ طَاعَتِكَ»(2)

بگوئید ما را به وسیله ی توفیق در قبول دینت و انجام اطاعتت

ص: 168

1- مفاتیح الجنان محدث قمی

2- مجلسی، محمد باقر؛ بحار؛ ج، 24، ص، 10، معانی الاخبار ص 15

به راه آنان که نعمت بخشیده‌های هدایت فرما .

بنابراین «توفیق» دینداری و اطاعت از فرمانهای خداوند، لطفی است که باید از سوی او به بندگان عنایت شود و همه باید خواستار آن باشند که «توفیق الهی» به خصوص در راه کسب علم رفیق راهشان شود تا سفر پر خطر دنیا را با عافیت به پایان برسانند و در آخرت از اصحاب یمین باشند.

در دعای روز سیزدهم ماه رمضان آمده است:

«اللَّهُمَّ ... وَفَقَّنِي فِيهِ عَلَى التَّقَى وَصُحْبَةِ الْأَبْرَارِ»⁽¹⁾

خداوندا! در این روز «توفیق» تقوی و صحبت با ابرار و نیکان را به من عنایت فرما.

و نیز در دعای شب بیست و دوم ماه رمضان آمده است :

«وَأَزُقْنِي فِيهَا ... التَّوْفِيقَ لِمَا وَقَّعْتَ لَهُ شَيْعَ آلِ مُحَمَّدٍ»⁽²⁾

خدایا! در این شب «توفیق» بر آنچه پیروان آل محمد(صلی الله علیه و آله) را بدان موفق فرموده ای که به ما روزی فرما .

2-دعای والدین

دعای پدر و مادر در «توفیقات» نقش عظیمی دارد بعضی از بزرگان ما توفیق های خود را نتیجه دعای والدین می دانند.

ص: 169

1- بحار الانوار ج 98 ص 37، ص 53

2- همان، ص 53.

مرحوم علامه مجلسی که از نظر کثرت تألیفات و خدمت به اهل بیت عصمت و طهارت (علیه السلام) در میان علمای شیعه کم نظیر بلکه بینظیر، است توفیقات عظیم ایشان را مرهون دعای پدر بزرگوارش مرحوم مجلسی اول - که از بزرگان شیعه و صاحب حالات و کشف و شهود بوده است - از قول پدر ایشان آمده است که :

در یکی از شب ها پس از آنکه از تهجد فارغ شدم حالتی برایم دست داد - که فهمیدم اگر دعایی کنم به اجابت خواهد رسید در این اندیشه بودم که از خدای بزرگ چه چیزی درخواست کنم؟ ناگاه صدای گریه ی محمدباقر از گهواره بلند شد. گفتم خدایا به حق محمد و آل محمد (علیه السلام) این کودک را مروج دین و نشر دهنده ی احکام پیغمبر قرار ده و او را از توفیقات بینهایت خود بهره مند گردان .

صاحب کتاب مرآة الاحوال گفته است امور خارق العاده ای که از علامه مجلسی ظاهر شده است به طور مسلم از آثار این دعا است. (1)

به طور فهرست وار دیگر عوامل مؤثر در کسب توفیق عبارتند از (2)، ایمان تقوا، اخلاص؛ تعلیم و تربیت در تحصیل؛ تلاش و کوشش؛ مصاحبت با علما و اختیار استفاده از

ص: 170

1- قمی، عباس فوائد الرضویه در احوال علمای مذهب جعفریه؛ صص 411-412

2- در این جا برای حفظ اختصار و تعادل در فصل ها به فهرست و عناوین اکتفا شد. امید است در نوشتار دیگری بتوانیم حق مطلب را ادا کنیم

تجربه های اساتید؛ احترام و بزرگداشت اساتید؛ صبر و استقامت توأم بودن علم و عمل؛ عبادت و بندگی؛ خدمت به مردم اهل بیت (علیه السلام) و توسل به آنها و اندیشه در نعمت های خداوند ...

توفیق اگر راهنمایی نکند *** از سعی به جایی نرسد راهروی

موانع و آفات علم

1- گناه

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) فرمودند :

«إِنَّ الْعَبْدَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُنْسِي بِهِ الْعِلْمَ الَّذِي كَانَ قَدْ عَلِمَهُ» (1)

بنده خدا گناهی را مرتکب می شود و در نتیجه دانشی را که آموخته بوده، است فراموش می کند.

2- پر خوری

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«لَا تُمَيِّتُوا الْقُلُوبَ بِكَثْرَةِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ فَإِنَّ الْقُلُوبَ كَالزَّرْعِ إِذَا كَثُرَ الْمَاءُ أَتَلَفَ الزَّرْعُ» (2)

دل های خود را با کثرت خوردنی ها و آشامیدنی ها، نکشید زیرا

ص: 171

1- مجلسی، محمدباقر؛ بحار ج 70، ص 377

2- شعیری تاج الدین جامع الاخبار؛ ص 183

دل ها مثل کشت و زرع هستند که با زیادی، آب از پای در می آید.

3- دنیا پرستی

از حضرت مسیح (علیه السلام) روایت شده که فرمود:

«الدُّنْيَا دَاءٌ الدِّينِ وَ الْعَالَمُ طَيْبٌ الدِّينِ ، فَإِذَا رَأَيْتُمُ الطَّيِّبَ يَجُزُّ الدَّاءَ إِلَى نَفْسِهِ فَاتَّهَمُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّهُ غَيْرُ نَاصِحٍ لِّغَيْرِهِ» (1)

دنیا پرستی آفت دین است و عالم نیز طیب، دین پس هرگاه این طیب را دیدید که آن بیماری را به خودش سوق می دهد او را متهم به بیماری کنید و بدانید که او «ناصر» نیست.

4- ریاست طلبی

امام صادق (علیه السلام) فرمودند

«مَنْ طَلَبَ الرِّئَاسَةَ هَلَكَ» (2)

هر کس قصد ریاست داشته باشد هلاک می شود .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند:

«مَا أَرَى شَيْئًا أَضَرَ بِقُلُوبِ الرِّجَالِ مِنْ خَفَقِ النِّعَالِ» (3)

چیزی را برای دل ها از صدای پای همراهان [که آهسته آهسته

ص: 172

1- مجلسی محمد باقر؛ بحار ج 2، ص 107، ص 144

2- همان؛ ج 75، ص 320

3- لثالی الاخبار، (به نقل از قلب سلیم)

در همراهی آدم حرکت می کنند و باعث حشمت ابهت و جلال آدمی می گردند [زیان بارتر ندیدم.

5- غرور و تکبر

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ لِتَكْوَرِ مَاتَ جَاهِلًا وَ مَنْ تَعَلَّمَ لِلْقَوْلِ دُونَ الْعَمَلِ مَاتَ مُنَافِقًا وَ مَنْ تَعَلَّمَ لِلْمُنَازَرَةِ مَاتَ فَاسِقًا وَ مَنْ تَعَلَّمَ لِكَثْرَةِ الْمَالِ مَاتَ زَنْدِيقًا وَ مَنْ تَعَلَّمَ لِلْعَمَلِ مَاتَ عَارِفًا» (1)

کسی که دانش را برای تکبر، فراگیرد سرانجام با جهل به حقایق هستی از دنیا خواهد رفت و کسی که دانش را به منظور گفتار فراگیرد نه کردار او نیز با نفاق خواهد مرد و کسی که

دانش را برای مناظره و جدل فراگیرد فاسق خواهد مُرد و کسی که دانش را برای فزونی اموال بیاموزد گمراه خواهد شد و کسی که علم را برای عمل بیاموزد عارف از دنیا خواهد رفت.

6- شهوت پرستی

امام علی (علیه السلام) فرمودند

«لَا تَجْتَمِعُ الشَّهْوَةُ وَالْحِكْمَةُ» (2)

شهوت با، حکمت یکجا جمع نخواهد شد.

ص: 173

1- مشکینی، علی؛ المواعظ العددیه؛ ص 157

2- تمیمی، آمدی عبدالواحد بن محمد غرر الحکم و دررالکلم؛ ص 844/65

در حدیث است که

«لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ» (1)

اگر شیاطین سرزمین جان بنی آدم را قرقگاه (پایگاه) خود قرار ندهند بنی آدم به ملکوت آسمان ها و زمین نظر می کند.

رهنمود فیض کاشانی (ره)

راه دستیابی به معرفت حقیقی و علم لدنی (دانش خدادادی) عبارت است از:

1) فراغت دل از غیر تعلم و آموختن (2) تصفیه ی باطن از طریق پرداختن به تخلیهی از رذایل (کدورات و پلیدی های) اخلاقی (3) آراستن باطن به فضائل و خصلت های پسندیده (4) فرمان برداری از دستورات شرع مقدس اسلام (5) رعایت تقوی و پرهیزکاری با روی آوردن به دین و راه، راست که بدین گونه آدمی به چشمه سار حکمت، هدایت می شود.

چنانکه خداوند متعال در قرآن فرمود:

تقوی پیشه کنید تا خدا به شما علم ارزانی بدارد.

ص: 174

و نیز فرمود

اگر تقوی پیشه کنید خدا بر شما «فرقان» (یعنی دانشی که را از باطل تمیز دهد و راه را از چاه بازشناسید و سعادت را از شقاوت متمایز گردانید) عطا می کند .

و نیز فرمود:

کسانی که در راه ما، بکوشند راه های هدایت خود را به او می شناسانیم.

و البته در، احادیث از پیامبر اسلام نیز آمده است :

علم بر اثر کثرت آموختن حاصل نمی آید بلکه نوری است که خداوند آن را در قلب کسانی می افکند که بخواهد هدایتشان کند و کسی که چهل صبح اخلاص (خلوص)، پیشه سازد چشمه سار حکمت از دل او بر زبانش فوران می کند و کسی که آموخت و به عمل بدان پرداخت خدا علم و دانش به مسائل و احکامی را که نیاموخته است به او ارزانی می دارد(1).

راز محبوبیت و منفوریت عالم

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند :

«لَوْ أَنَّ حَمَلَةَ الْعِلْمِ حَمَلُوهُ بِحَقِّهِ لَأَحَبَّهُمُ اللَّهُ وَأَهْلُ طَاعَتِهِ مِنْ خَلْقِهِ

ص: 175

1- کاشانی، فیض؛ الوافی؛ ج 1، ص 7 (مقدمه ی اول).

وَلَكِنَّهُمْ حَمَلُوهُ لَطَلَبِ الدُّنْيَا فَمَقَّتَهُمُ اللَّهُ وَهَانُوا عَلَى النَّاسِ» (1)

اگر حاملان، علم به گونه ای، خالصانه به علم روی آورند بدون تردید خدا و خداپرستان، راستین آنان را دوست می دارند لکن اینان (برخی از علما) برای دست یافتن به دنیا علم را فرا گرفتند خداوند هم آنان را از خویش راند و مورد اهانت مردم واقع شدند.

علوم حقیقی و اقسام آن

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد مسجدی شد. مشاهده کرد جماعتی دور مردی را گرفته اند پرسید آن مرد چه کاره است؟ عرض کردند: انساب اعراب و تاریخ و وقایع عرب و ایام جاهلیت و شعر و ادبیات عرب را خوب می داند. فرمود: این ها چیزی است که هر که نداند ضرری به حالش ندارد و هر کس بداند نفعی به او نمی بخشد سپس فرمود:

«إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ» (2)

علم سه گونه است: 1- اصول عقاید 2- علم اخلاق 3- فروع، الدین دانستنی های دیگر فضل است.

ص: 176

1- تصنیف نهج البلاغه، لیب بیضون، ص 67

2- کلینی؛ الکافی ج 1، ص 38

از ام سلمه همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که:

«رَسُولَ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) كَانَ يَقُولُ فِي دُبْرِ الْفَجْرِ إِذَا صَلَّى: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عِلْمًا نَافِعًا وَعَمَلًا مُتَقَبَّلًا وَرِزْقًا طَيِّبًا» (1)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بعد از هر نماز صبح می فرمود: خداوندا! از تو علم نافع و عمل مقبول و روزی پاک می خواهم.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

گنجی سودمندتر از علم نباشد و فرمود: در فراگیری علم بکوشید که فراگرفتنش حسنه است و مذاکره ی آن، تسبیح و بحث در آن، جهاد و آموختن آن صدقه است. علم در هنگام وحشت انیس و در تنهایی یار و همدم بر دشمنان سلاح و برای دوستان زینت است. علم کسانی را به مقام پیشوایی و رهبری می رساند که سودشان به مردم رسد و مردم از آنها پیروی کنند و عمل آنان الگوی عمل مردم باشد. بینش ایشان بینایان را توان، بخشد به، دانش خدا را بندگی کنند و او را

بشناسند و به یکتاییش اعتراف نمایند و به برکت دانش او خانواده ها به هم پیوندند و به حلال و حرام خویش آگاه شوند. و فرمود دانش گمشده ی مسلمان است که مدام در جست و جوی آن می باشد. و فرمود: علم به پیکری می ماند که سر او فروتنی و چشمش پاکی از حسد و گوشش فهم و زبانش راستی و حافظه اش کنجکاوی و پژوهش و قلبش حُسن نیت و

ص: 177

1- جامع الاصول، ج 5، ص 55

عقلش شناخت اسباب و علل هر چیز و دستش رحمت و هدفش سلامتی از هر عیب و پایش دیدار دانشمندان و حکمتش پرهیزکاری و سرانجامش نجات و فایده اش سلامت جاوید و مرکبش وفا و سلاحش نرمش در گفتار و شمشیرش رضا به قضای خدا و کمانش مدارا کردن با مردم و لشکرش بحث با دانشمندان و ثروتش ادب و محصولش اجتناب از گناه و توشه اش نیکوکاری است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

علم را حد و پایانی نباشد پس از هر علمی بهترین بخش آن را انتخاب کن (1).

علی (علیه السلام) فرمودند:

«الْعُلُومُ أَرْبَعَةٌ: الْفِقْهُ لِلْأَدِيَانِ وَالطَّبُّ لِلْأَبْدَانِ وَالتَّحْوُّ لِللسَانِ وَالتُّجُومُ لِمَعْرِفَةِ الْأُزْمَانِ» (2)

علوم چهار قسم است: 1- علم فقه برای حفظ دین، 2- علم طب برای حفظ بدن، 3- علم نحو برای حفظ زبان 4- و علم نجوم برای شناخت زمان.

در روایت دیگری آمده است که:

«سئِلَ اميرالمؤمنين (عليه السلام) عَنِ الْعِلْمِ فَقَالَ أَرْبَعٌ كَلِمَاتٍ أَنْ تَعْبُدَ

ص: 178

1- محمدی ری، شهری محمد؛ میزان الحکمه ج 8 ص 14126/4022

2- مجلسی محمد باقر؛ بحار، ج 1، ص 218

اللَّهِ بِقَدْرِ حَاجَتِكَ إِلَيْهِ، وَ أَنْ تَعْصَةَ بِقَدْرِ صَبْرِكَ عَلَى النَّارِ وَأَنْ تَعْمَلَ لِدُنْيَاكَ بِقَدْرِ عُمْرِكَ فِيهَا وَ أَنْ تَعْمَلَ لِآخِرَتِكَ بِقَدْرِ بَقَائِكَ فِيهَا» (1).

از حضرت علی (علیه السلام) درباره علم سؤال شد فرمود: علم چهار کلمه است: اول آنکه عبادت و اطاعت خدا کنی به هر اندازه ای که به خدا نیازمندی؛ دوم معصیت و نافرمانی خدا کنی به اندازه ای که طاقت آتش داری؛ سوم به قدر عمرت در دنیا برای دنیا کوشش کنی نه بیشتر؛ چهارم برای آخرت تلاش کنی به قدری که در آنجا ماندگار و باقی هستی .

امام صادق (علیه السلام) فرمود :

«وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ كُلَّهُ فِي أَرْبَعٍ. أَوَّلُهَا أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ وَ الثَّانِي أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ، وَ الثَّلَاثُ أَنْ تَعْرِفَ مَا آزَادَ مِنْكَ وَ الرَّابِعُ أَنْ تَعْرِفَ مَا يُخْرِجُكَ مِنْ دِينِكَ» (2)

تمام علم مردم را در چهار چیز یافتم، اول آنکه پروردگار خود را، بشناسی دوم آنکه خوبی های خدا را به خودت بشناسی (خودشناسی) سوم آنکه بدانی مقصود از خلقت تو چیست چهارم آنکه بدانی که چه چیز تو را از دین خارج می کند .

آری! اولیای گرامی اسلام برای آنکه ارزش علم را به مردم بفهمانند و آنان را به فرا گرفتن علم و دانش ترغیب و تشویق نمایند با تعبیرهای گوناگون سخن گفته و به پیروان خود خاطر نشان ساخته اند

ص: 179

1- مشکینی، علی؛ مواظ العددیه؛ ص 217

2- کلینی، الکافی، ج 1، ص 50

که در راه تحصیل علم بکوشند از مشکلات نهراسند و برای دست یافتن به این گوهر پر ارج و گرانقدر مشقتهایی تحمل نمایند .

به گیتی بهتر از دانشوری نیست ***بجز دانش به گیتی مهتری نیست

به راه دانش ای مرد خردمند ***زیانی برتر از تن پروری نیست

قیمت هر کس به قدر علم اوست ***همچنین گفته است امیرالمؤمنین

نمونه ی اول: ارزش مجلس علمی

مردی از انصار نزد رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آمد و سؤال کرد: ای رسول خدا! اگر جنازه ی شخصی آماده ی تشیع و دفن باشد و مجلس علمی هم برپا باشد که از شرکت در آن بهره مند می شویم و وقت برای شرکت در هر دو، نیست کدام یک را دوست داری تا من در آن شرکت کنم؟

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: اگر افراد دیگری هستند که همراه جنازه بروند و آن را دفن کنند، در مجلس علم شرکت کن. همانا شرکت در مجلس علم از حضور در هزار تشیع جنازه و هزار عیادت بیمار و از هزار شب عبادت و هزار روز روزه و هزار درهم

ص: 180

تصدق و هزار حج غیر واجب و هزار جهاد غیر واجب بهتر است!

این ها کجا و حضور در محضر عالم کجا؟ مگر نمی دانی به وسیله ی علم است که خدا اطاعت می شود و به وسیله علم است که عبادت خدا صورت می گیرد؟

خیر دنیا و آخرت با علم توأم است همان طور که شر دنیا و آخرت با جهل (1).

نمونه ی دوم: ارزش آموزش علم

زنی خدمت حضرت زهرا(سلام الله) رسید و گفت: مادر ناتوانی دارم که در مسائل نمازش به مشکلی برخورد کرده و مرا خدمت شما فرستاده که سؤال کنم حضرت فاطمه (سلام الله) جواب آن مسأله را داد. آن زن مسأله های دیگری پرسید تا تعداد آن ها به ده سؤال رسید. حضرت همه را پاسخ داد.

آن زن از کثرت سؤالها خجالت کشید و عرض کرد: ای دختر رسول خدا! دیگر مزاحم شما نمی شوم حضرت فرمود: نگران مباش! باز هم سؤال کن که با کمال میل جواب می دهم. آیا اگر کسی اجیر شود که بار سنگینی را حمل کند و در عوض، آن صد هزار دینار اجرت بگیرد از حمل بار خسته می شود؟

زن گفت: نه! خسته نمی شود، زیرا در برابر آن مزد زیادی دریافت می کند.

ص: 181

حضرت فرمود: خدا در برابر جواب هر مسأله ای بیشتر از آنکه بین زمین و آسمان پر از مروارید، باشد به من ثواب می دهد. با این وصف چگونه از جواب دادن به مسأله خسته شوم. از پدرم شنیدم که فرمود: عالمان شیعه‌ی من روز قیامت محشور می شوند و خداوند به اندازه ی علوم آنان و درجات کوشش آنها در راه هدایت مردم برایشان ثواب و پاداش در نظر می گیرد و به هر کدام از آنها تعداد یک میلیون حله از نور عطا می کند. سپس منادی حق تعالی ندا می دهد ای کسانی که یتیمان (پیروان) آل محمد (صلی الله علیه و آله) را سرپرستی نمودید! در آن وقت که دست این امت به پیشوایان دینی نمی رسید در پرتو علوم شما ارشاد شدند و دین دار زندگی کردند. اکنون به اندازه ای که از علوم شما استفاده کرده اند به ایشان خلعت بدهید. حتی به بعضی از آنان صد هزار خلعت داده می شود. پس از تقسیم خلعت ها خداوند فرمان می دهد که بار دیگر به عالمان خلعت، بدهید تا خلعتشان تکمیل گردد. سپس دستور می رسد دو برابرش کنید همچنین درباره ی شاگردان علما که خود شاگرد تربیت کرده اند چنین کنید.

آن گاه حضرت فاطمه به آن زن فرمود: ای بنده خدا! یک نخ از این خلعت ها هزار هزار مرتبه از آنچه خورشید بر آن می تابد بهتر، است زیرا امور دنیوی توأم با رنج و مشقت است، اما نعمت های اخروی عیب و نقصی ندارند. (1)

ص: 182

«زهد» عبارت است از عدم تمایل و رغبت نسبت به چیزی که در آن جاذبه‌ی میل و رغبت به طور طبیعی وجود داشته باشد و انسان در اثر عوامل اختیاری نسبت به آن بی رغبتی نشان دهد و زیبایی و ارزش‌های آن را ناچیز بشمارد قرآن کریم آنگاه که برادران یوسف او را به عنوان برده و غلام به بهایی اندک بفروختند می فرماید :

«وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الرَّاهِدِينَ»⁽¹⁾

آنها درباره‌ی برادرشان یوسف زهد ورزیده او را با قیمت ناچیزی مبادله کردند .

آنها در اثر حسد نخواستند یوسف را در میان خود ببینند و پدر را سال‌ها در فراقش مبتلا کردند. این مفهوم در واژه‌ی زهد تعبیری عربی و لغوی است که در گفتار معمولی به کار می رود.

ص: 185

اما زهد به عنوان یک فضیلت اخلاقی و معنوی مفهوم والایی دارد که در لسان عرفا یکی از منازل عبودیت است. به تعبیر دیگر زهد عبارت است از دل کندن از دنیا و حرکت به سوی منازل آخرت.

قرآن کریم در دو جمله کوتاه تعریفی جامع و شامل آورده که مشتمل است بر یک دنیا حکمت و معرفت می فرماید:

«... لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ...» (1)

اقبال و ادبار دنیا و بود و نبودنش نزد شما یکسان باشد به طوری که با از دست دادن آن متأثر و متأسف و اندوهگین نشوید و با به دست آوردنش شادی و وابستگی در خود احساس، نکنید آنگاه به مقام زهد نائل شده اید.

از این آیه استفاده می گردد که زهد یک امر قلبی است که با دو تأسف نسبت به از دست رفته ها و عدم خوشحالی نسبت به داده ها شناخته می شود.

بنابراین زاهد واقعی کسی است که مظاهر زیبا و فریبنده ی دنیا او را فریفته و دلباخته نسازد و مادیات دنیا برایش به منزله ی وسیله ی نیل به کمال مطلوب، باشد تا توجهش به هدف های

والا تری سوق پیدا کند.

امام علی (علیه السلام) فرمودند:

ص: 186

«الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ، قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: (لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ) وَمَنْ لَمْ يَلْسَ عَلَى الْمَاضِي وَلَمْ يَفْرَحْ، بِالْآتِي، فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ» (1)

تمام زهد در دو جمله از قرآن آمده، است آنجا که خداوند می فرماید: «تا بر گذشته تأسف نخورید و نسبت به آینده شاد و دل بسته نباشید».

بنابراین آن کس که غم گذشته نمی خورد و نسبت به آینده شاد و دل بند نیست هر دو جانب زهد را در اختیار گرفته است.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند :

«الزَّهَادَةُ فِي الدُّنْيَا لَيْسَتْ بِتَحْرِيمِ الْحَلَالِ، وَلَا أَضَاعَةِ الْمَالِ، وَلَكِنَّ الزَّهَادَةَ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَا تَكُونَ بِمَا فِي يَدَيْكَ أَوْ تَقُ مِنْكَ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ» (2)

زهد ورزی در دنیا به حرام کردن، حلال و تباه ساختن مال، نیست بلکه زهد ورزی در دنیا این است که آنچه در اختیار تو است برای تو مطمئن تر از آنچه در دست خداست نباشد.

امام علی (علیه السلام) فرمودند :

«الزُّهْدُ تَقْصِيرُ الْأَمَالِ وَإِخْلَاصُ الْأَعْمَالِ» (3)

زهد یعنی کوتاه نمودن آرزوها و پاکیزه کردن کردارها .

ص: 187

1- نهج البلاغه حکمت 439 .

2- هندی علاءالدین علی المتقی بن حسام الدین؛ کنز العمال في سنن الاقوال و الافعال ص 6059/181 و 2 یز مجلسی محمد باقر؛ بحار؛ ج 77 ص 172

3- تمیمی آمدی؛ عبدالواحد بن محمد غرر الحکم و درر الکلم؛ ص 6053/275

و نیز فرمودند:

«الزُّهْدُ سَجِيَّةُ الْمُخْلِصِينَ» (1)

زهد خوی و اخلاق افراد خالص و صاف است .

خداوند متعال به موسی کلیم فرمود :

«يَا مُوسَى إِنَّهُ لَنْ يَتَزَيَّنَ الْمُتَزَيِّنُونَ بِزِينَةِ أَزْوَانٍ فِي عَيْنِي مِثْلَ الزُّهْدِ» (2)

ای موسی! آراسته ترین فرد در نزد من کسی است که خود را به زینت زهد، بیاراید زهد برترین زینت هاست.

در کلامی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم :

«إِنَّ صَلَاحَ أَوَّلِ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِالزُّهْدِ وَالْيَقِينِ وَهَلَاكَ آخِرِهَا بِالشُّحِّ وَالْأَمَلِ» (3)

صلاح و سعادت اُمت من دست یابی به زهد و رسیدن به مرحله ی یقین، است ولی مایه ی هلاکت آنان روی آوردن به حرص و آزمندی و آرزوهای بلندپروازانه و نابه جاست.

زهد از نظر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)

عده ای از یاران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مباشرت با همسر استراحت در شب و غذا خوردن در روز را بر خود تحریم

ص: 188

1- همان جا؛ 6032

2- مجلسی محمد باقر؛ بحار ج 74، ص 96

3- مشکینی علی؛ قصار الجمل فی العقاید و الاخلاق و العمل؛ ج 1، ص 282.

کرده بودند. ام سلمه همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) این موضوع را به ایشان گزارش داد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) با شنیدن این خبر از منزل خود بیرون آمد و به سوی آنها رفت و فرمود: آیا از زن و همسر خود دوری می‌گزینید در حالی که من با زنان خود مباشرت می‌کنم و روز غذا می‌خورم و شب می‌خوابم؟ پس هر کس که از سیره و روش من بیزاری جوید از من نیست چنان که خداوند متعال فرمود: آنچه را برای شما حلال نموده بر خود حرام نکنید و از حدود خود تجاوز ننمایید (افراط و تفریط نکنید).

آری آنچه که بیشتر مورد تأکید قرار گرفته است مسأله‌ی برخورداری صحیح انسان‌ها از «طبیات» و استفاده‌ی معقول از «مواهب» زندگی است.

زهد، پیشگی منافاتی با بهره‌مندی صحیح از زندگی دنیوی-در حد متعارف آن- ندارد. حتی در لسان وحی در برخی از موارد دست‌یابی به لذات سالم بر برخی از عبادت‌ها نیز ترجیح دارد. مفسر معروف امین، الاسلام، طبرسی می‌نویسد:

روزی تئی چند از صحابه پس از رهنمودهای رسول خدا درباره‌ی، قیامت در خانه‌ی عثمان بن مظعون گرد هم آمدند و تصمیم گرفتند که: 1- روزها روزه دار باشند 2- شب‌ها در تهجد و عبادت به سر برند 3- در رختخواب جای نگیرند 4- از غذاهای خوب از جمله گوشت استفاده نکنند 5- با زن خود هم بستر نگردند. 6- از

بوی خوش استفاده نکنند 7- لباس خشن و ضخیم بپوشند 8- لذات دنیوی را ترک گویند 9- به کار و زندگی پشت پا زده و به سیر و سیاحت پردازند.

این موضوع به رسول خدا گزارش شد پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جمع آنان حضور یافت و به آنان فرمود: من برای شما چنین دستوری صادر نکرده ام. نفس شما بر گردن شما حق دارد..... سپس فرمود: در دین من ترک زن و زندگی و بیزاری از خوردن گوشت و نیز ترک کار و تلاش و پرداختن به مسجد نشینی و روی آوردن به سیاحت و دوره، گردی وجود ندارد بلکه گوشه نشینی و رهبانیت امت من عبارت است از جنگ و جهاد در راه خدا. (1) از بیان پیامبر (صلی الله علیه و آله) چند نکته را میتوان در مورد زهد اسلامی آموخت:

1. زهد ترک دنیا نیست بلکه دنیا را به خدمت خویش درآوردن است.

2. زهد پشت پا زدن به کار و فعالیت های زندگی نیست.

3. زهد ارزش قایل نشدن برای نعمت های الهی و عدم برخورداری از مواهب و بهره بری از زندگی نیست.

جبرئیل امین به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) گفت: یا رسول الله! از سوی خداوند متعال حامل هدایای گرانبهایی برای شما هستم. سپس آنها را برشمرد از جمله ی آنها زهد بود.

ص: 190

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از جبرئیل تفسیر آن را جو یا شد. جبرئیل گفت: زاهد کسی است که دوست دار خالقش را دوست می دارد و دشمن خالقش را دشمن می گیرد. زاهد کسی است که: در مواردی حتی از استفاده های مشروع و حلال چشم می پوشد و هیچ گاه به حرام چشم نمی دوزد زیرا می داند حلال خدا مورد حسابرسی و حرام او نیز مایه ی کیفر و عقاب است.

زهد در کلام سید الشهداء (علیه السلام)

سرور آزادگان امام حسین (علیه السلام) در باب حقیقت زهد اسلامی می فرماید:

وَ مَا زُهِدُ الْفَتَى بِحَلَقِي رَأْسٍ *** وَ لَا بِلِبَاسِ أَثْوَابٍ غَلَاظٍ

ولکن بالهدی قولاً و فعلاً *** وَ اذْمانَ التَّجَشُّعِ فِي اللَّحَاظِ

وَأَعْمَالِ الَّذِي يُنْجِي وَ يُتَمَى *** بِوُسْعِ وَ الْفَرَارِ مِنَ الشَّوَابِ (1)

زهد پیشگی آدمی به سر تراشیدن و لباس خشن پوشیدن نیست بلکه زهد عبارت است از گفتار خود را بر اساس دستورات خدا قرار دادن و نگاه های خود را کنترل نمودن و روی آوردن به کرداری که مایه نجات و رشد و بالندگی آدمی باشد و سبب دوری جستن از شعله های بی دود دوزخ گردد. (کنایه از ترک بدخواهی ها، شرارت ها، اعمال ناستوده و خوی های ناپسند).

ص: 191

زهد در زندگی آثار مثبت و سازنده‌ی بی شماری دارد که به ذکر برخی از آنها می پردازیم:

1. تجلی فطرت خداجویی و تقویت پارسایی

سرشت آدمی بر طهارت و تقوا و خدامحوری و دین باوری بنیان نهاده شده است و دوری از رفاه گرایی و لذت پرستی و آراستگی خصلت زهد و ساده زیستی و بی میلی به دنیا فطرت پاک آدمی را پر فروغ می سازد و دنیازدگی و غرق شدن در رفاه و عیش و تنعم های غفلت زا شعاع فطرت را بی فروغ و خاموش می سازد.

شخصی از امام سجاد (علیه السلام) پرسید:

«مَا الزُّهْدُ؟»

زهد در دنیا چیست؟

امام (علیه السلام) فرمود

«الرَّغْبَةُ فِي التَّقْوَى» (1)

زهد همان روی آوردن و رغبت به تقوا است.

2. رشد به سیرت و حکمت

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به یاران خود این چنین رهنمود می داد:

ص: 192

«ما زهد عبْدُ في الدُّنيا إِلَّا أَنْبَتَ اللهُ الحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَبَصَرَ عَيْبِهَا» (1)

هیچ بنده ای در دنیا زهد را پیشه ی خود نسازد جز آن که خدا حکمت را در قلب وی جای دهد و او را نسبت به عیوب دنیا بینا سازد.

امیرالمؤمنین در سخن دیگری فرموده است:

«مَعَ الزُّهْدِ تُثْمَرُ الحِكْمَةُ» (2)

حکمت و معرفت در پرتو زهد پیشگی به ثمر می نشیند .

مولوی میگوید:

جانِ شرع و جانِ تقوا عارف است *** معرفت محصول زهد سالف است

زهد اندر کاشتن کوشیدن است *** معرفت آن کشت را درویدن است (3)

3. صبر و ثبات

امام کاظم (علیه السلام) فرموده اند: صابرترین شما در برابر بلاها کسانی هستند که زهد آنان بیشتر است. آری زهد ورزیدن بر استقامت روحی انسان می افزاید و او را با اراده و ثابت قدم می سازد (4)

ص: 193

1- مشکینی، علی؛ قصار الجمل فی العقاید و الاخلاق والعمل؛ ج 1، ص 285 .

2- تمیمی آمدی عبدالواحد بن محمد غرر الحکم و دررالکلم؛ ص 6103/277

3- مثنوی دفتر ششم

4- مجلسی محمد باقر؛ بحار ج 1، ص 145

در کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مورد توصیف زاهدان راستین آمده است :

«الزَّاهِدُونَ فِي الدُّنْيَا قَوْمٌ وَعَظُوا فَأَتَّعَطُوا وَأَخِيفُوا فَحَذَرُوا وَعَلَّمُوا فَتَعَلَّمُوا وَإِنْ أَصَابَهُمْ يُسْرٌ شَكَرُوا وَإِنْ أَصَابَهُمْ عُشْرٌ صَبَرُوا

طبق این حدیث زهد مشتمل بر صبر و بردباری در برابر سه چیز است:

1- صبر در برابر ناملایمات و گرفتاری های زندگی 2- صبر در انجام تکالیف و طاعت 3- صبر در برابر معصیت ها (خویشتن داری از آلودگی ها).

4. آرامش و سکون نفس

یکی از آثار حیات بخش زهد آرامش دل است به طور کلی زهد می تواند بسیاری از اسباب و عوامل پیدایش افسردگی های روحی را از آدمی دور سازد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید :

«الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا يُرِيحُ الْقَلْبَ وَ الْبَدْنَ وَالرَّغْبَةَ فِيهَا تَكْثُرُ الْهَمُّ وَالْحُزْنَ...»⁽¹⁾

زهد و بی رغبتی به دنیا موجب آرامش قلب آدمی و رغبت و میل به دنیا مایه ی غم و اندوه می شود .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

ص: 194

«مَنْ أَحَبَّ الرَّاحَةَ فَلْيُؤْثِرِ الزُّهْدِ» (1)

کسی که طالب راحتی و آسایش در زندگی است، شیوه‌ی زاهد منشی را برگزیند.

5. سخاوت و ایثار

در پرتو خوی ساده زیستی و زاهد منشی روحیه‌ی سخاوت پیشگی در آدمی تقویت می‌شود چنان‌که امیرالمؤمنین (علیه السلام) سرور زاهدان عالم می‌فرماید:

«رَأْسُ السَّخَاءِ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا» (2)

اساس سخاوت، پیشگی زهدورزی نسبت به دنیاست.

زیرا اگر آدمی به دنیا حریص و شیفته، باشد، نمی‌تواند از آنچه دارد دل برکند و به دیگران عطا نماید اما خوبی زهد پیشگی و بی‌میلی نسبت به ثروت ایثار و دست‌گیری از حاجتمندان را آسان می‌سازد.

در روایتی آمده است که روزی سائلی به در خانه‌ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد و تقاضای کمک کرد. امام به پسرش فرمود: شش در هم پیش مادرت موجود است آن را به سائل عطا کن! امام حسن (علیه السلام) رفت و بازگشت و گفت: مادرم می‌گوید: این مبلغ به خرید، نان اختصاص دارد امام فرمود: ایمان آدمی کامل

ص: 195

1- تمیمی، آمدی عبدالواحد بن محمد غرر الحکم و دررالکلم؛ ص 6080/286

2- همان؛ ص 6040/275

نمی شود جز آن که اعتماد او بر آنچه پیش خداست بیشتر باشد از اعتماد او بر چیزی که در دست اوست .

امام حسن (علیه السلام) رفت و آن شش درهم را به سائل تسلیم کرد. دیری نپایید که مردی از دور نظر امام را جلب کرد که در حال فروش شتری به قیمت 140 درهم بود امام (علیه السلام) پیش رفت و فرمود: آن را می خرم ولی پول آن را بعد به تو می دهم. فروشنده پذیرفت و شتر را تحویل داد .

دیری نگذشت که مردی از راه رسید و به امام (علیه السلام) گفت : این شتر را دویست درهم خریدارم. مرد دویست درهم را تحویل داد و شتر را با خود برد. امام با 140 درهم آن قرض خود را داد و با شصت درهم باقی مانده وارد منزل شد فاطمه (سلام الله) پرسید : این درهم ها را از کجا آوردی؟ امام جریان را نقل کرد و افزود: این معنای آیه ی :

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»

هر کس کار نیکو، کند او را ده برابر آن پاداش خواهد بود

6. استفاده از امکانات و پرهیز از اسراف

انسان زاهد از هرگونه اسراف و تبذیر به دور است و خارج از حد کفاف چیزی را تهیه و مصرف نمی. کند امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود :

«الزُّهْدُ أَنْ لَا تَطْلُبَ الْمَفْقُودَ حَتَّى يُعْدَمَ الْمَوْجُودُ» (1)

ص: 196

زهد آن است که آنچه را در دست توست و به کار می آید نادیده نگیری و بدون دلیل در صدد نادیده انگاشتن امکانات موجود و دست یافتن به امکانات جدید نباشی (1).

زاهد اسلامی در زندگی روزمره ی خود اسراف و تبذیر نمی کند.

او می داند که خدا چیزی را بدون هدف و بی ارزش نیافریده و از این رو همواره در صدد شناسایی و کشف رازهای نهفته در طبیعت است در نتیجه دستیابی به قله ی رفیع دانش و فرهنگ بشری در پرتو همت این گونه انسان ها میسر است.

به فرموده ی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

«رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً عَمِلَتْ عَمَلًا فَأَحْسَنَهُ» (2)

خداوند، پیامرزد کسی را که کار خود را به بهترین وجهی انجام می دهد .

زیرا کسی که اسیر حرص و آز است در هر کاری فقط در محدوده ی سود شخصی خود پیش می تازد در حالی که پرداختن به کارهای مستحکم و ماندگار از خود گذشتگی و ایثار می طلبد.

7. استغنا و اعتبار

زاهد در پرتو زهد، خود اعتماد ویژه ای به پروردگار خود دارد و از

ص: 197

1- محدث نوری مستدرک الوسائل، ج 12، ص 47

2- بحار الانوار، ج 22، ص 157

این روبه سرمایه ی این و آن چشم نمی دوزد و این استغنائی نفسانی، اوست چنان که در حدیثی می خوانیم :

«الزَّاهِدُونَ فِي الدُّنْيَا مُلُوكُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَنْ لَمْ يَزْهَدْ فِي الدُّنْيَا وَرَغِبَ فِيهَا فَهُوَ فَقِيرٌ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَنْ زَهَدَ، مَلَكَهَا وَمَنْ رَغِبَ فِيهَا مَلَكَتْهُ» (1)

زهد پیشگان ملوک دنیا و آخرتند زیرا کسی که در دنیا زهد را پیشه ی خود نسازد و شیفته ی دنیا و متاع آن باشد در دنیا و آخرت فقیر، است در حالی که زهد مایه حیثیت و آبروست و رغبت و شیفتگی باعث ورقیت است .

در بیانی دیگر از از زهد به عنوان ثروت و سرمایهی راستین یاد شده است. آنجا که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود :

«الزُّهْدُ ثَرَوَةٌ» (2)

8. ورع و تقوا

زهد روحیه ورع و پارسایی را در انسان قوت می بخشد در شب معراج به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) وحی شد که :

ای احمد! اگر دوست داری با ورع ترین انسان ها باشی در دنیا زهد را پیشه خود ساز(3).

ص: 198

1- دیلمی حسن بن ابی الحسن ارشاد القلوب؛ ج 1، ص 20.

2- تمیمی، آمدی عبدالواحد بن محمد غرر الحکم و دررالکلم؛ ص 6081/276

3- مجلسی محمد باقر؛ بحار؛ ج 74، ص 21

9 و 10. کم حرفی و پرهیز از تجمل گرایی

رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) می فرماید: که جبرئیل گفت انسان زهد پیشه از پر حرفی گریزان، است چنان که آدمی از مردار بدبو فرار می کند. همچنین از تجمل گرایی پرهیز می کند. چنان که مردم از آتش می گریزند، البته آرزوی او کوتاه است و آنچه همیشه در مقابل چشمان اوست سرنوشت ابدی و کوچ کردن از این جهان است (1).

11. کنترل خواسته های نفسانی

یکی از فواید و ثمرات حیات بخش و ارزنده ی زهد در زندگی مسأله ی کنترل دل است. در زبان رهبران، آسمانی بر این حقیقت تأکید رفته است:

قلب خود را از راه موعظه زنده کن و از طریق زهد پیشگی خواسته های آن را بمیران و به وسیله ی یقین تقویتش کن و از راه حکمت نورانی اش بدار، و با یاد مرگ رام و ذلیلش نما و به وسیله ی بی نیازی و اسغنا ی باطنی پرفروغش ساز و از طریق توجه به تحولات زندگی بصیرتش ببخش. (2)

12. تقویت قوه ی تعقل و اندیشه

آنچه که قوه ی تفکر آدمی را بیش از سایر عوامل تحت نفوذ خود

ص: 199

1- همان؛ ج 67 ص 312

2- حکیمی محمدرضا (و دیگران)؛ الحیاة؛ ج 2، ص 317

قرار می دهد خدا پرستی است بنابراین قوه ی تعقل انسان زاهد قوی تر از دیگران است امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود :

«احزَمُكُمْ أَزْهَدُكُمْ»⁽¹⁾

عقل ترین شما کسی است که زاهدتر باشد.

13. عطوفت و مهربانی

انسان زاهد دارای قساوت، نیست زیرا سنگدلی معلول دنیازدگی است فرد زاهد به طور ذاتی نسبت به همگان رحیمو مهربان است ولی دیگران اگر مهربانی نشان دهند در مورد کسانی است

که محبت به آنها سبب تأمین سود یا رفع زیان شخصی آنها می گردد.

14. تواضع و فروتنی

انسان زهد پیشه دارای فروتنی چشم گیری است و چرا این چنین نباشد در حالی که او در پرتوزهد از اسارت همه ی عوامل غرور و خودخواهی آزاد گشته است؟⁽²⁾

و از طرف دیگر مشیت الهی بر آن است که انسان هایی که برای خدا زهد و تواضع می کنند منزلت والایی به آنها عنایت کند. در حدیثی از رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) آمده است:

ص: 200

1- تمیمی، آمدی عبدالواحد بن محمد غرر الحکم و دررالحکم ص 10888/475

2- لا یكونُ زاهداً حتى یكونُ متواضعاً. (مجلسی، محمد باقر، بحار ج 75، ص 8).

«مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ» (1)

کسی که فروتنی کند برای خدا خداوند او را بزرگ گرداند.

از تواضع بزرگوار شوی *** وز تکبر ذلیل و خوار شوی

«سنایی»

افتادگی آموز گر طالب فیضی *** هرگز نخورد، آب، زمینی که بلند است

«پوریای ولی»

عوامل پیدایش و تقویت زهدگرایی

اشاره

در این جا به طور اختصار به ریشه های پیدایش زهد و عوامل پدیدآورنده ی آن اشاره می کنیم.

1. جهان بینی و اعتقاد

ایمان و اعتقاد به وجود خدا و زندگی بهتر در عالم آخرت و اذعان بدین حقیقت که خداوند بر تمام اعمال و افعال آدمی در همه ی لحظه های زندگی نظارت دارد و پرونده ی اعمال وی همواره در دست تدوین است همچنین اذعان بدین حقیقت که آدمی در آخرت بر سر سفره ی عمل دنیوی خود می نشیند نگرشی خاص و حالت ویژه ای نسبت به دنیا و زندگی و بهره مندی از آن در شخص

ص: 201

1- همان؛ ج 72، ص 120

پدید می آورد که «زهد» نام دارد.

زهد جز نگرش خاص بر زندگی مادی در پرتویک جهان بینی خاص نسیت .بینش و جهان بینی ، آدمی هر چه اصیل تر باشد زهد او نیز حقیقی تر است. بر این اساس بینش و اعتقاد را می توان یکی از علل پیدایش زهد نامید چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود :

«الْيَقِينُ يُثْمِرُ الزُّهْدَ»⁽¹⁾

یقین مایه ی باروری زهد است.

امام باقر (علیه السلام) نیز می فرمود :

«مَا أَخْلَصَ الْعَبْدُ الْإِيْمَانَ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَزْبَعِينَ يَوْمًا... إِلَّا زَهَّدَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي الدُّنْيَا وَبَصَرَهُ دَاءَهَا وَدَوَاءَهَا فَأَثْبَتَ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَأَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ»⁽²⁾

بنده ای ایمان خود را تا چهل روز خالص نمی کند ... مگر آنکه خدا وی را روحیه ی زهد پیشگی نسبت به دنیا عطا کند و بصیرتش را نسبت به دردها و درمان ها تقویت نماید و حکمت و آشنایی به حقایق دنیوی را در دلش ، پایدار و بر زبانش جاری سازد .

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می نویسد :

حجاج در بیابان در کنار آب و استراحتگاه، به ندیم و خدمت گزار خود گفت : کسی را پیش من بیاور که اهل دنیا نباشد. او پس از

ص: 202

1- تمیمی ، آمدی عبدالواحد بن محمد؛ غرر الحکم و درر الکلم؛ ص 735/62

2- کلینی الکافی، ج 2، ص 16.

گشت و گذار مردی را که در خواب بود بیدار کرد و پیش حجاج آورد. وی او را به صرف غذا فرا خواند .

پاسخ داد: دعوت کسی را اجابت کرده ام که از امیر بهتر است. (دَعَانِي مَنْ هُوَ خَيْرُ الْاَمِيرِ فَاجِبْتَهَا). حجاج گفت: او کیست؟ پاسخ داد:

خدا مرا به روزه دعوت کرده و من هم اکنون در این هوای، گرم روزه دار هستم. حجاج گفت: در این روز گرم و طاقت فرسا؟! پاسخ داد: و نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا (آتش جهنم داغ تر و سوزان تر است).

حجاج گفت: الآن روزه را افطار کن و روزهای دیگر قضای آن را به جای آور! پاسخ داد آیا تداوم زندگی را تا انجام قضای روزه تضمین می کنی؟(1)

آری! یک بیش عمیق که مبتنی بر یقین است آدمی را این گونه به تسخیر خود درآورده و از پرداختن به امور نفسانی باز می دارد.

2. علم و آگاهی

علم و آگاهی علاوه بر اینکه ارزش عبادت و بندگی انسان را بالا می برد نقش مهمی هم در کسب زهد و پارسایی دارد. در روایتی از امام صادق (علیه السلام)، آمده پروردگار متعال این نکته را خاطر نشان می کند که :

ص: 203

1- ابن ابی الحدید معتزلی؛ شرح نهج البلاغه؛ ج 6 ص 235

«إِنَّ عِبَادِي زَاهِدُوا مِنْهَا بِقَدْرِ عِلْمِهِمْ بِي وَسَائِرُهُمْ مِنْ خَلْقِي رَغِبُوا فِيهَا بِقَدْرِ جَهْلِهِمْ بِي»⁽¹⁾

بندگان صالح من در دنیا به قدر آگاهی و علم خود نسبت به من از دنیا چشم پوشیده و به وارستگی و زهد می پردازند و سایر انسان ها به قدر جهل خود نسبت به من به دنیا روی آورند.

بیان فوق، خود راز اصلی روی آوردن به زهد و یا فرار از آن را بازگو می کند، چنان که صدرالمتألهین شیرازی در کتاب معروف خود «سفار» می نویسد:

آن گاه که انسان خردمند به حقیقت احوال زندگی دنیوی و آنچه در این دنیا نظر انسان را به خود جلب می کند بیندیشد از خواب غفلت بیدار می شود و به نعمت هایی که در پیش خداست و به حال آدمی سودمند واقف می گردد و از لذات جسمانی چشم می پوشد و از شهوت مادی دوری می جوید⁽²⁾.

3. یاد مرگ

توجه به زوال پذیری زندگی، یکی دیگر از عوامل پیدایش زهد است. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«أَكْثَرُ ذِكْرِ الْمَوْتِ فَإِنَّهُ لَمْ يُكْثِرْ عَبْدٌ ذِكْرَ الْمَوْتِ إِلَّا زَهَدَ فِي الدُّنْيَا»⁽³⁾

ص: 204

1- مجلسی محمد باقر؛ بحار، ج 13، ص 338

2- شیرازی صدرالدین محمد؛ الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه؛ ج 2، ص 8

3- طبرسی، ابوالفضل علی بن حسن؛ مشکاة الانوار؛ ص 305

زیاد به یاد مرگ، باش چرا که آدمی به یاد مرگ نیفتد جز نسبت به دنیا زاهد گردد.

وی همچنین به یاران خود هشدار می داد و می فرمود :

«إِنَّكُمْ فِي آجَالٍ مَّقْبُوضَةٍ وَأَيَّامٌ مَّعْدُودَةٌ وَالْمَوْتُ يَأْتِي بَعْتَةً مَنْ يَزْرَعُ خَيْرًا يَحْصُدُ غِبْطَةً وَمَنْ يَزْرَعُ شَرًّا يَحْصُدُ نَدَامَةً وَلِكُلِّ زَارِعٍ مَا زَرَعَ» (1)

عمر شما در کاستی است و روزهای زندگیتان اندک و مرگ به طور ناگهانی فرا می رسد [و بدانید] کسی که به عمل خیر می پردازد میوه ی شادمانی خواهد چید و کسی که به کار شر و ناروا می پردازد ثمره ی آن را خواهد دید و هر کس هر آنچه را کاشته درو خواهد کرد.

امام حسین (علیه السلام) سرور آزادگان هنگامی که بر گورستان نظر می افکند چنین زمزمه می نمود :

يَا مَنْ بُدِّيَاهُ اسْتَعْلَ *** قَدْ غَرَّهُ طَوْلُ الْأَمَلِ

الْمَوْتُ يَأْتِي بَعْتَةً *** وَالْقَبْرِ صُنْدُوقُ الْعَمَلِ (2)

ای کسی که به امور دنیوی خود سرگرمی و آرزوهای دراز تو را مغرور ساخته [آگاه باش که] مرگ ناگهانی و بی خبر در می رسد و، قبر صندوق کردار است.

ص: 205

1- کلینی؛ الکافی، ج 2، ص 458

2- فرزانه احمد؛ نهج الشهادة حسین (علیه السلام)؛ ص 47.

4. تَزْهَد (روش و منش زهاد را به خود گرفتن)

«تزهده»، در حقیقت تلقین زهدورزی است و اگر با اخلاص همراه باشد مایه ی پدید آمدن صفت ارزنده زهد در آدمی می گردد .

حضرت علی (علیه السلام) فرمود :

«أَوَّلُ الزُّهْدِ التَّزَهُدُ»⁽¹⁾

آغاز زهد زهدنمایی است.

و نیز فرمود:

«التَّزَهُدُ يُؤَدِّي إِلَى الزُّهْدِ»⁽²⁾

زهدنمایی به پیدایش، زهد منجر می شود .

5. توجه به آثار حیات بخش زهد

آگاهی از ثمرات مثبت و سازنده ی زهد نیز یکی از موجبات روی آوردن انسان به زهد و پارسایی است .

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود :

«إِنَّكُمْ إِنْ زَهَدْتُمْ خَلَصْتُمْ مِنْ شَقَاءِ الدُّنْيَا وَفُرْتُمْ بِدَارِ الْبَقَاءِ»⁽³⁾

بدرستیکه شما اگر زهد را پیشه ی خود سازید از چنگال بدبختی های دنیوی رها گشته و در آخرت سرافراز خواهید بود.

ص: 206

1- تیمیم، آمدی عبدالواحد بن محمد غرر الحکم و دررالکلم؛ ص 6055/275

2- همان؛ ص 6082/276

3- همان؛ ص 6088/276

اشاره

مقاومت در برابر خواسته‌های نفسانی، کار ساده‌ای نیست زیرا سختی‌ها و ناکامی‌ها و دشواری‌های سنگین و طاقت فرسایی را به همراه دارد که تحمل آنها گامی استوار و عزمی آهنین می‌طلبد. البته توجه به دشواری‌هایی که دیگران به ویژه شخصیت‌های بزرگ علمی و دینی پشت سر نهاده‌اند تحمل سختی‌ها را آسان می‌نماید و در تقویت روحیه‌ی زهد پیشگی مؤثر است.

عمری است که تیر زهر را آماجم *** بر تارک افلاس و فلاکت تاجم

یک شمه از مفلسی اگر شرح دهم *** چندان که خدا غنی است من محتاجم (1)

ای چرخ که با مردم نادان یاری *** هر لحظه بر اهل فضل غم می‌باری

پیوسته ز تو بر دل من بار غمی است *** گویا که زاهل دانشم پنداری (2)

نمونه‌ای از زهد امام صادق (علیه السلام)

هر یک از پیشوایان راستین، اسلامی از پیش کسوتان و پیش قراولان به

ص: 207

1- شیخ بهایی دیوان کامل شیخ بهایی شامل اشعار و آثار فارسی ص 171

2- همان؛ ص 174

حقیقت پیوسته این راهند. در اینجا به اختصار برخی از ابعاد زندگی پربار امام صادق (علیه السلام) را مورد بررسی قرار می دهیم.

مالک بن انس فقیه معروف مدینه در شرح احوال امام صادق (علیه السلام) می گوید.

امام صادق (علیه السلام) مردی بود که اوقاتش از سه حالت خالی نبود یا در حال روزه و یا در حال نماز و یا آنکه مشغول ذکر بود. او از برترین عابدان و از بزرگ زاهدانی بود که از خدا می ترسید. (1)

علامه مجلسی از صاحب کتاب «طبقات المشایخ» چنین نقل می کند:

«إِنَّ الْأَمَامَ جَعْفَرَ الصَّادِقَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هُوَ ذُو عِلْمٍ غَزِيرٍ فِي الدِّينِ وَ زُهْدٌ بَالِغٌ فِي الدُّنْيَا وَ وَرَعٌ تَامٌ عَنِ الشَّهَوَاتِ»

امام صادق (علیه السلام) دانشی عمیق نسبت به مسائل دینی و زهدی چشم گیر نسبت به امور دنیوی داشت همچنین از امور نفسانی به طور کامل دوری می کردند.

محمد بن طلحه شافعی نیز در کتاب «مطالب السوال» می نویسد:

«... هُوَ مِنْ عُظَمَاءِ أَهْلِ الْبَيْتِ وَ سَادَاتِهِمْ ذُو عِلْمٍ جَهَّةٍ وَ عِبَادَةٌ مُؤَخَّرَةٌ وَ أَوْوَادٍ مُتَوَاصِلَةٌ وَ زَهَادَةٌ بَيِّنَةٌ وَ تِلَاوَةٌ كَثِيرَةٌ وَ يَسَدٌ تَخْرُجُ مِنْ بَحْرِهِ جَوَاهِرُهُ»

ص: 208

امام صادق (علیه السلام) از بزرگان اهل بیت است. او دارای دانشی وسیع عبادتی چشم گیر و ذکری همیشگی و زهدی راستین است. همواره مشغول خواندن قرآن و استخراج گوهرهای گرانبها (نکته های دینی و علمی) از دریای آن است.

آری! امام صادق (علیه السلام) هرگز در پی بازاریابی و زهدفروشی نبود درست برخلاف بعضی از افراد که زهد خود را وسیله ای برای جلب توجه دیگران قرار داده و از این راه به مقصود خود نایل می آیند .

این گونه زهد ارزشی ندارد و مصداق این گفته ی سعدی است که :

هر که پرهیز و علم و زهد فروخت *** خرمنی گرد کرد و پاک بسوخت (1)

7. اعتدال و میانه روی در زندگی

یکی از ویژگی های انسان های وارسته و زاهد اعتدال و میانه روی در زندگی می باشد لذا وقتی سیره ی پیشوایان دین را بررسی می کنیم این مطلب را به خوبی مشاهده می کنیم که آنها به طور مستمر اعتدال در همه ی مسائل مختلف زندگی را رعایت می نمودند و در همه جا معتدل زیسته و رفتارشان با مردم بر همین اساس بود.

آن بزرگان حتی یاران خود را از افراط (زیاده روی) و تقریط (کندروی) نهی کرده و راه میانه روی را سفارش می نمودند.

ص: 209

کوتاه سخن آنکه یک مسلمان واقعی در تمام جهات زندگی مادی و، معنوی راه اعتدال و حد میانه و وسط را می پسندد و می پیماید چنان که مسلمانان در قرآن به عنوان «امت وسط» معرفی شده اند:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (1)

همین گونه شما را امت میانهای قرار دادیم تا گواه [و الگوی] مردم باشید و پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم گواه بر شما باشد.

همچنین در قرآن دو صفت بندگان خاص پروردگار چنین آمده:

«وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا» (2)

آنها کسانی هستند که هرگاه انفاق کنند، نه اسراف می کنند و نه سخت گیری بلکه در میان این دو حد اعتدال دارند.

و در موردی دیگر از زبان لقمان میخوانیم که در مقام نصیحت به پسرش گفت:

«وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» (3)

پسرم! در راه، رفتن اعتدال را رعایت کن و از صدای خود بکاه [یعنی هرگز فریاد مزین بلکه به طور معتدل سخن بگو] که

ص: 210

1- بقره (2) / 143

2- فرقان (25) / 67

3- لقمان (31) / 19

زشت ترین صداها صدای خران است .

در روایات اسلامی نیز بسیار سخن از «اعتدال» به میان آمده است . در این جا به عنوان نمونه به ذکر چند روایت اکتفا می شود .

رسول گرامی صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ، فَأَوْغِلْ فِيهِ بِرِفْقٍ، وَلَا تُبْغِضْ إِلَى نَفْسِكَ عِبَادَةَ رَبِّكَ، فَإِنَّ الْمُتُبِّتَ يَعْنِي الْمُفْرَطَ لَا ظَهْرًا أَبْقَى وَلَا أَرْضًا قَطَعَ» (1)

همانا، این، دین متین و استوار است با نرمش در آن وارد شو، و عبادت پروردگار را (با زیاده روی) مبعوض خود نگردان، زیرا خسته کننده ی مرکوب [آن کسی که در راندن مرکب خود زیاده روی کرده] نه مرکوب باقی گذاشته و نه با پیمودن مسافت به مقصد رسیده است .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) هنگام، شهادت در ضمن وصیت خود به پسرش امام حسن (علیه السلام) فرمود :

«أَفْصِدْ يَا بُنَيَّ فِي مَعِيشَتِكَ وَأَفْتَصِدْ فِي عِبَادَتِكَ» (2)

ای پسر! در شئون زندگی خود میانه رو باش و همچنین در عبادت کردن رعایت اعتدال کن.

امام علی (علیه السلام) فرمودند :

ص: 211

1- کلینی الکافی؛ ج 2، ص 87

2- مجلسی محمد باقر؛ بحار ج 75، ص 98

«الْمُؤْمِنُ سِيرَتُهُ الْقَصْدُ» (1)

شیوه ی زندگی مؤمن بر اساس میانه روی است.

رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند :

«مَنْ اقْتَصَدَ اعْتَنَاهُ اللَّهُ» (2)

کسی که میانه روی کند، خداوند او را بی نیاز می سازد .

امام صادق (علیه السلام) فرمود من در جوانی در عبادت خدا کوشش فراوان می کردم پدرم مرا دید و به من فرمود :

«يَا بُنَيَّ دُونَ مَا أَرَاكَ تَصْنَعُ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا رَضِيَ عَنْهُ بِالْيَسِيرِ» (3)

ای پسر! کمتر از آنچه می بینم عبادت کن چرا که خداوند هرگاه بندهای را دوست دارد به اندکی از او خشنود می شود .

از آیات و روایات فوق نتیجه می گیریم که اسلام دین اعتدال در همه امور حتی در عبادت خدا است.

1- اعتدال در انفاق 2- اعتدال در راه رفتن 3- اعتدال در سخن گفتن 4- اعتدال در معاش و مخارج زندگی 5- اعتدال در عبادت و به طور کلی اعتدال در همه شئون، زندگی سیره و روش انسان با ایمان است.

ص: 212

1- همان؛ ج 75، ص 98

2- محمدی ری شهری؛ میزان الحکمه؛ ج 10، ص 16730/4890 .

3- عاملی حر؛ وسائل الشیعه، ج 1، ص 108

دوری از حد اعتدال در هر امری موجب پیامدهای انحرافی و بسیار زیان بخش خواهد شد افراط و تفریط در مسائل اعتقادی موجب کفر و شرک شده و انسان را در وادی هولناک الحاد و بی دینی قرار می دهد .

به عنوان مثال آنان که در مورد امام علی (علیه السلام) راه اعتدال را نپیمودند بلکه راه افراط را گرفته در صف عُلات و علی اللهی در آمدند که امامان (علیه السلام) از آنها بیزاری جسسته و آنها را لعن کردند. برعکس آنان که در مورد حضرت راه تفریط پیمودند آنها نیز کارشان به جایی رسید که مانند خوارج علی (علیه السلام) را کافر خواندند و به جنگ او رفتند. لذا حضرت علی (علیه السلام) کشتن آنها را واجب دانست و در جنگ نهروان چهارهزار نفر از آنها را کشت. (1)

حضرت علی (علیه السلام) در سخنی در مورد این دو گروه به هلاکت آنها تصریح کرده و می فرماید :

«هَلَكَ فِي رَجُلَانِ، مَحِبُّ عَالٍ وَ مُبْغِضُ قَالَ» (2)

دوکس در مورد من هلاک ، شدند 1- دوست غلو کننده 2- و دشمن بدخواه .

بنابراین افراط و تفریط هر دو ناپسند و مخرب هستند افراط موجب اسراف و رفاه طلبی و تجملات شده و روح انسان را از

ص: 213

1- قمی، عباس؛ تتمه المنتهی فی وقایع ایام الخلفاء؛ 20-21

2- نهج البلاغه حکمت 117

ارزش های انسانی دور ساخته و مسخ می کند. تفریط هم گاهی موجب صوفی گری و بازی های صوفیانه، شده که انسان را فرسخ ها از اسلام ناب دور می سازد.

نمونه ی اول

صوفی ها گروه تفریطی بودند و هستند که از حد اعتدال اسلامی گریزان شده و در لباس و غذا و زندگی به راه تفریط افتاده اند. امامان شیعه (علیه السلام) در مناظره ها و برخوردها شدیداً آنها را محکوم می کردند و روش آنها را تخطئه می نمودند به عنوان نمونه:

جمعی از صوفیان در خراسان به حضور امام رضا (علیه السلام) رسیدند و به لباس زیبایی که آن حضرت پوشیده بود اعتراض کردند.

حضرت رضا (علیه السلام) با آنها که از حد اعتدال خارج شده، بودند برخوردی شدید کرد و شیوه ی زندگی حضرت یوسف (علیه السلام) و لباس زیبای او را به عنوان مثال بیان نمود و سپس این آیه را تلاوت فرمود:

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» (1)

بگو چه کسی زینت هایی را که خداوند آفریده و روزی های پاکیزه را حرام نموده است؟

در حدیث دیگری حضرت رضا (علیه السلام) راجع صوفیه فرموده:

«مَنْ ذَكَرَ عِنْدَهُ الصُّوفِيَّةَ وَلَمْ يُنْكِرْهُمْ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ فَلَيْسَ مِنَّا، وَ

ص: 214

مَنْ أَنْكَرَهُمْ فَكَانَ مَا جَاهَدَ الْكُفَّارَ بَيْنَ يَدَيِّ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)»(1)

کسی که نزد او از صوفیه یاد شود و او آنها را با زبان و قلبش انکار، نکند از ما نیست و کسی که آنها را انکار کند گویی در رکاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با کافران جنگ می کند.

نمونه ی دوم

محمدبن حسین بن ابی خطاب می گوید با امام هادی (علیه السلام) در مسجدالنبی (صلی الله علیه و آله) نشسته ناگاه جماعتی از صوفیه وارد مسجد شدند و به گرد هم حلقه زدند و به ذکر «لا اله الا الله» مشغول شدند، امام هادی (علیهم السلام) فرمود:

«لَا تَلْتَقُوا إِلَى هَؤُلَاءِ الْخَدَّاعِينَ فَإِنَّهُمْ خُلَفَاءُ الشَّيَاطِينِ وَ مُخَرَّبُوا قَوَاعِدَ الدِّينِ»(2)

به این دغلبازان توجه نکنید چرا که آنها همدم شیطان ها و ویران کننده ی پایه های دین می باشند .

نمونه ی سوم

گاهی هم افراط در عمل موجب وسواس در همه ی امور شده و از انسان موجودی طفیلی و پریشان و سست عنصر می سازد که در همه چیز شک می کند و در این مسیر تا حد دیوانگی به پیش می رود .

ص: 215

1- قمی عباس سفینه البحار و مدینه الحکم والاثار؛ ج 2، ص 57

2- قمی، عباس؛ سفینه البحار و مدینه الحکم والاثار؛ ج 2، ص 58.

لذا ائمه (علیهم السلام) با شیوه‌های مختلف با افراد وسواسی برخورد داشته تا بلکه آنها را به حد اعتدال اسلامی هدایت کنند. به عنوان نمونه:

عبدالله بن سنان میگوید در محضر امام صادق (علیهم السلام) بودم. در حضور ایشان از مردی که در وضو و نماز گرفتار وسواس بود یاد شد. عرض کردم: او مرد عاقلی است (دیوانه نیست) در عین حال مبتلا به وسواس است.

امام صادق (علیهم السلام) فرمود:

«وَأَيُّ عَقْلٍ لَهُ وَهُوَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ؟»

این چه عقلی، است که او دارد با اینکه از شیطان اطاعت می نماید؟

عرض کردم: چگونه از شیطان اطاعت می کند؟ حضرت فرمود: از خودش پرس که این وسواس از کجا به سوی او می آید. بدان که او در پاسخ به تو می گوید:

«مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ»⁽¹⁾

از کار شیطان است.

نمونه ی چهارم

زراره میگوید به امام صادق (علیهم السلام) عرض کردم: مردی در نماز زیاد شک می کند که چند رکعت خوانده و چند رکعت باقی

ص: 216

است و هر چه نمازش را تکرار می کند باز همین (شک و وسواس) را دارد چه کند؟

فرمود: شیطان خبیث را با شکستن نماز خود و تکرار آن به طمع نیندازید و دیگر به او اجازه نفوذ، ندهید چرا که او دست بردار نیست بار دیگر با القائات خود ما را به وسوسه و شک می اندازد.

بنابراین به شک خود اعتنا نکنید وقتی که شما مکرر اعتنا نکردید او نیز مأیوس شده و به سراغ شما نخواهد آمد.

«أَتْمَا يُرِيدُ الْخَبِيثُ أَنْ يُطَاعَ فَإِذَا عُصِيَ لَمْ يَعُدْ إِلَى أَحَدِكُمْ» (1)

همانا شیطان ناپاک میخواهد از او اطاعت شود پس هرگاه از او اطاعت نشد دیگر به سوی شما باز نگردد.

همچنین افراط در عبادت موجب خستگی و بی میلی شده و روح شادابی را از انسان می گیرد و در نتیجه عبادت او را بی محتوا می سازد.

نمونه ی پنجم

به رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) خبر رسید که عده ای از شاگردان راستین ایشان در مقابل افراطهای عده ای راه تفریط پیش گرفته اند. آنها گوشت نمی خوردند، بوی خوش استعمال نمی کردند و ترک همسر و اهل و عیال نموده بودند و تنها به چند عبادت خشک رو آورده بودند. فرمود:

ص: 217

چه شده است که عده ای از امت، من گوشت نمی خورند و از بوی خوش استفاده نمی کنند و نزد همسران خود نمی روند.

«أَمَا إِنِّي آكِلُ اللَّحْمِ وَأَشْمُ الطَّيِّبِ وَ آتِي النِّسَاءَ فَمَنْ رَغِبَ عَنِّي فَلَيْسَ مِنِّي» (1)

آگاه باشید! من گوشت می خورم و از بوی خوش بهره مند می شوم و نزد همسرانم می روم. کسی که از شیوه ی من دوری کند از من نیست

به این ترتیب می بینیم راه صحیح و اصولی و نتیجه بخش همان راه اعتدال است و راه تقریط و افراط موجب انحراف ها و نتایج شوم و ویرانگر خواهد شد. در نتیجه زهد واقعی آن است که زاهد از مسیر اعتدال خارج نشود و کوشش کند دلش را وابسته به دنیا نکند، نه آنکه دستش از مال دنیوی خالی باشد.

هر که چون، صائب دل از گرد تعلق پاک کرد *** از دهن همچون صدف درج گهر می افکند (2)

دل بر جهان مبند که این نونها را *** از بهر سرزمین دگر سبز کرده اند (3)

ص: 218

1- کلینی، الکافی، ج 5، ص 496

2- صائب تبریزی؛ کلیات؛ ص 466

3- همان؛ ص 336

واژه «سخاوت» در اصل از «سخا» گرفته شده و «سَخَا النَّارَ وَيَسْخُوها» به این معنی است که خاکستر را از همیه آتش بزدايند تا بهتر بسوزد و روشن شود(1).

همان گونه که، آتش هم اطراف خود را روشن میکند و هم کانون سرد خانه را گرم می نماید و هم غذا را پخته و آماده برای خوردن می نماید سخاوت نیز موجب روشنائی و گرم کردن کانون خانواده ها و زمينه ساز بهره مندی بينوایان است. لذا در قرآن آمده است:

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»(2)

هرگز به [حقیقت] نیکوکاری نمی رسید، مگر آنکه از آنچه دوست می دارید [در راه خدا] انفاق کنید و آنچه انفاق می کنید

ص: 221

1- م، محمد (مترجم)؛ منجد الطلاب؛ ذیل سخا.

2- آل عمران(3)/92

خداوند از آن باخبر است.

در ادبیات عرب «بر» به معنی نیکوکاری توأم با توجه و از روی قصد و اختیار است و این نشانه‌ی شخصیت و روحانیت انسان می‌باشد.

جالب اینکه بر در آیه به طور مطلق ذکر شده و نشان می‌دهد که تا سخاوت و انفاق، نباشد انسان هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی‌رسد.

در قرآن هر چند کلمه‌ی سخاوت نیامده ولی این معنی با تعبیرهایی مانند ترک، بخل ستایش انفاق و بهره‌رسانی به دیگران که بیانگر همان معنی سخاوت است آمده. لذا در قرآن در وصف بندگان خالص خدا می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»⁽¹⁾

آنها کسانی هستند که هرگاه انفاق، کنند نه اسراف می‌نمایند و نه سختگیری بلکه در میان این، دو حد اعتدال دارند.

باید توجه داشت که مرز بین سخاوت و اسراف بسیار باریک است. چه بسا افرادی به اسراف و بریز و پپاش که از گناهان کبیره است دست می‌زنند و آن را سخاوت می‌نامند. از این رو باید توجه داشت که سخاوت به معنی جود و بخشش به اندازه و در راه حق و عدالت است. سخاوت اگر از اندازه و از مرز حق خارج شود سر از اسراف بیرون آورده و مذموم خواهد بود بر همین اساس امام حسن

ص: 222

عسکری (علیه السلام) فرموده:

«إِنَّ لِلسَّخَاءِ مِقْدَارًا فَإِنْ زَادَ عَلَيْهِ فَهُوَ سَرَفٌ» (1)

همانا سخاوت دارای اندازه ای، است که اگر از آن اندازه گذشت اسراف است.

ناگفته نماند که سخاوت معمولاً به معنی دست و دل باز بودن در بذل و بخشش است. ولی مطابق پاره ای از، روایات به معنی حالت و بی اعتنایی به اموال دیگران نیز به کار رفته است.

علی (علیه السلام) فرمودند:

«إِنَّ سَخَاءَ النَّفْسِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ، لَأَفْضَلُ مِنْ سَخَاءِ الْبَدْلِ» (2)

سخاوت و بلند نظری و بی اعتنایی انسان نسبت به دیگران از سخاوت در بذل و بخشش برتر است .

در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) آمده است:

«السَّخَاءُ خُلُقُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ» (3)

سخاوت اخلاق بزرگ الهی است .

در واقع تمام سخاوت ها در وجود ذی جود پروردگار متجلی است، زیرا هرچه داریم از اوست. نعمت های گوناگون زمین و آسمان

ص: 223

1- مجلسی محمد باقر؛ بحار ج 75، ص 377

2- محمدی ری، شهری محمد؛ میزان الحکمه ص 1619/448

3- هندی علاءالدین علی الممتقی بن حسام الدین؛ کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال؛ ج 6، ص 15926/373

و حیات وجود ما، همه از اوست و هر جا سخاوتی هست از او سرچشمه گرفته است زیرا اگر او مواهبی به ما نمی بخشید ما توان بخشش را نداشتیم حتی صفت جود و بخشش نیز از مواهب اوست .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

سخاوت از اخلاق انبیا است و ستون ایمان است و هیچ فرد با ایمانی وجود ندارد مگر اینکه با سخاوت است و هیچ سخاوتمندی وجود ندارد مگر اینکه دارای یقین و همت عالیه ، است زیرا ، سخاوت شعاع نور یقین است و آن کس که بداند چه چیزی را قصد ، کرده آنچه را که بذل نموده در نظرش کم اهمیت است . (1)

از این حدیث استفاده می شود که این صفت والا- بعد از ذات پاک الهی که مبدأ سخاوت است در وجود انبیا نشانه ی ایمان و یقین آنهاست .

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان (علیه السلام) آمده است :

«تَحَلُّ بِالسَّخَاءِ وَالْوَرَعِ فَهُمَا حُلِيَّةُ الْإِيْمَانِ وَأَشْرَفُ خِلَالِكَ» (2)

به سخاوت و ورع خود را بیارای که این دو آرایش ایمان و برترین صفات توست .

ص: 224

1- مجلسی محمد باقر؛ بحار؛ ج 68 ص 355

2- تمیمی، آمدی عبدالواحد بن محمد غرر الحکم و دررالکلم؛ ص 8467/376

و عنه (عليه السلام):

«السَّخَاءُ ثَمَرَةُ الْعَقْلِ» (1)

سخاوت میوه ی درخت عقل می باشد .

آثار و پیامدهای سخاوت

آری! سخاوت در عین اینکه ثمره ی درخت عقل است بر عقل و خرد انسان می افزاید عقل می گوید: دلیل ندارد که انسان با زحمت زیاد اموال فراوانی تهیه کند و آن را برای بازماندگان بگذارد و خودش به وسیله ی ، آن جلب ثواب و کسب آبرو نکند .

از سوی دیگر سخاوت گروهی از اندیشمندان را گرد انسان جذب می کند و آنها می توانند بر فکر و عقل و دانش او بیفزایند.

همچنین سخاوت فاصله طبقات مختلف جامعه را کم می کند و از این طریق ناهنجاری های ناشی از فاصله طبقاتی را از بین برد و کاهش می دهد .

آتش کینه های محرومان را خاموش می کند و حس انتقام جویی را در آنان تضعیف می نماید و از این طریق پیوندهای اجتماعی را محکم می سازد .

سخاوت مدافعان انسان را زیاد می کند و آبروی او را محفوظ

ص: 225

می دارد و دشمنان و بدخواهان را عقب می راند .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این باره می فرماید :

«الْجُودُ حَارِسُ الْأَعْرَاضِ»⁽¹⁾

جود و بخشش آبروی انسان را حفظ می کند.

دیگر اینکه جود و سخاوت آثار معنوی فوق العاده ای نیز دارد به همین علت جود و بخشش از صفات انبیاء شمرده شده و همان گونه که در روایات آمده شعاع نور یقین است. حتی اگر این فضیلت در افراد بی ایمان باشد به حال آنها مفید و سودمند است.

در حدیثی آمده است که خداوند متعال به حضرت موسی (علیه السلام) وحی نمود :

«لَا تَقْتُلُ السَّامِرِيَّ فَإِنَّهُ سَخِي»⁽²⁾

سامری را به قتل ،مرسان زیرا او مرد سخاوتمندی است.

درست است که سامری منشأ فساد عظیمی در بنی اسرائیل شد و آیین بت پرستی را در میان آنها پایه نهاد و در انتها نیز زندگی را با خفت و ذلت و حقارت گذراند - که شاید مرگ بر آن زندگی ترجیح داشت - ولی با این همه به حضرت موسی (علیه السلام) وحی رسید که خون او را به خاطر سخاوتش نریزد .

ص: 226

1- تمیمی، آمدی عبدالواحد بن محمد؛ غرر الحکم و درر الکلم؛ 8532/378

2- کلینی، الکافی، ج 4، ص 41

از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نقل شده است که به فرزند حاتم طائی به نام عُدّی فرمود:

«دَفَعَ عَنْ أَيْبِكَ الْعَذَابُ الشَّدِيدُ لِسَخَاءِ نَفْسِهِ»(1)

عذاب شدید از پدرت به خاطر سخاوتش برداشته شد.

در ذیل همین، حدیث آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد گروهی از جنایتکاران یکی از جنگ ها را به قتل برسانند ولی یکی از آنها را استثنا کرد.

آن مرد تعجب کرد و گفت با این که گناه ما یکی است چرا مرا از میان آن جمعیت جدا کردی؟ حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمودند: خداوند به من وحی، فرستاد که تو سخاوتمند قوم خود هستی و من نباید تو را به قتل برسانم آن مرد با شنیدن این سخن ایمان آورد و شهادتین بر زبان جاری کرد. آری سخاوت آن مرد او را به بهشت رسانید.

از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نقل شده است:

شخص سخی را اهل آسمان ها دوست دارند و اهل زمین هم دوست دارند... در حالی که بخیل را اهل آسمان ها و زمین دشمن دارند.

(2)

ص: 227

1- مجلسی محمد باقر؛ بحار ج 68 ص 354

2- عاملی حر؛ وسائل الشیعه، ج 21، ص 544

نمونه ی دوم

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به طواف کعبه مشغول بود مردی را دید که پرده کعبه را گرفته و می گوید: خدایا به حرمت این خانه مرا بیمارز! حضرت پرسید گناهت چیست؟ او گفت من مردی ثروتمند هستم اما هر وقت فقیری به سوی من می آید و چیزی از من می خواهد گویا شعله آتشی به من رو می آورد .

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: از من دور شو! و مرا به آتش خود نسوزان سپس فرمود: اگر تو بین رکن و مقام (کنار کعبه) دو هزار رکعت نماز بگذاری و آن قدر گریه کنی که از اشکهایت نهرها جاری گردد ولی با خصلت بخل بمیری اهل دوزخ خواهی بود. (1)

نمونه ی سوم

روزی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پنج بار خرما برای مردی فرستاد. شخصی از روی اعتراض به آن حضرت گفت: او چیزی از تو تقاضا نکرد و انگهی یک بار برای او کفایت می کند حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) با تندی به او فرمود:

«لَا كَثْرَ اللَّهُ فِي الْمُؤْمِنِينَ ضَرْبَكَ، أَعْطَى أَنَا وَتَبَخَّلُ أَنْتَ» (2)

خداوند مثل تو را در میان، مؤمنان زیاد نکند من می بخشم ولی تو بخل می ورزی؟!!

ص: 228

1- جامع السعادت علامه نراقی، ج 2، ص 154

2- عاملی حر وسائل الشیعه؛ ج 6 ص 318

فقیری به محضر امام صادق (علیه السلام) آمد آن حضرت چهارصد در هم به او داد. او تشکر کرد و از آنجا رفت. امام به دنبالش فرستاد که بیا. او، آمد امام ننگین انگشتری به او داد و فرمود: این ننگین ده هزار درهم ارزش دارد. هنگامی که نیازمند شدی آن را به همین قیمت بفروش. او عرض کرد: چرا این مبلغ را با مبلغ اول یکجا به من ندادی و دویاره مرا احضار نمودی؟ امام

صادق (علیه السلام) از قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«خَيْرُ الصَّدَقَةِ مَا أَبْقَتْ غَنِيًّا» (1)

بهترین صدقه آن است که موجب بی نیازی انسان نیازمند گردد.

آری! یکی از اصول اخلاقی که در زندگی همه ی امامان به طور فراوان وجود داشته جود و سخاوت است. آنها در زندگی دست و دل باز بودند و با دست کرم و گشوده ی خود به بی نوایان و دوستان و نیازمندان به طور فراوان بذل و بخشش می کردند و در این راستا زندگی بسیاری را سامان بخشیدند.

ص: 229

«توکل» از ماده وکالت به معنی وکیل انتخاب نمودن و اعتماد بر دیگری کردن است. بدیهی است هر قدر وکیل توانایی بیشتر و آگاهی فزون تر داشته باشد شخص موکل احساس آرامش بیشتری می کند در برابر مشکلات و حوادث مقاوم می شود و از دشمنان نیرومند و خطرناک نمی هراسد در سختی ها خود را در بن بست نمی بیند و پیوسته راه خود را به سوی هدف ادامه

را می دهد. انسانی که بر خدا توکل، دارد هرگز احساس حقارت و ضعف نمی کند، بلکه با اتکا به لطف خدا و علم به قدرت بی پایان، او خود را پیروز و فاتح می بیند و حتی شکست های مقطعی او را مأیوس نمی سازد.

هرگاه توکل به مفهوم دقیق کلمه در جان انسان رشد نماید به یقین، امیدآفرین نیروبخش و تقویت کننده اراده و سبب تحکیم مقاومت و پایداری خواهد بود.

توگویی توکل جامی است که مهر الهی بر آن زده شده و مهر آن باز نمی شود مگر با اعتماد و توکل به پروردگار. «کمترین حد توکل

آن، است که از مقدرات خود پیش از وقت زیاده از مقدر که تقسیم شده کوشش نکند. حقیقت توکل به ایثار واگذاری آموزش به حق است و متوکل اگر توجهش به علت حقیقی یعنی خدا باشد (نه آن تلاش و حرکت) مانع از رسیدن به حقیقت توکل است. توکل به حرف لفظ و ادعا محقق نمی شود. بلکه امر باطنی است که آن کلید ایمان است و با وداع همه ی آرزوها متوکل به حقیقت توکل می رسد» (1).

در بسیاری از آیات قرآن مجید و روایات اسلامی و سرگذشت انبیا و صالحان و در مکتب علمای اخلاق و ارباب سیر و سلوک از مسأله ی توکل به عنوان یک فضیلت مهم اخلاقی که بدون آن نمی توان به مقام قرب الهی رسید یاد شده است.

«وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» (2)

و هرکس [در هر امری] بر خدا توکل کند خدا او را کفایت خواهد کرد. همانا امر خدا [بر همه ی عالم] نافذ و رواست و بر هر چیز قدر و اندازه ای مقرر داشته است.

«فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (3)

هرگاه عزم کاری کردی بر خدا توکل کن که خدا آنان را که بر او اعتماد کنند دوست دارد.

ص: 234

1- تذكرة الحقائق، ص 72

2- طلاق (65)/3

3- آل عمران (3)/159

در حدیثی از رسول خدا آمده است :

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (1)

کسی که دوست دارد قوی ترین مردم باشد بر خدا توکل کند .

در حدیث دیگری از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آمده است:

«التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ نَجَاةٌ مِنْ كُلِّ سُوءٍ» (2)

توکل بر خدا سبب نجات از هر بدی می شود .

امام صادق (علیه السلام) در تعبیر دیگری می فرماید :

«إِنَّ الْغِنَى وَالْعِزَّ يَجُولَانِ فَإِذَا ظَفِرَا بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ أُوطِنَا» (3)

توانگری و عزت پیوسته در حرکتند هنگامی که به محل توکل ، برسند آنجا را وطن خود می کنند.

در روایتی دیگر از امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) آمده است که فرمود:

«مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ هَانَتْ لَهُ الصَّعَابُ وَتَسَهَّلَتْ عَلَيْهِ الْأَسْبَابُ» (4)

کسی که بر خدا توکل کند سختی ها در برابر او خاضع و اسباب برای او سهل و آسان می گردد .

ص: 235

1- هندی، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین؛ کنز العمال في سنن الاقوال والافعال؛ ج 3، 5686/1011

2- مجلسی محمد باقر؛ بحار ج 75، ص 79

3- کلینی، الکافی، ج 2، ص 56

4- تمیمی آمدی عبدالواحد بن محمد؛ غرر الحکم و درر الکلم؛ ص 3888/197

چگونه چنین چیزی، نباشد در حالی که «مسبب الاسباب» ذات پاک خداست و همه چیز سر به فرمان او دارد.

در سخنی دیگر از همان حضرت به این نکته اشاره شده است که توکل نه تنها در عوامل برونی اثر می‌گذارد که در درون انسان نیز مؤثر است و او را از چنگال وسوسه‌ها و شبهات نجات می‌دهد فرمود:

«مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ أَضَاءَتْ لَهُ الشَّبَهَاتُ» (1)

کسی که توکل بر خدا کند شبهات برای او روشن می‌شود.

شکوه و عظمت این فضیلت بزرگ انسانی یعنی توکل بر خدا در احادیث ذکر شده به قدری آشکار است که ما را از هرگونه توضیح بیشتری بی‌نیاز می‌سازد. از دست دادن توکل و وابستگی مطلق به دیگران صفت رذیله‌ای است که انسان را از اوج عزت و افتخار و قدرت و استقلال به پایین می‌کشد و از او فردی ضعیف و ناتوان می‌سازد که قادر به هیچ کار مهمی نیست.

کوتاه سخن اینکه: توکل مفهوم بسیار ظریف و دقیقی دارد که انسان را از غرق شدن در غم‌ها و تجملات دنیا و دل بستن به غیر خدا و آلودگی به شرک باز می‌دارد.

انسان باید با کمال قدرت از هرگونه وسیله‌ی مادی برای پیروز شدن بر مشکلات بهره‌گیرد و موانع را از سر راه خود بردارد و با این

ص: 236

حال متکی به لطف پروردگار و قدرت بی پایان او باشد و پیروزی را از او بداند نه غیر او!

در حدیثی از حضرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که از جبرئیل سؤال کردند:

«مَا التَّوَكَّلُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»

توکل بر خداوند بزرگ چیست؟

عرض کرد:

«الْعِلْمُ بِأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّهُ وَلَا يَنْفَعُ وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ وَإِسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ...»

حقیقت، توکل علم و آگاهی به این است که مخلوق نمی تواند زیانی برساند و نه سودی و نه چیزی ببخشد و نه از چیزی باز، دارد و (دیگر) یأس از خلق است. (یعنی همه چیز را از سوی خدا و به اذن و فرمان او بداند).

جبرئیل سپس فرمود: هنگامی که بنده خدا چنین، باشد جز برای خدا عملی انجام نمی دهد و امید و مونسسی جز خدا ندارد و به هیچ کس جز خدا دل نمی بندد این است حقیقت توکل (1).

در حدیث دیگری، آمده که از امام معصوم پرسیدند توکل چیست؟ فرمود:

ص: 237

توکل این است که از غیر خدا نترسی .

از این تعبیرات به خوبی استفاده میشود که روح توکل انقطاع الی الله (یعنی بریدن از مخلوق و پیوستن به خالق) است و آن کس که دارای این روحیه نباشد به حقیقت توکل نایل نشده است.

در روایت دیگری علی بن مؤید می گوید از امام کاظم (علیه السلام) تفسیر آیه ی «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» را پرسیدم فرمود :

«التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ دَرَجَاتٌ مِنْهَا أَنْ تَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ فِي أُمُورِكَ كُلِّهَا فَمَا فَعَلَ بِكَ كُنْتَ عَنْهُ رَاضِيًا تَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَأْلُوكَ خَيْرًا وَفَضْلًا وَتَعْلَمُ أَنَّ الْحُكْمَ فِي ذَلِكَ لَهُ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ بِتَقْوِيضِ ذَلِكَ إِلَيْهِ وَثِقْ بِهِ فِيهَا وَفِي غَيْرِهَا» (2)

توکل بر خدا دارای مراتب گوناگون است. از جمله درجات توکل آن است که در تمام امورت بر خدا توکل کنی و از آنچه خدا نسبت به تو انجام داده راضی باشی و بدانی که خدا جز خیر و فضیلت برای تو نمی خواهد و نیز بدانی که در تمام این امور اختیار با اوست. پس با واگذار کردن امور به خدا بر او توکل داشته باش .

ص: 238

1- همان؛ ج 68 ص 142

2- کلینی، الکافی، ج 2، ص 65

خلاصه این که انسان همه چیز را باید از خدا داشته و خود را وابسته به قدرت لایزال او بداند و با این، پیوند همچون قطره ای که به دریا می پیوندد چون سیل عظیمی ببیند که می تواند بر مشکلات غلبه کند .

مرحوم نراقی در این باره می گوید:

هم حیات از او بود هم مرگ از او *** بینوایی زونوا و برگ از او

درد از او باشد و درمان از او *** هم علاج سینه ی سوزان از او

عزت از او ذلت و خواری از او *** صحت از او رنج و بیماری از او

غصه از او غم از او شادی از او *** هم خرابی زو و آبادی از او

محنت از او رنج از او راحت از او *** فقر از او و گنج از او ذلت از او

می نجنبند ذره ای بی امر او *** جملگی مرهون لطف و قهر او (1)

اینک جا دارد نمونه هایی از زندگانی توکل کنندگان به خدا را که در رأس آنها پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) می باشند یادآور شویم.

به امید اینکه روح توکل در ما قوی تر و این شجره طیبه در وجود ما باورتر شود.

نمونه ی اوّل

در زمان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) مردی همیشه متوکل به خدا بود و برای تجارت از شام به مدینه می آمد. روزی در راه دزدی از اهالی شام سوار بر اسب بر سر راه او آمد و شمشیر کشید .

تاجر گفت: ای سارق هرگاه مقصود تو مال من است بیا بگیر و از

ص: 239

قتل من در گذر. سارق گفت: قتل تو لازم است. اگر تو را نکشم مرا به حکومت معرفی می کنی. تاجر گفت: پس مرا مهلت بده تا دو رکعت نماز بخوانم. سارق او را امان داد تا نماز بخواند.

تاجر مشغول نماز شد و پس از آن دست به دعا بلند کرد و گفت: بار خدایا! از پیامبر (صلی الله علیه و آله) توشنیدم هرکس توکل کند و نام تو را ذکر نماید در امان باشد. من در اینجا یآوری ندارم و به کرم تو امیدوارم. چون این کلمات را بر زبان جاری ساخت و خود را به دریای توکل افکند دید سواری بر اسب سفیدی نمودار شد، و سارق با او درگیر شد آن سوار به یک ضربه او را کشت و به نزد تاجر آمد و گفت: ای متوکل! دشمن خدا را کشتم و خدا تو را از دست او خلاص نمود.

تاجر گفت: تو کیستی که در صحرا به داد من غریب رسیدی؟

گفت: من توکل تو هستم که خدا مرا به صورت ملکی در آورده. در آسمان بودم که جبرئیل به من ندا داد صاحب خود را در زمین دریاب و دشمن او را هلاک نما.

الآن آمدم و دشمن تو را هلاک کردم. سپس سوار غایب شد.

تاجر به سجده افتاد و خدای را شکر کرد و به فرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله) در باب توکل اعتقاد بیشتری پیدا کرد.

پس تاجر به مدینه آمد و خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله)

نمونه ی دوم

«حماد بن حبیب کوفی» گفت: سالی برای انجام حج با عده ای بیرون شدیم همین که از جایگاههایی به نام «زباله» کوچ کردیم بادی سهمگین و سیاه وزید. باد به اندازه ای شدید بود که قافله را از هم متفرق ساخت. من در بیابان سرگردان ماندم تا خود را به زمینی که از آب و گیاه خالی بود رساندم. تاریکی شب مرا گرفت. از دور درختی به نظرم رسید. نزدیک آن رفتم. جوانی را دیدم با جامه های سفید که بوی مشک از او می وزید. او به طرف آن درخت آمد. با خود گفتم این شخص یکی از اولیای خدا باشد! ترسیدم اگر مرا ببیند به جای دیگری برود لذا خود را پوشیده داشتم. او آماده ی نماز شد و اوّل دعا کرد. (یا مَنْ حَارَ كُلَّ شَيْءٍ مَلَكُوتاً...) آنگاه وارد نماز شد. من به او نزدیک شدم چشمه ی آبی دیدم که از زمین می جوشید وضو ساختم و پشت سرش به نماز ایستادم. در نماز چون به آیه ای می گذشت که در آن وعده یا وعید بود با ناله و آه آن آیه را تکرار می کرد. شب روی به نهایت گذشت. جوان از جای خود

حرکت نمود و به راز و نیاز مشغول شد ترسیدم از نظر غایب شود نزدش رفتم و عرض کردم تو را سوگند می دهم به آن کسی که

ص: 241

خستگی را از تو گرفته و لذت تنهایی در کامت قرار داده بر من ترحم، نما که راه گم کرده ام و آرزو دارم به کردار تو موفق شوم.

فرمود: اگر به راستی بر خدا توکل می کردی گم نمی شدی اینک دنبالم بیا. به کنار درخت رفت و دست مرا گرفت و با (طَيِّ الْأَرْضِ) مرا به جایی آورد. صبح طلوع کرده بود فرمود: مژده باد تو را به این مکان که مکه است! در همین حین بود که صدای حاجیان را شنیدم. عرض کردم تو را سوگند می دهم به آن کسی که به او در قیامت امیدواری بگو کیستی؟ فرمود: اکنون که سوگند دادی من علی بن الحسین (زین العابدین) هستم. (1)

آری! هرگاه در امور و داستان های متوکلین به خوبی اندیشه کنیم متوجه این حقیقت می شویم که همه چیز از ناحیه خداست و تنها باید بر او توکل کرد.

«وَإِنْ يَمْسَكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (2)

هرگاه خداوند [برای آزمایش یا کیفر گناه] زیانی به تو، رساند هیچ کس جز او آن را برطرف نمی سازد و اگر اراده ی خیری بر تو، کند هیچ کس نمی تواند مانع فضل او شود به هر کس از بندگانش خواهد [شایسته، بداند هر چیزی را] می رساند و او

ص: 242

1- مجلسی محمد باقر؛ بحار ج 11، ص 24.

2- یونس (10)/ 107

آمرزنده مهربان است.

ایمان به این واقعیتها انسان را به حقیقت «توکل» نزدیک می سازد و او را در زمره متوکلان حقیقی قرار می دهد.

در این جا حسن ختام کلام را روایتی از رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) قرار می دهیم. ایشان در شب معراج از خداوند سؤال کردند.

ای خداوند متعال! کدام اعمال افضل است؟

خداوند فرمودند: در نزد من هیچ عملی با فضیلت تر از این دو چیز نیست:

1. که بنده ام بر من توکل کند

2. و بر هر چه که من برایش قسمت کرده ام راضی باشد (1)

ص: 243

1- عاملی حر کلیات حدیث قدسی ص 343

یکی از ویژگیهای مهم در زندگی ائمه معصومین (علیه السلام) اصل «صبر و استقامت» است به طوری که آن بزرگواران اسوه ی صبر و مقاومت در زندگی بودند .

آری! زندگی انسان در دنیا آمیخته با مشکلات عجیب است که اگر در مقابل آن بایستد و شکیبایی و مقاومت به خرج دهد به یقین پیروز خواهد شد و اگر ناشکیبایی کند و در برابر حوادث زانو زند هیچگاه به مقصد نخواهد رسید.

منظور از «صبر» همان استقامت در برابر مشکلات و حوادث گوناگون، است که نقطه ی مقابل آن «جزع» و بی تابی از دست دادن مقاومت و تسلیم شدن در برابر مشکلات است. باید مدنظر داشت که علاوه بر زندگی مادی در زندگی معنوی نیز این مسأله وجود دارد.

اگر انسان در برابر نفس سرکش و هوا و هوس ها و زرق و برق

دنیا و جاذبه های گناه ایستادگی نکند و در طریق « معرفه الله » و اطاعت فرمان او با مشکلات ، نجنبند هرگز به جایی نمی رسد.

از این رو علمای علم اخلاق صبر را به سه دسته تقسیم می کنند :

صبر بر طاعت؛ یعنی شکیبایی در برابر مشکلاتی که در راه انجام اوامر الهی وجود دارد.

صبر بر معصیت؛ یعنی ایستادگی در برابر انگیزه های نیرومند و محرک گناه .

صبر بر مصیبت؛ یعنی پایداری در برابر حوادث تلخ و ناگوار و عدم برخورد انفعالی و ترک جزع .

«صبر» از مهمترین ارکان ایمان است امیر مؤمنان (علیه السلام) موقعیت صبر در برابر ایمان را همانند موقعیت سر نسبت به بدن می دانند (1). در قرآن مجید نیز کمتر موضوعی به اندازه ی صبر مورد تأکید قرار گرفته است در کتاب الهی بیش از صد بار از واژه صبر و استقامت با تغییرات گوناگون سخن به میان آورده که بیش از ده مورد آن به شخص پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) اختصاص دارد.

قرآن برای صابران اجر فراوانی قائل شده است.

«إِنَّمَا يُؤْفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (2)

ص: 248

1- ر.ک: طبرسی علی بن حسن؛ مشکاه الانوار؛ ص 24 و نیز نهج البلاغه حکمت 82

2- زمر (39)/10

به درستی که صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می دارند .

و کلید ورود به بهشت صبر و استقامت شمرده شده است جایی که می فرماید:

«سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»⁽¹⁾

سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتان! چه نیکو است آن سرای جاویدان!

در شأن و اهمیت، صبر روایات بسیاری از طریق اهل بیت (علیه السلام) وارد شده است و این مطلب بیانگر اوج ارزش صبر و استقامت است لذا ما به عنوان نمونه به چند حدیث بسنده می کنیم.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«الصَّبْرُ خَيْرٌ مَّرْكَبٍ مَا رَزَقَ اللَّهُ عَبْدًا خَيْرًا لَهُ وَلَا أَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ»⁽²⁾

صبر بهترین مرکب سواری است. خداوند هیچ بنده ای را به چیزی بهتر و گسترده تر از صبر روزی نداده است.

تعبیر به بهترین مرکب در این حدیث شریف به این علت است که صبر وسیله ی رسیدن به همهی سعادت ها و خوشبختی ها است و انسان بدون صبر به هیچ مقامی در دنیا و آخرت نمی رسد! رسول

ص: 249

1- رعد (13)/24

2- محمدی ری، شهری محمد؛ میزان الحکمه؛ ج 6 ص 10025/2958.

خدا (صلی الله علیه و آله) در تعبیر زیبای دیگری فرمود :

«الصَّبْرُ كَنْزٌ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ»⁽¹⁾

صبر گنجی از گنج های بهشت است.

دلیل این سخن با نقل حدیثی از امیر مؤمنان (علیه السلام) به وضوح روشن می شود :

«الصَّبْرُ عُونَ عَلَى كُلِّ أَمْرٍ»⁽²⁾

صبر و شکیبایی به پیشرفت هر کار (مهمی) کمک می کند .

زیرا همان گونه که می دانید در نظام زندگی بر سر راه هر کار مهمی موانعی قرار دارد که عبور از آنها فقط با نیروی صبر و شکیبایی ممکن است .

باز در حدیث دیگری از امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است :

«إِنْ صَبَرْتَ أَذْرَكَتْ بِصَبْرِكَ مَنَازِلَ الْأَبْرَارِ وَإِنْ جَزَعْتَ أَوْرَدَكَ جَزَعَكَ عَذَابَ النَّارِ»⁽³⁾

اگر صبر کنی به خاطر صبر ، خود به مقامهای ابرار و نیکوکاران می رسی و اگر صبر ، نکردی این بی صبوری تو را در عذاب دوزخ وارد می کند .

ص: 250

1- کاشانی مولی محسن محجه البيضاء في تهذيب الاحياء؛ ج 7، ص 107.

2- جامع الحاديث الشيعه، ج 14، ص 253

3- تمیمی، آمدی عبدالواحد بن محمد غرر الحكم و دررالکلم؛ ص 6363/284

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) درباره ی اجر و پاداش الهی در برابر بلاها و حوادث تلخ زندگی آمده است:

«مَنْ ابْتَلِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِبَلَاءٍ فَصَبَرَ عَلَيْهِ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ أَلْفِ شَهِيدٍ» (1)

هر کس از مؤمنان به بلایی گرفتار شود (و) شکیبایی را از دست ندهد پاداش هزار شهید دارد .

اندیشه و اندوه و غم رنج تعب درد و الم *** هر یک نهد دو قدم با حکم و فرمان می رسد

اینها بخش مختصری از احادیثی بود که درباره ی اهمیت صبر انسان ها و پاداش شکیبایان وارد شده است.

من از مفصل این قصه مجملی گفتم *** تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

آثار و پیامدهای صبر

زندگی دنیا بنا به طبیعتی که دارد همواره پر است از موانع و مشکلات و آفات. در مسیر انجام «بایدها» و «نبایدها» اغلب مشکلاتی است که اگر انسان از آنها نگذرد به مقصود نمی رسد؛ در ضمن همیشه آفات و مصایبی در کمین نعمت ها است که باعث از دست دادن آنها می شود مصایبی در اموال و انفس و عزیزان و

ص: 251

دوستان و مواهب دیگر! انسان بدون صبر و استقامت هم در جهات مثبت به جایی نمی رسد و هم در برابر عوامل منفی و مصایب و آفات قادر به ایستادگی نیست.

به همین دلیل کلید اصلی پیروزی ها صبر و شکیبایی است و از آن جا که دین مجموعه ای از باید و نبایدهاست، اصلاحات و ترک معاصی بدون صبر و استقامت بقا و دوامی ندارد لذا

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید :

«عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ»⁽¹⁾

بر شما باد صبر و استقامت کردن؛ زیرا صبر نسبت به ایمان همانند سر نسبت به بدن است.

در حدیث دیگر از علی (علیه السلام) نقل شده است

«مَنْ رَكَبَ مَرَكَبَ الصَّبْرِ اهْتَدَى إِلَى مَيْدَانِ النَّصْرِ»⁽²⁾

کسی که بر مرکب صبر و شکیبایی سوار شود به میدان پیروزی پای می نهد .

باز از همان امام بزرگوار آمده است

«مِفْتَاحُ الظَّفَرِ لُزُومُ الصَّبْرِ»⁽³⁾

ص: 252

1- نهج البلاغه حکمت 82

2- الکراچکی ابی الفتح محمد بن علی کنز الفوائد؛ ص 58

3- تمیمی، آمدی عبدالواحد بن محمد؛ غرر الحکم و دررالکلم؛ ص 633/283

کلید پیروزی داشتن صبر و شکیبایی است

صبر و ظفر دوستان قدیمند *** بر اثر صبر نوبت ظفر آید (1)

از سوی دیگر افراد کم صبر و استقامت بسیار زود آلوده می شوند زیرا گناه جاذبه های نیرومندی برای نفس سرکش انسانی دارد و اگر مقاومت شدیدی در انسان نباشد ایستادگی در برابر آن جاذبه ها ممکن نیست در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است :

«كَمْ مِنْ صَبْرٍ سَاعَةً قَدْ أُورِثَتْ فَرَحًا طَوِيلًا وَ كَمْ مِنْ لَذَّةٍ سَاعَةً قَدْ أُورِثَتْ حُزْنَ طَوِيلًا» (2)

بسیار اتفاق افتاده که یک ساعت صبر و شکیبایی سبب شادی طولانی شده است و چه بسیار لذت کوتاهی در یک ساعت غم و اندوه طولانی به بار آورده است.

ممکن است در طول زندگی انسان گرفتار خسارت ها و زیان های مادی یا اجتماعی و یا معنوی شود بطور مثال در مورد مرگ نزدیکان باید گفت که چنان نیست که دوستان و خویشاوندان همه

با هم متولد شوند و همه با هم بمیرند بعضی زودتر و بعضی دیرتر چشم از جهان می پوشند. آنها که زودتر می روند بازماندگان را به داغ و فراق خود مبتلا میسازند. اگر انسان صبور نباشد به زودی

ص: 253

1- حافظ

2- مجلسی محمد باقر؛ بحار ج 68 ص 91

سلامتش را از دست می دهد از همه چیز زندگی مأیوس می شود و دست و دلش از کار می ماند.

آری اصبر است که با وجود تمام این حوادث ناگوار به روح و قلب انسان توانایی ادامه ی حیات می دهد.

در روایات، سابق بیان شد که امام صادق (علیه السلام) ثواب شکیبایی شیعیان در برابر مصیبت ها و گرفتاری ها را برابر با پاداش هزار شهید دانسته اند که این امر نشانگر همین معنی است.

خلاصه این که درباره ی اهمیت صبر و نقش آن در پیشبرد دین و، دنیا هر چه بیان شود کم است. به همین دلیل تعبیرات بسیار ارزشمندی را که در روایات اسلامی درباره ی صابران آمده است نباید مبالغه پنداشت .

«إِنَّهُ مَنْ صَبَرَ نَالَ بِصَبْرِهِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ، وَ دَرَجَةَ الشَّهِيدِ الَّذِي ضَرَبَ بِسَيْفِهِ قَدَامَ مُحَمَّدٍ» (1)

هر کس صبر و شکیبایی، کند به خاطر آن به مقام روزه داران شب زنده دار می رسد و درجه شهیدی را که در پیشاپیش پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به دفاع پرداخته و شربت شهادت نوشیده است به دست می آورد .

کلید صبر کسی را باشد اندر دست *** هر آینه در گنج مراد بگشاید

ص: 254

به شام تیره محنت بسازد و صبر نما *** که عاقبت سحر از پرده روی بنماید

نمونه هایی از صبر و استقامت اهل بیت (علیهم السلام)

اختران ولایت الگوهای صبر و مقاومت در زندگی بوده اند. آنها لحظه ای در مصایب و حوادث تلخ زندگیشان بی صبری و جزع نکرده اند. در اینجا چند نمونه از این فرازها را ذکر می کنیم. باشد که در پرتو این داستان ها درس صبر و استقامت بیاموزیم و آن را در زندگی عملی به کار ببریم.

نمونه ی اول

پس از رحلت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و شهادت جان گداز حضرت زهرا (سلام الله) زندگی بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) بسیار سخت و ناگوار شد. به خصوص نامهربانی های مردم و سیاست و حکومت آن زمان رنج بزرگی بر امام نهاده بود. آن جناب تدبیر امور را در پرتو صبر و استقامت دانستند و با این شیوه زندگی خود را ادامه دادند.

«فَرَأَيْتُ أَنْ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا، أَحْجَى، فَصَبْرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَدَى وَفِي الْحَلْقِ شَجَاً»⁽¹⁾

ص: 255

1- نهج البلاغه، خطبه ی 3.

سرانجام دیدم صبر و شکیبایی به عقل و خرد نزدیک تر است از این رو صبر کردم با اینکه [بر اثر فشار حوادث تلخ] همچون کسی بودم که خاشاک چشمش را پر کرده و، استخوان راه گلویش را گرفته است».

و نیز فرمود

«وَصَبْرٌ مِنْ عَظْمِ الْغَيْظِ عَلَى أَمْرٍ مِنَ الْعَلَقَمِ وَالْمِ لِقَلْبٍ مِنْ وَخْزِ الشَّفَارِ»⁽¹⁾

و با فرو خوردن، خشم در امری که از حنظل تلخ تر و از تیزی دم شمشیر برای قلب دردناک تر بود صبر نمودم.

نمونه ی دوم

روزی رسول خدا با امیر مؤمنان (علیه السلام) به سوی مسجد قبا می رفتند. در راه به بوستانی خرم برخوردند علی (علیه السلام) عرض کرد یا رسول الله (صلی الله علیه و آله)! بوستان خوبی است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بوستان تو در بهشت از این بهتر است! از آن بوستان گذشتند و از هفت بوستان دیگر نیز رد شدند و همین، کلام میان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) رد و بدل شد. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را در آغوش کشید و زار زار بگریست و حضرت علی هم گریست. حضرت علی (علیه السلام) علت گریه را جویا شدند پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

به یاد کینه هایی افتادم که در سینه های این مردم از تو جای

ص: 256

گرفته است. پس از وفات من آن کینه ها آشکار می شود. حضرت پرسید: یا رسول الله من چه باید بکنم. فرمود: صبر و شکیبایی. اگر صبر نکنی بیشتر به مشقت خواهی افتاد. عرض کرد: آیا بر هلاکت دینم می ترسی؟ فرمود حیات تو در صبر است (1).

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«كَانَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) إِذَا أَهَالَهُ امْرُؤٌ فَرَّغَ قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» (2)

هرگاه علی (علیه السلام) در برابر حوادث بسیار تلخ و شکننده قرار می گرفت برمی خواست و نماز می خواند و سپس این آیه از سوره ی بقره را تلاوت می کرد: از صبر و نماز یاری جوید.

نمونه ی سوم

مفضل بن عمر یکی از شاگردان برجسته ی امام صادق (علیه السلام) پسری به نام اسماعیل داشت که از دنیا رفت او در برابر این مصیبت بی تاب می کرد.

امام صادق (علیه السلام) فرزندش موسی بن جعفر (علیه السلام) را نزد او فرستاد و فرمود سلام مرا به مفصل برسان و به او بگو:

«أَنَا أُصِيبُ بِاسْمَاعِيلَ فَصَبِّرْنَا فَاصْبِرْ كَمَا صَبَّرْنَا إِنَّا إِذَا أَرَدْنَا

ص: 257

1- ابن شهر آشوب محمد بن علی؛ مناقب؛ ج 1، ص 322

2- کاشانی مولی، محسن؛ تفسیر صافی؛ ذیل آیه ی 45 سوره بقره، ص 111

أَمْرًا، وَ أَرَادَ اللَّهُ أَمْرًا سَلْمًا لِأَمْرِ اللَّهِ» (1)

همانا مصیبت (فرزندم) اسماعیل به ما رسید صبر، کردیم توهم مانند ما صبر کن ما هرگاه اراده ی کاری می کنیم و کنیم و خدا اراده ی دیگری، دارد تسلیم فرمان خدا می شویم.

نمونه ی چهارم

امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا در برابر سخت ترین و غم بارترین حوادث هرچه به شهادت نزدیکتر می شد چهره اش شادتر می گردید. یاران به همدیگر می گفتند: به چهره ی امام حسین (علیه السلام) بنگرید که نشان می دهد هیچ گونه باکی از مرگ ندارد امام حسین (علیه السلام) یاران را دل داری می داد و می فرمود: صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ ای فرزندان شرف و کرامت! صبور و بردبار باشید. (

«حمید بن مسلم» می گوید سوگند به خدا هرگز مرد مغلوب و گرفتاری مانند حسین (علیه السلام) را ندیدیم که فرزندان و خاندان و یارانش را کشته باشند و در عین حال دلاورتر و صبورتر و استوارتر و قوی تر از آن حضرت باشد. آن حضرت در لحظات شهادت نیز در

مناجاتش با خدا از صبر و استقامت می گفت و نرمی می کرد و می فرمود:

«صَبْرًا عَلَيَّ قَضَائِكَ يَا رَبِّ» (2)

پروردگارا! بر قضای تو صبر و استقامت می کنم.

ص: 258

1- طبرسی علی بن حسن؛ مشکاة الانوار؛ ص 20

2- مقرر عبد الرزاق الموسومی مقتل الحسين؛ ص 283

یکی از ویژگی‌ها و صفات برجسته‌ی همه‌ی پیامبران الهی و ائمه‌ی ائمه‌ی معصومین (علیه السلام) «اصل شجاعت»⁽¹⁾ است که دارای آثار درخشان اخلاقی، فرهنگی سیاسی و اجتماعی است. در این فصل به بررسی این اصل می‌پردازیم.

واژه‌ی شجاعت در اصل به معنی استواری و استحکام قلب و اراده در شرایط سخت و طاقت فرسا است بنابراین شجاعت یک امر قلبی است و در جان و اعماق روح انسان ریشه دارد.

شجاعت در فارسی به معنی دلاوری و دلیری است کسی که دلی پرتوان و نیرومند، دارد شجاع است که ضد آن ترسوئی و اضطراب است و از ناتوانی نفس و ضعف نفس سرچشمه می‌گیرد. در این باره امیرالمؤمنین در سخنی فرمود:

ص: 261

1- به ضم و فتح و کسر شین هر سه صحیح است (المنجد)

«شِدَّةُ الْجُبْنِ مِنْ عَجْزِ النَّفْسِ وَضَعْفِ الْيَقِينِ» (1)

ترس زیاد از ناتوانی نفس و ضعف یقین نشأت می گیرد .

باید توجه داشت که واژه ی شجاعت دارای ابعاد و اقسام وسیعی است و به معنی شجاعت بدنی و روحی و غیره هم می آید. شخصی از امام حسن (علیه السلام) پرسید: شجاعت چیست؟ آن حضرت در پاسخ فرمود:

«مُؤَافَقَةُ الْأَقْرَانِ، وَالصَّبْرُ عِنْدَ الطَّعَانِ» (2)

موافقت با دوستان مدارا با دشمنان

بنابراین شجاعت معنی وسیعی دارد که یک شعبه ی آن شجاعت بدنی و مقاومت جسمی است و با توجه به معنی اراده ی نیرومند، قلبی می توان در هر ارزشی که اراده ی قلبی موجب آن شده است، نفس شجاعت را تماشا کرد. از این رو امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود:

«أَسْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ» (3)

شجاع ترین انسان ها کسی است که بر هوای نفس خود پیروز گردد.

ص: 262

1- تمیمی، آمدی عبدالواحد بن محمد غرر الحکم و درر الکلم؛ ص 5662/263؛ غرر الحکم؛ ج 1، ص 150

2- حرانی حسن بن شعبه تحف العقول، ص 255

3- قمی عباس؛ سفینة البحار و مدینة الحکم و الاثار؛ ج 1، ص 689

و نیز فرمود:

«أَشَجَعُ النَّاسِ أَسْخَاهُمْ»⁽¹⁾

شجاع ترین انسانها سخاوتمندترین آنها است.

شجاعت از نظر قرآن و روایات

گرچه واژه ی شجاعت در قرآن، نیامده ولی این معنی با تعابیر دیگری نظیر، استقامت، صبر مقاومت و ثبات قدم بیان شده است.

به عنوان نمونه در قرآن می خوانیم:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ»⁽²⁾

محمد [صلی الله علیه وآله وسلم] فرستاده ی خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و محکم [نترس] می باشند.

در، قرآن از زبان حضرت لوط (علیه السلام) نقل شده که خطاب به کافران فرمود:

«لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ»⁽³⁾

ای کاش (و افسوس) در برابر شما قدرتی داشتم یا پشتیبان محکمی در اختیارم بود!

ص: 263

1- تمیمی، آمدی عبدالواحد بن محمد غرر الحکم و دررالکلم؛ ص 8453/375

2- فتح (48)/ 29

3- هود (11)/ 80

حضرت لوط (علیه السلام) آرزو می کند که دارای یاران شجاع و نیرومند باشد و با حمایت آنها بر دشمن پیروز گردد. امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرمود منظور از قوه همان

حضرت مهدی (علیه السلام) است و منظور از پشتیبان قوی 313 نفر از یاران حضرت می باشند. (1)

در قرآن خداوند در وصف، طالبوت نماینده شجاع حضرت اشموئیل پیامبر (علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» (بقره (2) آیه 247)

همانا خداوند طالبوت را بر شما برگزید و علم و (قدرت) چشم او را وسعت بخشید.

در این آیه شجاعت و قدرت بدنی، طالبوت در کنار علمش مورد ستایش خداوند قرار گرفته است.

نتیجه اینکه: انسان های شجاع و، نیرومند در قرآن حامیان قوی پیامبران شمرده شده اند و یاران راستین حضرت مهدی (علیه السلام) از شجاعت و شهامت فوق العاده ای برخوردار می باشند. لذا امیرالمؤمنین (علیه السلام) در تعریف شجاعت و مذمت ترس می فرماید:

«الشَّجَاعَةُ زَيْنُ الْجُبْنِ شَيْنٌ» (2)

ص: 264

1- الحسيني البحراني؛ البرهان في تفسير القرآن؛ ج 2، ص 228.

2- تمیمی آمدی عبدالواحد بن محمد غرر الحکم و دررالکلم؛ ص 5534/259 - غرر الحکم، ج 1، ص 141

شجاعت برای انسان زینت است و ترسویی برای انسان نکبت است.

و نیز میفرمایند

«اَحْذَرُوا الْجُبْنَ فَإِنَّهُ عَارٌ وَ مَنْقَصَةٌ»⁽¹⁾

از ترس پرهیزید زیرا ترس مایهی ننگ و نقصان است .

در حدیث دیگری حضرت علی (علیه السلام) دوستان خود را از مشورت با افراد ترسو نهی می کند چرا که ترس آنها را از آفات مشورت دانسته است. می فرماید :

«لَا تُشْرِكَنَّ فِي رَأْيِكَ جَبَانًا يُضْعِفُكَ عَنِ الْأَمْرِ وَيُعْظِمُ عَلَيْكَ مَا لَيْسَ بِعَظِيمٍ»⁽²⁾

هرگز با انسان ترسو مشورت، نکن چرا که تو را از کارهای مهم باز می دارد و موضوعات کوچک را در نظر تو بزرگ جلوه می دهد .

همین معنی در عهدنامه مالک اشتر به شکل دیگری مطرح شده است در جایی از آن عهدنامه امام (علیه السلام) مالک را از مشورت با بخیلان و ترسوها و حریصان نهی می کند.⁽³⁾

ص: 265

1- همان جا؛ 5660

2- همان؛ ص 10090/442

3- نهج البلاغه نامه ی 53

اینک نظر خوانندگان عزیز را به چند نمونه از مظاهر شجاعت پیشوایان اسلام جلب می‌کنم.

نمونه ی اول

یکی از ویژگی‌ها و امتیازهای روشن امام علی (علیه السلام) که دوست و دشمن به آن اعتراف داشتند شجاعت آن حضرت بود نبردهای قهرمانانه و پیروزمندانانه‌ی ایشان در جنگ‌های زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بعد از آن می‌باشد. امام در یکی از سخنان خود می‌فرماید:

«وَاللَّهِ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَيَّ قِتَالِي لَمَا وَلَّيْتُ عَنْهَا» (1)

سوگند به خدا! اگر همه‌ی عرب برای نبرد با من دست به یکدیگر بدهند پشت به آن نبرد ننمایم.

امام علی (علیه السلام) در پاسخ آنان که تأخیر جنگ در صفین را به خاطر ترس علی (علیه السلام) از مرگ نشان می‌دادند فرمود:

«أَمَّا قَوْلُكُمْ أَكُلَّ ذَلِكَ كَرَاهِيَةَ الْمَوْتِ؟ فَوَاللَّهِ مَا أَبَالِي دَخَلْتُ إِلَى الْمَوْتِ أَوْ خَرَجَ الْمَوْتُ إِلَيَّ» (2)

اما اینکه میگویند آیا [تأخیر در شروع جنگ] از ترس مرگ است؟ سوگند به خدا باک ندارم که به سوی مرگ بروم یا او به سوی من آید.

ص: 266

1- همان؛ نامه ی 45

2- همان؛ خطبه ی 55

نمونه ی دوم

مشركان در سال های آغاز، بعثت كودكان خود را وادار كرده به سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) سنگ پرانی كنند از این رو هرگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) از خانه اش بیرون می آمد

بچه های مشركان به سوی آن حضرت سنگ پرتاب می كردند.

علی (علیه السلام) كه در آن هنگام در سن نوجوانی بود، به سوی آنان حمله می كرد و آنان همانند گورخر وحشی كه از شیر فرار می كردند گریزان می شدند در این هنگام این آیه نازل شد :

كَانَهُمْ حُمْرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ * فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ. (1)

گویی گوره خرانی رمیده اند كه از (مقابل) شیری فرار كرده اند.

نمونه ی سوم

ماجرای عاشورا و جانبازیهای امام حسین (علیه السلام) و یارانش و گفتار آن حضرت در مراحل مختلف، بیانگر شجاعت بی نظیر امام می باشد .

همچنین هنگامی كه امام سجاد (علیه السلام) به صورت اسیر در مجلس ابن زیاد خون آشام در كوفه وارد شد گفت و گوی شدیدی بین آنها رخ داد، به طوری كه ابن زیاد خطاب به جلادان فریاد زد گردن او (امام سجاد) را بزنید. در این هنگام حضرت زینب (سلام الله) با فریادهای خود از كشتن امام

ص: 267

سجاد علیه السلام جلوگیری کرد امام زین العابدین (علیه السلام) خطاب به ابن زیاد فرمود: آیا مرا به مرگ تهدید می کنی؟

«أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَكِرَامَتُنَا مِنَ اللَّهِ الشَّهَادَةُ»

آیا نمی دانی که برای ما کشته شدن یک کار عادی و معمولی، است و کرامت و افتخار ما از جانب خدا شهادت است.

وقتی که ابن زیاد این منظره ی دلآوری و شجاعت امام سجاد (علیه السلام) و زینب (سلام الله) را مشاهده کرد گفت: دست از علی بن الحسین (علیه السلام) بردارید و او را برای زینب باقی بگذارید و باز گفت: تعجب می کنم از این پیوند محکم که زینب (سلام الله) دوست دارد همراه برادرزاده اش کشته گردد. (1)

نمونه ی چهارم

روزی مأمون با خوشحالی و شادی به محضر حضرت رضا (علیه السلام)، آمد و نامه ای را خواند که در آن از پیروزی لشکر و فتح یکی از بلاد، کابل سخن به میان آمد.

امام به مأمون گفت: آیا فتح یکی از قریه های شرک تو را شادمان ساخته است؟ مأمون گفت آیا چنین فتحی مایه ی شادی نیست؟

حضرت فرمود: ای رئیس مؤمنان! در مورد امت محمد (صلی الله علیه و آله) و مسئولیت و زمامداری که خداوند آن را در اختیارت

ص: 268

نهاده است از خدا بترس!

همانا تو امور مسلمانان را تباه ساخته ای؛ حکمرانی را به غیر خود واگذار نموده ای که در میان مسلمانان به غیر حکم خدا حکمرانی می کنند (تو با نصب فرمانداران نالایق و ستمگر حق مسلمانان بلاد را تباه نموده ای و اکنون به علت فتح آن قریه شادی می کنی) تو در این بلاد نشسته ای ولی خانه ی هجرت و محل فرود وحی [مدینه] را ترک نموده ای [بر اثر ظلم حکمرانان ستمگرت] به مسلمانان مهاجر و انصار ظلم می شود به طوری که مدت ها بر بینوایی و ستم دیدگی افرادی از آنها می گذرد و دسترسی به تو ندارند و کسی به درد آنها نمی رسد. از خدا بترس و به امور مسلمانان توجه داشته باش! آیا نمی دانی که زمام دار مسلمانان مانند ستون وسط خیمه است که هر کسی که در درون خیمه است اگر بخواهد می تواند آن ستون را بگیرد؟ تو نیز باید به مسلمانان این گونه نزدیک باشی و مردم به تو دسترسی داشته باشند و شکایت های خود را به تو برسانند...

بیانات امام به قدری قاطع بود که مأمون تسلیم شد و خود را آماده سفر به سوی عراق و سپس حجاز کرد ولی حوادثی پیش آمد که به این مقصود نرسید.....(1)

ص: 269

1- صدوق؛ عیون اخبار الرضا؛ ج 2، ص 160-161

یکی از اصول اخلاقی امامان (علیه السلام) که کمتر مورد بحث و توجه قرار گرفته «اصل تغافل» است که از مهم ترین اصل های اخلاقی آنهاست. و امروزه از دیدگاه روانشناسی و جامعه شناسی نقش به سزایی در آرامش روان و دوری جامعه از درگیری های ضد اخلاقی دارد. برای روشن شدن موضوع لازم است به بررسی چند مطلب در این رابطه پردازیم:

«تغافل» یعنی شخصی چیزی را می داند و از آن آگاهی دارد ولی از روی، مصلحت خود را غافل و بی خبر نشان می دهد و به گونه ای برخورد می کند که طرف مقابل تصور می کند که او از موضوع بی خبر است.

بر این اساس پیشوایان بزرگ اسلام در گفتار و عمل نسبت به این موضوع اشاراتی کرده اند. به طور مثال «تغافل» پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در بعضی از موارد آنچنان بود که باعث

خرده گیری بعضی از افراد ناآگاه می شد و آنها اعتراض می کردند به اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) خیلی سریع تحت تأثیر سخنان این و آن قرار می گیرد و اگر گفته شود فلان کس پشت سر شما چنین و چنان می گوید می پذیرد و به سراغ آن شخص می فرستد اما هنگامی که او قسم یاد می کند که چنین چیزی را نگفته ام سخن او را می پذیرد. قرآن مجید نیز به این مطلب اشاره می کند :

«وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ...» (1)

از آنها کسانی هستند که پیامبر [صلی الله علیه و آله وسلم] را آزار می دهند و می گویند: او آدم خوش باوری است. بگو به نفع شماست. او ایمان به خدا دارد و مؤمنان را تصدیق می کند و رحمت است برای کسانی از شما که دوست و دشمن به آن معترفند. آدم ساده اندیش و خوش باوری نبوده است، بلکه در بسیاری از موارد وظیفه خود را تغافل می دیده این تغافل مایه ی رحمت برای همه ی مؤمنان محسوب می شد .

در حدیث معروفی که از امام سجاد (علیه السلام) نقل شده است پیرامون تغافل می فرمایند:

همانا سامان یافتن همه امور دنیا در دو جمله است :

ص: 274

«.. إِصْلَاحُ شَأْنِ الْمَعَاشِ مِثْلُ مِكَيَالٍ ثُلَاثَةَ فِطْنَةٍ وَ ثُلَاثَةَ تَعَاْفُلٍ» (1)

ترجمه: اصلاح و تأمین و معاش، زندگی همچون پری پیمان‌ه ای است که دوسوم آن هوشمندی و یک سوم آن گذشت و چشم پوشی است.

و در روایتی دیگر از امیر مومنان علی (علیه السلام) فرمود :

«نِصْفُ الْعَاقِلِ اِحْتِمَالٌ وَ نِصْفُهُ تَعَاْفُلٌ» «غرر الحکم همان مدرک» (2)

نیمی از خردمندی هوشمندی و نیمی دیگر چشم پوشی است.

این روایت ها در واقع ضمن تأکید بر تغافل مثبت، از تغافل منفی بر حذر می دارد.

ابتدا بر هوشیاری و بیداری و ترک غفلت تأکید می کند و سهم آن را دو سوم می داند که مفهوم، آن این است که انسان نباید از مسائل مهم زندگی بی خبر بماند بلکه باید با کمال دقت مراقب آنچه که خیر و صلاح او در آن است باشد. از سوی دیگر نسبت به اموری که لازم است مورد بی اعتنایی و بی توجهی قرار گیرد دستور به تغافل می دهد مانند فکر و دقت در مسایل جزئی که نه تنها اهمیت چندانی ندارد بلکه انسان را از تفکر در امور مهم باز می دارد. همچنین مخفی کردن عیوب پنهانی دیگران در مواردی که مصلحت

ص: 275

1- محدث نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج 2، ص 92 - بحار الانوار، ج 46، ص 289

2- غرر الحکم

ایجاب می کند کار پسندیده ای است.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در این رابطه می فرماید :

«أَشْرَفُ أَخْلَاقِ الْكَرِيمِ كَثْرَةُ تَغَافُلِهِ عَمَّا يَعْلَمُ» (1)

ارجمندترین اخلاق یک شخص، بزرگواری آن است که نسبت به آنچه آگاهی، دارد تغافل داشته باشد.

حدیث دیگری از آن امام بزرگوار (علیه السلام) آمده که می فرماید:

«مَنْ يَتَغَافَلُ عَنْ كَثِيرٍ مِنَ الْأُمُورِ تَنَغَصَّتْ عَيْشَتُهُ» (2)

کسی که در بسیاری از امور تغافل نکند آرامش و آسایش خود را به هم زده است.

بدیهی است زندگی انسان ها خالی از اموری که بر خلاف توقع دیگران، باشد. نیست اگر فرد جزئیات زندگی دیگران را با کنجکاوی و دقت پیدا کند و آنها را مورد بازخواست قرار دهد زندگی برایش تلخ و دوستان از اطراف او پراکنده می شوند .

باز در حدیثی از همان امام بزرگوار آمده

«وَعَظْمُهُ وَاقْتِدَارُكُمْ بِالتَّغَافُلِ عَنِ الدِّيْنِ مِنَ الْأُمُورِ... وَلَا تَكُونُوا بَحَاثِينَ عَمَّا غَابَ عَنْكُمْ، فَيَكْثُرَ عَائِبُكُمْ... وَتَكْرَهُوا بِالتَّعَامِي عَنِ الْأَسْتِصَاءِ» (3)

ص: 276

1- غرر الحکم، ج 2، ص 717

2- تمیمی آمدی عبدالواحد بن محمد؛ غرر الحکم و دررالکلم؛ ص 10375/451

3- مجلسی محمد باقر؛ بحار ج 75، ص 64

قدر و منزلت خود را با تغافل نسبت به امور پست و کوچک بالا برید... و زیاده از اموری که پوشیده و پنهان است تجسس، نکنید که عیب جویان شما زیاد می شوند... و با چشم برهم نهادن از دقت بیش از حد در جزئیات بزرگواری خود را ثابت کنید.

از این حدیث و بعضی از احادیث دیگر بخوبی موارد «تغافل» روشن می شود که تغافل مربوط به امور مهم و سرنوشت ساز زندگی نیست بلکه مربوط به امور جزئی و کم اهمیت است که در زندگی وجود دارد.

بنابراین «تغافل: منافاتی با امر به معروف و نهی از منکر ندارد زیرا «امر به معروف و نهی از منکر» مربوط به واجبات و محرمات است که از محدوده ی «تغافل» بیرون است و انتقاد سازنده مربوط به اموری است که در سرنوشت فرد و جامعه اثر قابل ملاحظه ای دارد در حالی که «تغافل» مربوط به امور جزئی و کم ارزش و یا عیوبی است که مصلحت ایجاب می کند در پرده پوشی بمانند. اینک توجه شما را به چند نمونه از تغافل و گذشت در زندگی پیشوایان اسلام

جلب می کنیم .

نمونه ی اول

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) روزی مشاهده فرمود چند نفر از خوارج در کوفه به او فحش و ناسزا می گویند. آن بزرگوار با کمال

ص: 277

متانت و بزرگواری از کنار آنها گذشت و فرمود: منظورشان من نیستم و این شعر «منسوب» را بیان فرمود:

وَلَقَدْ أَمَرُ عَلَى اللَّيْمِ يَسْبِي *** فَمَضَيْتُ ثَمَّةً قُلْتُ لَا يَعْنِي

همانا از کنار پست فطرتی عبور کردم که به من ناسزا می گفت از آنجا گذشتم و گفتم مراقصد نکرده است.

به این ترتیب آن، بزرگواری از اصل تغافل استفاده کرده است. البته ناگفته نماند که بین تغافل و غفلت فرق است غفلت خصلت ناپسندی است که از آن به شدت نهی شده است. غفلت یک نوع بی تفاوتی و سستی و مستی است که انسان را از یاد خدا و دور نگه می دارد و در پرتگاه انحراف و سقوط قرار می دهد و در مقابل، تغافل مصلحتی است که با هشیاری همراه است.

لذا امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید:

«الْعَفْلَةُ أَضْرُ الْأَعْدَاءِ»⁽¹⁾

غفلت از بزرگترین دشمنان انسان است.

زیرا سرچشمه ی بسیاری از گناهان و معاصی از غفلت و بی خبری سرچشمه می گیرد.

«الْعَفْلَةُ ضَلَالَةٌ»⁽²⁾

غفلت یک نوع گمراهی است

ص: 278

1- تمیمی، آمدی عبدالواحد بن محمد غرر الحکم و دررالکلم؛ ص 5744/256.

2- میزان الحکمه ج 7، ص 258-259

حدیث قدسی خداوند به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: کسی که از من (پروردگار) غافل، باشد، باکی ندارم که در کدامین وادی به هلاکت می رسد. (1)

نمونه ی دوم

در مدینه شخصی از بستگان عمر بن خطاب با امام کاظم (علیه السلام) دشمنی می کرد و به طور مکرر با کمال گستاخی از آن حضرت و خاندان رسالت بدگویی می نمود.

چند نفر از یاران امام به آن حضرت عرض کردند به ما اجازه دهید تا این نامرد تبهکار را نابود کنیم. امام آنها را به شدت از این کار بر حذر داشت و سپس فرمود: او کجاست؟ گفتند: در فلان

مزرعه مشغول کشاورزی است. امام (علیه السلام) بر مرکب خود سوار شد و به سراغش، رفت وقتی به مزرعه اش، رسید او با ناراحتی فریاد زد: آهای! کشت و کار ما را پایمال نکن. امام کاظم (علیه السلام) همچنان به طرف او رفت. وقتی به او رسید از گذشته ها چشم پوشید و به او خسته «نباشید» گفت. سپس با چهره ای خندان احوال او را پرسید و فرمود: تاکنون چقدر در این مزرعه خرج کرده ای؟ او گفت صد دینار حضرت فرمود چقدر امیدداری محصول

برداری؟ گفت علم غیب ندارم. امام (علیه السلام) دو مرتبه سؤال را تکرار کرد او گفت: امیدوارم دویست دینار برداشت نمایم. حضرت

ص: 279

کیسه ای که محتوی سیصد دینار بود به او داد و فرمود این را، بگیر خداوند آنچه که امید برداشت از این مزرعه داری به تو بدهد.

آن شخص گستاخ در برابر چشم پوشی و تغافل حسن اخلاق حضرت از رفتار بد خود شرمند شد و همان لحظه از ایشان عذرخواهی کرد و ملتسمانه از امام خواست تا او را مورد بخشش

قرار دهند.

حضرت امام کاظم (علیه السلام) با لبخند ملیحی او را بخشید و از آن جا گذشت. چند روزی نگذشته بود که اصحاب امام کاظم (علیه السلام) دیدند آن مرد گستاخ در مسجد به محضر امام آمد و با کمال خوشرویی به ایشان نگریست و گفت:

«اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (1)

خداوند آگاه تر است که رسالتش را در وجود چه کسی قرار دهد.

یاران امام دیدند برخورد آن مرد به طور کامل عوض شده بود. او بار دیگر امام را ستود و سؤالاتی کرد و امام پاسخش را داد و او رفت.

امام کاظم (علیه السلام) هنگام بازگشت به خانه به اصحاب فرمود: این همان شخصی بود که شما از من اجازه می خواستید تا او را بکشید. اینک می پرسم کدام یک از این دو بهتر بود؟ آنچه شما می خواستید یا آنچه من انجام دادم! من با دادن اندکی پول کارش را

ص: 280

سامان دادم و (با گذشت و تغافل و چشم پوشی) روح و روانش را اصلاح نمودم. (1)

کوتاه سخن اینکه تغافل به جا و نادیده گرفتن به موقع خواه ممتد و خواه کوتاه مدت در تقلیل ناملایمات و سامان زندگی نقش مؤثر دارد. ما بخواهیم یا نخواهیم حیات آدمی را انواع بلاهای طبیعی و آفات اجتماعی احاطه کرده است و هر انسانی در طول زندگی خود بیش و کم با مصایب گوناگون مواجه می شود و کسانی در این میدان زندگی پیروز می شوند که روحیه ای سرشار و قوی از ایمان و تقوی داشته باشند و با تاسی به سیره ی عملی اهل بیت (علیه السلام) مسیر زندگی خود را روشن می سازند.

وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

ص: 281

1- طبرسی، فضل بن حسن؛ اعلام الوری ص 296

1. قرآن کریم.

2. نهج البلاغه؛ ترجمه ی محمد دشتی بضعة الرسول، قم 1379

3. نهج الفصاحه (کلمات قصار پیامبر همراه با ترجمه ی فارسی و نمایه موضوعی) به اهتمام غلامحسین مجیدی خوانساری، انصاریان قم 1385.

4. احسانبخش، صادق آثار الصادقین 3ج، روابط عمومی ستاد برگزاری نماز جمعه، گیلان قم 1369

5. ابن ابی الحدید معتزلی؛ شرح نهج البلاغه؛ 20 ج در 10 ج، انتشارات کتاب خانه ی آیت الله مرعشی، قم 1404 هـ - ق.

6. ابن شهر آشوب محمد بن علی؛ المناقب، بی جا، بی تا.

7. بابویه قمی محمد بن علی بن الحسین؛ کلیات الخصال؛ با مقدمه و ترجمه و تصحیح سیداحمد نهری، زنجانی انتشارات علمیه اسلامیة، بی تا.

8. بهایی؛ دیوان کامل شیخ بهایی شامل اشعار و آثار فارسی؛ با

ص: 283

9. تمیمی، آمدی عبدالواحد بن محمد؛ غرر الحکم و دررالکلم؛ انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم 1366
10. حافظ شیرازی شمس الدین محمد؛ دیوان حافظ شیرازی؛ از روی نسخه ی تصحیح شده ی علامه، فزونی پیام عدالت چ 10، تهران 1381.
11. هراتی حسن بن شعبه تحف العقول؛ انتشارات جامعه مدرسین قم 1404هـ-ق.
12. حسکاکی، حاکم؛ شواهد التنزیل؛ 2ج، مؤسسه ی چاپ و نشر، 1411 هـ-ق.
13. الحسینی البحرانی السید هاشم البرهان فی تفسیر القرآن؛ 5ج، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ج 2، قم، بی تا.
14. الحسینی العالمی محمد؛ اثنی عشریه فی المواعظ العددیه مکتبه المصطفی قم، بی تا.
15. حکیمی و دیگران محمدرضا؛ الحیاة؛ 2ج، تحت نظر جامعه مدرسین، ج 2، قم 1360.
16. دیلمی، حسن بن ابی الحسن؛ ارشاد القلوب؛ 2ج در 1ج، انتشارات شریف رضی، 1342 هـ-ق.
17. سعدی، مصلح ب-ن عب-دالله؛ کلیات سعدی (براساس نسخه ی محمدعلی فروغی)؛ پیمان، چ 4؛ تهران 1381.
18. شعیری تاج الدین؛ جامع الاخبار؛ انتشارات، رضی، قم 1363.

- 19 . الشيرازى، صدرالدين محمد الحكمة المتعاليه في الاسفار العقلية الاربعه الطبعة الثالثة دار الحياء التراث العربي، بيروت، بى تا.
20. صائب؛ كليات صائب تبريزى؛ مقدمه از محمد عباسى، نشر طلوع، بى تا.
21. صادق (امام)؛ مصباح الشريعه، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، 1400هـ- ق.
22. صدوق؛ الامالى؛ انتشارات كتاب خانهى، اسلاميه 1362
23. صدوق، علل الشرائع؛ انتشارات مكتبة الداورى قم.
24. صدوق؛ عيون الاخبار الرضا(عليه السلام)، 2ج در اج، انتشارات جهان، 1378 هـ- ق .
25. طبرسى، فضل بن حسن اعلام الورى دار الكتب الاسلاميه، تهران.
26. طبرسى، على بن حسن؛ مشكاة الانوار؛ كتاب خانه ى حيدريه نجف اشرف، 1385 هـ- ق.
27. طوسى الامالى؛ انتشارات دار الثقافه قم، 1414 هـ- ق.
28. عاملى حر؛ كليات حديث قدسى (ترجمه كتاب جواهر الفيه) ترجمه ى زين العابدين كاظمى، خلخالى به همت سيدرضا كاظمى انتشارات دهقان، ج2، 1366.
29. عاملى، حر؛ وسائل الشيعه؛ 29ج، مؤسسه ى آل البيت عليهم السلام قم 1409هـ-ق.
30. العليارى التبريزى؛ بهجة الامال في شرح زبدة المقال؛ ناشر بنياد فرهنگ اسلامى، قم 1367.
31. فرزانه احمد؛ نهج الشهاده حسين (عليه السلام)؛ مؤسسه ى نشر فرهنگ اهل بيت (عليهم السلام)، قم 1403 هـ.ق.

32. فرید مرتضی (گردآورنده)؛ الحدیث از کتاب های گفتار فلسفی؛ دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1364.
33. فلسفی، محمدنقی؛ كودك از نظر وراثت و تربیت؛ 2ج، هیئت نشر معارف اسلامی، چ13، تهران.
34. قائمی علی اخلاق و معاشرت در اسلام؛ انتشارات، امیری چ5 1372
35. قمی، عباس؛ تتمه المنتهی فی وقایع ایام الخلفاء (جلد سوم منتهی الامال به ضمیمه کتاب طبقات خلفا و اصحاب ائمه و علما و شعرا)؛ تصحیح علی محدث زاده انتشارات کتاب فروشی مرکزی، چ2، تهران 1333
36. قمی، عباس؛ سفینه البحار و مدینه الحکم والآثار؛ کتاب خانه ی سنایی بی تا.
37. قمی عباس فوائد الرضویه (در احوال علمای مذهب جعفریه) کتاب فروشی مرکزی تهران 1327
38. قمی، عباس كحل البصر فی سیره سید البشر (ص)؛ موسسه ی نشر الكتب المذهبیه، قم، بی تا.
39. کاشانی، محمد محسن (فیض کاشانی)؛ تفسیر الصافی؛ 10ج، ناشر دار المرتضی النشر بی جا بی تا.
40. کاشانی، مولی محسن (فیض کاشانی)؛ محجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء؛ 8 ج، دفتر انتشارات، اسلامی ج2، قم، بی تا.

41. کاشانی، محمد حسین بن الشاه مرتضی (فیض کاشانی)؛ 3ج، کتاب فروشی، اسلامیه تهران 1375
42. الکراجکی ابی الفتح محمد بن علی کنز الفوائد؛ بی جا، بی تا.
43. کلینی؛ الکافی؛ 8، ج دار الکتب الاسلامیه، تهران 1365.
44. لاهوری اقبال اشعار فارسی بامقه و حواشی ازم درویشی جاویدان چ، 2 تهران 61
45. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار؛ 110 ج، مؤسسه الوفاء، بیروت - لبنان 1404 ه.ق.
46. محمدی ری شهری، محمد؛ میزان الحکمه؛ 15 ج، ترجمه حمیدرضا سیحی، ناشر دار الحدیث، چ 2، 1379
47. مشکینی، علی؛ قصار الجمل فی العقاید و الاخلاق و العمل؛ 2 ج بی جا، بی تا.
48. مشکینی، علی؛ مصباح المیز در ادعیه و مناجات و زیارات؛ نشر الهادی، چ 2، قم 1370.
49. مشکینی، علی المواعظ العددیه (تهذیب و اضافات لکتاب الاثنی عشریه)؛ شرح علی الاحمدی المیانجی، ج 2، بی جا، بی تا.
50. مطهری، مرتضی؛ داستان راستان؛ 2 ج، صدرا، تهران.
51. مطهری، مرتضی؛ ولاءها و ولايتها، صدرا، تهران.
52. مفید؛ اوائل المقالات انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم 1413.

53. مقرم، عبدالرزاق الموسوي؛ مقتل الحسين عليه السلام قسم الدراسات الاسلاميه تهران.
54. مكارم شيرازي ناصر؛ اخلاق در قرآن؛ انتشارات امام علي قم 1380.
55. نجفي محمد حسن؛ جواهر الكلام في شرح الاسلام؛ 43 ج، دار احياء التراث العربي، ج 2، بيروت 1918.
56. نراقي ملا احمد فاضل؛ مثنوي طاقديس به اهتمام حسن نراقي اميركبير، چ 2، تهران 1362.
57. نوري؛ مستدرک الوسائل؛ 18 ج، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم 1408 هـ.ق.
58. نهاوندي؛ خزينة الجواهر في زينة المنابر؛ بي جايى تا.
59. ورام ابن ابى فراس؛ مجموعه ي ورام؛ 2 ج در 1 ج، انتشارات مكتبه الفقيه، قم.
60. الهندي علاء الدين على المتقى بن حسام الدين؛ كنز العمال في سنن الاقوال و الافعال؛ 18 ج، مؤسسة الرسالة، بيروت.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

